

درخواست از ملت بزرگ ایران

خواهران و برادران ایرانی من، کشور ما امروز دبدترین و بحرانی ترین و خطرناکترین مرحله هستی و نیستی قرار گرفته، برای حفظ استقلال و یکپارچگی ایران لازم است که به وقایع و تاریخ نه چندان دور، فقط از مشروطیت به بعد نظر کنیم تا به بنیم طی یک قرن گذشته در جهت منافع و مقاصد بیگانگان و بوسیله عوامل آنها (آخوندها و توده ایها و خود فروشان) بر سر کشور و ملت ایران چه آمده؟!؟

در حدود نود سال قبل، مرد از جان گذشته ای بنام رضاخان میرنخ برای نجات ایران قدم به میدان گذاشت و ایران از بین رفته را ظرف بیست سال از متلاشی شدن و ورشکستگی نجات داد و با حفظ استقلال و تمامیت ارضی در مدت کوتاهی خدماتی را انجام داد که شاید تا کنون کمتر بهر ملت دیگری با شرایط آنروز توانسته باشد انجام دهد.

نوشته ای را که ملاحظه می کنید شرح سرگذشت و خدمات آن ابر مرد تاریخ ایران است. این نوشته من از زمان انتشار تا امروز پنج بار چاپ شده، چون همچنان عده ای از هموطنان خوانان داشتن کتاب هستند و چاپ و انتشار آن

(به علت نداشتن پروانه از بردن نامشان خودداری میکنم) . برای سهولت خواندن، این نوشته در صفحات کمتر و بخشهای مختلف به دفعات پخش خواهد شد. در این برهه از زمان که برای از بین بردن هویت و ملیت ما از داخل و خارج اقدامات تحریمی و تخریبی انجام میشود. (ز منحنق فلک سنگ قفسه مبارد) چنانچه مطالب مندرج در این نوشته مورد تأیید شما باشد، خواهشمندم آنرا تکثیر و برای دوستان و آشنایان خود ارسال فرمائید.

آگست ۲۰۱۱ سنڀاكو-كاليفرنيا
نادر چاماني

رضاشاه پهلوی از آلاشت تا ژوهانسبورگ



نویسنده: نادریمائی

Reza Shah

(THE KING OF IRAN)

FROM ALASHT TO JOHANNESBURG

BY
NADER PAYMAI

رضاشاه پهلوی

از آلاشت تا ژوهانسبورگ

حق چاپ و ترجمه و تکثیر محفوظ و متعلق به نویسنده است
نقل و درج مطالبی از این نوشته با ذکر نام نویسنده و نام کتاب بلامانع است

Copyright 2005 by Nader Pay mai

All rights reserved

Washington D.C.

Tel & Fax # (858) 573 0356

e-mail: npaymai@gmail.com

www.members.cox.net/npaymai

ISBN 0 - 9749889 - 1 - x



9 780974 988917

فهرست مطالب

- ۱ نوشته ای از تیمسار دریابدرستانی
- ۵ پیشگفتار
- بخش اول
- ۷ شرح حال خانواده پدری و مادری رضاشاه
- ۸ مرادعلی خان باوند
- ۹ عباسعلی خان
- ۱۰ رضاخان
- ۱۵ عدم رضایت رضاخان میرپنج از اوضاع آشفته و دخالت بیگانگان
در امور ایران ، تلاش برای جلب حمایت دولت آلمان
- بخش دوم
- ۱۹ اوضاع ایران قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی
- ۲۸ علل وقوع کودتا
- ۳۴ تلاش رضاخان میرپنج برای نجات ایران
- ۳۷ اولین دیدار رضاخان میرپنج با ژنرال آیرون سایید
- ۴۰ نظر آیرون سایید در مورد وضعیت ایران ، احمدشاه ، رضاخان میرپنج
- ۴۱ آخرین دیدار ژنرال آیرون سایید با رضاخان میرپنج
- ۴۴ انجام کودتا ، نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبائی و سردار
سپهی رضاخان میرپنج
- ۴۸ شرکت سردار سپه در دولت های بعد از سیدضیاء

- ۶۷ نخست وزیری و اقدامات سردار سپه در دوران نخست وزیری
- ۶۹ نقش مدرس در دوران حکومت سردار سپه
- ۷۳ رابطه سردار سپه با احمدشاه
- ۷۵ زمزمه ایجاد رژیم جمهوری در ایران
- ۷۷ ختم غائله شیخ خزعل و دستگیری او
- ۸۲ تفویض مقام فرماندهی کل قوا به سردار سپه
- ۸۴ تفویض ریاست حکومت موقت از طرف مجلس به سردار سپه،
تشکیل مجلس موسسان و خلع قاجاریه از سلطنت ایران
بخش سوم
- ۸۷ سلطنت رضاشاه پهلوی و اقدامات او در دوران سلطنت
- ۸۹ اقدامات خارجی: روابط با کشورهای انگلستان، شوروی، ترکیه
امریکا، آلمان، افغانستان و عراق
- ۱۱۲ اقدامات داخلی:
- ۱۱۲ تشکیل ارتش نوین ایران
- ۱۱۴ فرهنگ و آموزش و پرورش
- ۱۱۹ امور مالی و اقتصادی
- ۱۲۱ عمران و شهرسازی
- ۱۲۲ دادگستری
- ۱۲۴ صنایع و معادن
- ۱۲۵ کشاورزی
- ۱۲۷ راه سازی

- ۱۲۸ بهداشت و پزشکی
- ۱۲۸ تشکیل وزارتخانه ها و سازمان های دولتی
- ۱۲۹ اصلاحات و رفورم های اجتماعی
- ۱۳۴ جنگ دوم جهانی و اثرات آن در وضعیت ایران
- ۱۳۶ سوم شهریور سال ۱۳۲۰ خورشیدی
- ۱۴۴ استعفای رضاشاه از سلطنت و خروج او از ایران
- ۱۵۲ اوضاع ایران بعد از استعفای رضاشاه
- بخش چهارم
- ۱۵۳ نظر موافقین و مخالفین در مورد اقدامات رضاشاه
- ۱۵۸ عامل انگلیس بودن
- ۱۶۸ قرارداد نفت ۱۹۳۳
- ۱۶۹ احداث راه آهن سراسری
- ۱۷۴ ایجاد حکومت دیکتاتوری و عدم اجرای قانون اساسی
- ۱۷۶ ایجاد اختناق و جلوگیری از آزادی بیان و قلم
- ۱۷۸ مجازات خطاکاران و منکوب کردن مخالفین
- ۱۸۶ تصاحب املاک
- ۱۸۹ جلوگیری از تشکیل احزاب و انتخابات آزاد
- ۱۹۹ منابعی که در تهیه این کتاب از آن ها استفاده شده

آشنائی بانویسنده

نادریمائی در شهر رضائیه (ارومیه) آذربایجان متولد شده و تحصیلات خود را در رشته مهندسی مکانیک در ایران و تخصص در توربین های آبی را با درجه فوق لیسانس در انگلستان به پایان رسانده .

در سال ۱۳۵۶ (یکسال قبل از انقلاب) به امریکا آمده و در رشته کارهای فنی و ساختمانی شروع به فعالیت نموده.

در مدت سه دهه اقامت در خارج از ایران شروع به مطالعه و تحقیق درباره تاریخ ایران و تاریخ ادیان نموده که حاصل سال ها پژوهش او کتاب هائی است به شرح زیر:

- ۱- مهری گری یا میترا نیسم
- ۲- بررسی ادیان سه گانه سامی (ادیان ثلاثه)
- ۳- تاریخ ایران (ایران ۲۵ قرن در آئینه زمان)
- ۴- تاریخ آذربایجان (آتورپاتکان در آئینه زمان)
- ۵- ایرانیان و ترکان در عرصه تاریخ
- ۶- رضاشاه پهلوی «از آلاشت تا ژوهانسبورگ»
- ۷- محمدرضاشاه پهلوی و بازیگران دوران سلطنت او
- ۸- از بهائیت چه می دانید؟
- ۹- بابک فرزند آذربایجان و قهرمان ایران
- ۱۰- فرودیک تمدن بزرگ و فرازیک حکومت بدوی
- ۱۱- فلات ایران، خاستگاه فرهنگ کهن

نوشته ای از تیمسار دریابد رسائی

جناب آقای مهندس نادریپیمائی

پیش نویس کتاب جنابعالی را که درباره سرگذشت و زندگی پرافتخار رضاشاه کیبرنوشته اید دریافت کردم و از مطالعه آن بسیار خشنود شدم، این کتاب ضمن این که با نهایت اختصارنوشته شده حاوی اهم وقایع و اقدامات انجام شده در مدت سلطنت آن رادمرد بزرگ می باشد، شما با اشاره به مدارک مستند و وضع اسفناک ایران را قبل از رسیدن رضاشاه به حکومت و سلطنت و اقدامات و خدمات آن ابرمرد تاریخ را به خوبی تشریح نموده اید.

بدیهی است که وجودیک ایران مستقل و پیشرفته نمی توانست مورد قبول دول استثمار و استعمارگر روس و انگلیس و ایادی آن ها قرار گیرد، وقتی رضاشاه را به تجاوز و غلبه به خاک ایران مجبوره استعفا و ترک ایران نمودند در ظاهر به مخالفت با او ولی در اصل دشمنی و مخالفت با ملت و کشور ایران از هیچگونه اتهام و بدگویی دریغ نکردند و کلیه اقدامات و اصلاحات و خدمات بی نظیر او را اشتباه نامیدند! ولی خوشبختانه ملت بزرگ و هوشیار ایران همیشه نام این سردار بزرگ را ارج می نهند و نامش را گرامی می دارند.

امتیازی که کتاب شما نسبت به اکثر نوشته های دیگر دارد این است که بخش آخر کتاب را اختصاص به نظرات موافقین و مخالفین داده و با طرح سئوال و جواب مسائل را به توجه به شرایط زمان و مکان با دقت و صداقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اید.

برای شما در خدمت به ایران و ملت شریف ایران آرزوی پیروزی

دارم و امیدوارم نوشته تان مورد استقبال ملت ایران به خصوص نسل جوان قرارگیرد.

ارادتمند دریابد فرج الله رسائی

۲۷ تیرماه ۱۳۸۱ ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۲

توضیحی از نویسنده کتاب

نوشته تیمساردریابدرسائی که زینت بخش اولین صفحه کتاب من شده برای من افتخار بزرگی است که امیرعالیقدر و خوشنامی که علاوه بر معلومات وسیع نظامی دارای اطلاعات با ارزش اجتماعی و تاریخی* می باشند در مورد نوشته ام چنین اظهار نظری فرموده اند.

کسانی که چون من سنی از عمرشان گذشته به خوبی تیمساردریابدرسائی رامی شناسند، ولی به جهت اطلاع نسل جوان و قدرشناسی از خادمین ایران وظیفه خود دانستم به مطالب زیر اشاره ای بکنم:

تیمساردریابدرسائی در یک خانواده اهل آذربایجان متولد شده، بعد از اتمام تحصیلات دبیرستانی وارد خدمت در ارتش گردیده و جزء اولین گروه دانشجویانی بوده که در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی به اروپا اعزام و در آکادمی نیروی دریائی ایتالیا مشغول تحصیل شده، بعد از اتمام

* کتاب بسیار جالب و با ارزش و مستند به نام «دریائوردی ایرانیان و نیروی دریائی ایران» در پانصد صفحه از طرف تیمساردریابدرسائی تدوین و منتشر شده.

تحصیلات به ایران مراجعت و در نیروی دریائی نوین‌دادایران مشغول خدمت گردیده، باطنی مراحل مختلف ازپائین ترین درجه افسری به بالاترین رتبه امیری رسیده (در دوران سلطنت محمدرضا شاه اولین و آخرین افسر نیروی دریائی بود که به مقام دریابدی نائل آمد).

دریابدرسی از سال ۱۳۳۸ در سمت فرمانده نیروی دریائی ایران در سازندگی و توسعه چشمگیر نیروی دریائی نوین ایران نقش به سزائی داشته که شاهد این ادعابه وجود آمدن تجهیزات و تسلیحات عظیم و مدرن نیروی دریائی بود و علاوه بر آن تربیت و تعلیم کادرافسران نیروی دریائی است که در زمان تصدی فرماندهی ایشان به بهترین و بزرگترین آکادمی هاودانشگاه های نظامی و غیرنظامی اعزام و موفق به کسب تحصیلات و معلومات و درجات عالی شدند.

دریابدرسی در سال ۱۳۵۱ بازنشسته و به جهت حسن خدمت و شهرت بلافاصله به سمت سناتورانتخاب و تاوقوع انقلاب ۱۳۵۷ در سمت سناتورانتصابی مشغول خدمت بودند، بعد از چند سال از ایران خارج و به آمریکا آمدند و هم اکنون در ویرجینیا شهر الکساندریا در کانون خانواده با عزت زندگی می کنند و با تسلطی که به چند زبان خارجی از قبیل روسی، فرانسه، ایتالیائی، انگلیسی دارند بیشتر وقتشان به مطالعه می گذرد و بی نهایت مورد علاقه و احترام قاطبه افسران نیروی دریائی و جامعه ایرانی می باشند.

برای یک چنین فرد فرهیخته و امیر پاک و خوشنام که همیشه در فکر سربلندی و آزادی و حفظ تمامیت ارضی ایران است سلامتی و طول عمر را آرزو مند

نادر پیمائی

پیشگفتار

رضاشاه پهلوی در یک زمان بسیار حساس و بحرانی زمام امور ایران را به دست گرفت، بنابراین چه بخواهیم و چه نخواهیم اوسازنده بخشی از تاریخ کشورمان است.

تقریباً ۶۰ سال از زمان کناره گیری رضاشاه از سلطنت میگذرد، در این مدت مقالات و کتاب های زیادی در تعریف و تائید و یا تکذیب و تنقید از او از طرف نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی نوشته و منتشر گردیده است، امروز یاد در دست بودن چنین مدارکی و مخصوصاً با انتشار اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان و روسیه مربوط به دوران کسب قدرت و به دست گرفتن حکومت و سپس سلطنت رضاشاه میتوان به حقایق و واقعیت های تاریخی پی برد و قضاوت نمود.

مورخین و محققین برای پژوهش در احوال و اعمال و پی بردن به ویژگی های شخصی افراد تاریخ ساز چون رضاشاه تمام دوران زندگی آن شخص و شرایط زمان و مکان را در نظر گرفته و با تجزیه و تحلیل مسائل، موارد را بررسی میکنند، بنابراین در مورد رضاشاه هم باید با توجه به مطالب فوق زندگی و اعمال او را از بدو تا زمان درگذشتش در نظر گرفته و سپس به قضاوت نشست.

برای شناخت رضاشاه در این نوشته بطور خلاصه شرح حال او از تولد، نوجوانی، جوانی، ورود به خدمت نظام و طی مدارج و مراحل مختلف، بدست گرفتن حکومت و رسیدن به سلطنت و اعمال و اقدامات او در دوران سلطنت با استناد به مدارک معتبر و بدون هیچگونه حب و بغضی و نظری و غرضی حقایق و واقعیت ها مورد بررسی قرار گرفته.

امروزه رضاشاه درقیدحیات است و نه خاندان پهلوی دراریکه سلطنت و قدرت، پس اگرمن اقدام به بیان حقایق وواقعیت هامیکنم برای خوشآیندکسی ومقامی ویاکسب منصب ومالی نمیتواندباشد، بلکه آنچه که مینویسم صرفاًبخاطرروشن شدن گوشه ای ازتاریخ کشورمان است، زیرا بعلت تبلیغات سوء بیگانگان درگذشته ویاغرض وکینه عده ای باعث بوجودآمدن نکات تاریک وابهام آمیزوقضاوت های ناصحیح درموردرضاشاه شده، چون درتاریکی ماندن چنین مسائل مهم باعث عدم اطلاع نسل های آینده ازواقعیت های تاریخی کشورشان شده وچه بساباعث اشتباهات ویا انحرافات میگرددونابه گفته نهرونخست وزیرپیشین هند «مللی که به درستی ازتاریخ کشورشان باخبرنیستنداجباراً اشتباهات گذشته راتکرارخواهندکرد» لذا من وظیفه وجدانی واخلاقی وملی خوددانسته واقدام به تهیه این نوشته نموده ام. امیدوارم خواننده گرامی هم به دورازهرنوع تعصبی وجداناً وانصافاًمطالب مندرج دراین نوشته راموردمطالعه قراردهد.

نادرپیمائی

پانزدهم مارچ ۲۰۰۲ سنديگو - كاليفرنيا

بخش اوّل

خاندان باوندیان

خسروانوشیروان برادر خود به نام قباد را به حکومت طبرستان (مناطق شمال جبال البرز تقریباً مطابق با مازندران امروزی) گماشت.

بعد از قباد پسرش به نام کیوس، و بعد از کیوس پسرش به نام شاپور، و بعد از شاپور پسرش به نام باویه حکومت رسیدند، با و مدت پانزده سال حکومت کرد.

تازیان بعد از تصرف اکثر مناطق ایران متوجه طبرستان شدند، ولی به علت کوهستانی بودن منطقه و مشکل بودن نفوذ به داخل طبرستان نتوانستند به این منطقه دست بیابند.

چون امپراتوری ساسانی منقرض شده بود، باویه جهت حفظ استقلال ایران و مبارزه با اعراب در سال ۴۴ خورشیدی برابر با ۶۶۵ میلادی اعلام پادشاهی نمود و سلسله باوندیان را تشکیل داد.

بعد از باو خاندانش چندین قرن به نام سلسله باوندیان در منطقه طبرستان حکومت کردند، نسب خانواده پدری رضاشاه به خاندان باوندیان ساسانی تبار می رسد.

شرح حال خانواده پدری و مادری رضاشاه

مرادعلی خان باوند

مرادعلی خان (پدربزرگ رضاشاه) که به نام مرادعلی خان سلطان ویا مرادعلی خان باوندهم نامیده می‌شده در حدود سال ۱۱۷۴ خورشیدی برابر با ۱۷۹۵ میلادی در قریه آلاشت سوادکوه در خانواده ای ملقب به پهلوان متولد گردیده .

مرادعلی خان دوران کودکی و نوجوانی را در آلاشت گذرانده و سپس به تهران رفته و در فوج سوادکوه وارد خدمت سپاهیگری شده ، وی بایکی از منسوبین خود ازدواج کرده و صاحب شش پسر بوده ، باردوم با دختری از خانواده داداش بیگ ازدواج می‌کند و صاحب هفتمین پسر به نام عباسعلی (پدیرضاشاه) میشود .

(خانواده داداش بیگ از مهاجرین آذربایجانی بودند که بعد از تسلط روسها به قفقازیه به تهران کوچ کرده اند) .

مرادعلی خان در زمان سلطنت ناصرالدین شاه در جنگ افغانستان شرکت داشته و در جنگ کشته میشود (سال ۱۲۳۵ خورشیدی برابر با ۱۸۵۶ میلادی) .

عباسعلی خان

عباسعلی خان پسرمرادعلی خان درسال ۱۲۰۴ خورشیدی برابر با ۱۸۲۵ میلادی درآلاشت متولدشده، اوهم مثل پدرش به تهران رفته ودرفوج سوادکوه واردخدمت نظام شده وبنام عباسعلی خان سوادکوهی ویا عباسعلی خان یاور معروف بوده.

عباسعلی خان دوبارازدواج کرده، باراول درآلاشت بادختری ازفامیل خودازدواج نموده وصاحب سه دختربه نامهای خورشیدخانم، دودرخانم، نبات خانم (خواهران رضاشاه) میشود، بعدازفوت زنش باردوم درتهران بادختری ازخانواده مادری خود (داداش بیگ) به نام نوش آفرین ازدواج میکندوصاحب پسری میشودبه نام رضا (رضاشاه بعدی).

عباسعلی خان درپنجم آذر سال ۱۲۵۷ خورشیدی برابر با ۱۸۷۸ میلادی دراثربیماری درگذشته واورادرشهرری (شاه عبدالعظیم) به نام داداش بیگ یاوربه خاک سپرده اند.

رضا خان

عباسعلی خان بعداز ازدواج بانوش آفرین، اورا که حامله بوده به آلاشت نزد فامیل خود برده و خودش به تهران مراجعت میکند، در تاریخ بیست و چهارم اسفند ۱۲۵۶ خورشیدی برابر با ۱۸۷۷ میلادی نوش آفرین در آلاشت صاحب فرزندی میشود به نام رضا (رضاشاه بعدی).

چون زندگی برای نوش آفرین در یک محیط غریب بایک نوزادویه دور از شوهرش مشکل بوده بنابراین تصمیم میگیرد با فرزند ۴۰ روزه اش به تهران نزد شوهرش برود، در اوایل اردیبهشت ماه ۱۲۵۷ که هنوز هوا سرد بوده نوش آفرین به همراه برادرش و فرزند نوزادش با کاروانی به تهران حرکت میکنند، بعد از طی مسافتی از شدت برف و سرما کاروان مجبور میشود در امام زاده هاشم در کاروانسرائی توقف بکند، صبح که کاروان آماده حرکت میشود نوش آفرین بچه را مرده می یابد، چون کاروان مجبوره حرکت بوده به تصوری اینکه بچه مرده اورا به کاروانسرا دارمی سپارند که بعداً دفن بکند ولی نوش آفرین حاضریه ترک بچه اش نمیشود و اصرار داشته که بچه مرده را با خود به تهران ببرد، گویا شخصی در آنجا گفته احتمالاً بچه نمرده بلکه از شدت سرمایگی حرکت شده، باروشن کردن آتش و پوشاندن و مالش دادن بعد از مدتی در برابر بهت و حیرت حاضرین آثار حیات در بچه ظاهر میشود و شروع به نفس کشیدن و گریه کردن میکند، بهر حال نوش آفرین با فرزندش نزد عباسعلی خان میرود، ولی زمانی که رضا بیش از ۹ ماه نداشته عباسعلی خان فوت میکند.

بعد از فوت عباسعلی خان نوش آفرین با فرزندش تحت

سرپرستی و تکفل برادرش به نام حکیم علیخان یاورقرارمیگیرند، رضا هفت ساله بود که مادر خود را از دست داد و تحت سرپرستی و کفالت دائمی دیگرش به نام ابوالقاسم بیگ قرار گرفت (ابوالقاسم بیگ در نظام به درجه سرهنگی رسید و به نام ابوالقاسم خان آیرملو معروف بوده).

اکثر مردان فامیل پدری و مادری رضاخان در خدمت نظام بوده اند، چون او هم علاقه شدیدی به نظام و سپاهیگری داشت لذا در سن ۱۵ سالگی وارد خدمت نظام در فوج پیاده قزاق گردید، با اینکه جوان تنومند و پرکاری بود ولی به علت داشتن سن کم دارای شغل مهمی نبود، ظرف مدت کوتاهی به علت ابرازیافت و داشتن پشتکار، اول به رسته سوار و سپس به آتشبار منتقل شد و در سن بیست سالگی به درجه نایبی رسید و به نام رضاخان سوادکوهی معروف گردید، چون در نیروی قزاق اولین ایرانی بود که کار با مسلسل های ماکسیم را شروع کرد و مدت ها این وظیفه را به عهده داشت به نام رضاخان ماکسیم نیز معروف بود،

از بدو ورود به خدمت تا رسیدن به سلطنت یعنی تقریباً طی ۳۴ سال بیشتر عمر نظامی رضاخان در ماموریت های خارج از تهران و شرکت در جنگ های زیادی برای برقراری امنیت در نقاط مختلف ایران گذشته، چون شرح حال هر کدام از این ماموریت ها و جنگ ها مستلزم نوشتن چندین صفحه مطلب است و شرح مفصل تمام وقایع در کتاب های مختلف ذکر گردیده لذا در این نوشته فهرست واریه ذکر اسامی و مامحل خدمت و ماموریت ها و سیر مراحل زندگی نظامی او بطور خلاصه اشاره میشود:

* سال ۱۲۷۶ خورشیدی برابر با ۱۸۹۷ میلادی ماموریت در فوج اراک و بروجرد.

* سال ۱۲۸۱ خورشیدی ماموریت در خراسان و شرکت در جنگ های

بسطام وجام .

* سال ۱۲۸۲ خورشیدی برگشت به تهران و ترفیع به درجه معین نایی و اولین ازدواج او با دختری به نام تاجماه و تولد اولین فرزندش به نام فاطمه (همدم السلطنه) .

* سال ۱۲۸۶ خورشیدی ماموریت برای حفاظت سفارت آلمان و آشنائی با کنت گوات وزیر مختار آلمان .

* سال ۱۲۸۷ خورشیدی اعزام نیرو از طرف محمدعلیشاه به تبریز برای سرکوبی مشروطه خواهان (ستارخان و باقرخان) و شرکت سلطان رضاخان بعنوان فرمانده واحد مسلسل در این جنگ .

* سال ۱۲۸۸ خورشیدی شرکت سلطان رضاخان با پیریم خان در جنگ اهر و سراب و قراچه داغ و اردبیل علیه رحیمخان چلبیانلو .

* سال ۱۲۸۸ خورشیدی شرکت در جنگ زنجان علیه ملا قربانعلی ، اواخر این سال به تهران مراجعت نموده .

* سال ۱۲۹۰ خورشیدی شرکت در قوای اعزامی دولت مشروطه برای جنگ با قوای محمدعلیشاه به فرماندهی ارشدالدوله در فیروزکوه ، شکست قوای محمدعلیشاه و کشته شدن ارشدالدوله .

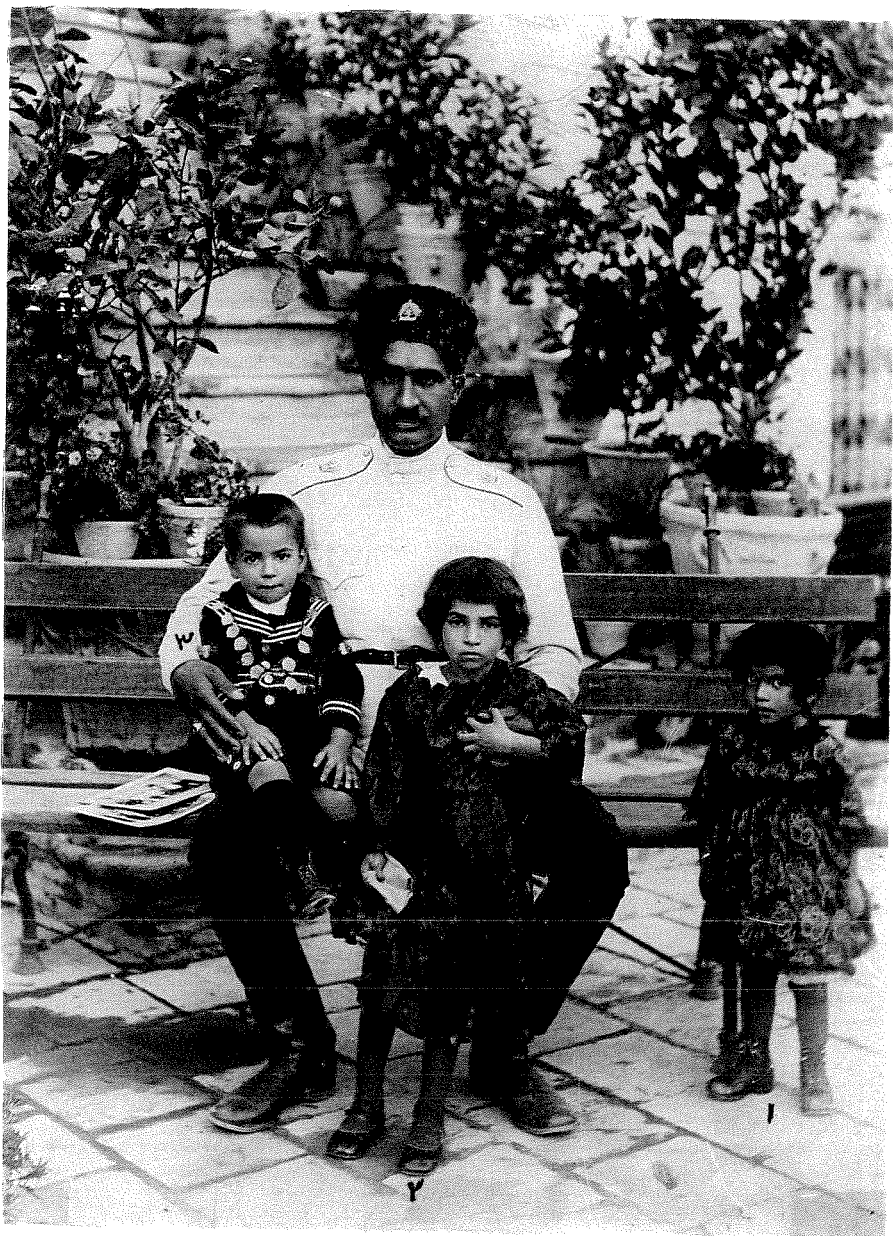
* سال ۱۲۹۰ خورشیدی شرکت در قوای اعزامی دولت برای جنگ با سالارالدوله (برادر محمدعلیشاه) در ساوه و همدان ، شکست سالارالدوله و عقب نشینی او به کرمانشاه ، تعقیب سالارالدوله بوسیله قوای دولتی و به علت ابراز شهامت و رشادت در این جنگها ارتقا به درجه یاور .

* سال ۱۲۹۲ خورشیدی ماموریت برای تشکیل اتریاد (گردان) همدان و تعیین شدن به سمت فرمانده اتریاد همدان .

* سال ۱۲۹۵ خورشیدی مراجعت به تهران برای کسب مقام



معین نایب رضاخان سوادکوهی (بین سال های ۱۲۸۲-۱۲۸۶)



سردار سپه باسه فرزندش (۱ - اشرف ، ۲ - شمس ، ۳ - محمدرضا)

۱۳۰۰ خورشیدی

فرماندهی واحدمسلسل دراتریداتهران، ترفیع به درجه سرهنگی.

* سال ۱۲۹۵ ازدواج رضاخان سرهنگ بادختر میرپنج تیمورخان آیرملو (ازاهالی ارومیه) بنام نیمتاج خانم (تاج الملوک یا ملکه مادر بعدی)، در تاریخ ششم آبان ماه ۱۲۹۶ صاحب دختری بنام شمس میشود.

* سال ۱۲۹۷ خورشیدی به علت ابراز لیاقت به فرماندهی باتالیون (هنگ) تهران منصوب میشود.

* سال ۱۲۹۸ خورشیدی (چهارم آبان ماه) صاحب دوفرزند دوقلو بنام اشرف و محمدرضا (محمدرضا شاه بعدی) میشود.

* سال ۱۲۹۸ خورشیدی عزیمت به گیلان برای دفع اغتشاشات آن منطقه و تصرف شهر رشت و عقب نشینی قوای میرزا کوچک خان جنگلی، ترفیع به درجه میرپنجی (سرتیپی).

* سال ۱۲۹۹ خورشیدی شرکت در جنگهای مازندران و گیلان در سمت فرمانده پیاده نظام قزاق، عقب نشینی نیروی قزاق به قزوین.

* کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی برابر با ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۱ میلادی.

تمام مراحل را که رضاخان میرپنج طی کرد و مدارجی که بدست آورده در اثر فداکاری و پشتکار و لیاقت و شهامت خودش بوده، وضع نابسامان امور کشور که در اثر فساد سلسله قاجاریه مخصوصاً بی لیاقتی و بی مبالاتی احمدشاه که همیشه در فکر مال اندوختن و فرار از قبول مسئولیت و بیاب عبارت درست تر فرار به فرنگ (اروپا) بود، و همچنین به علت فساد و دزد بودن و عده زیادی از درباریان و دولتمردان و روحانیون طوری مملکت را به پرتگاه نیستی و نابودی کشیده بود که رجال پاکدامن و وطنپرست امثال میرزا حسن خان مستوفی، میرزا حسین خان مومن

الملک، حاج محتشم السلطنه، میرزا حسن خان مشیرالدوله، مشاورالممالک انصاری و غیره راهم مایوس و نا امید از انجام خدمت بازداشته و نگران سرنوشت کشور نموده بود.

در مورد وضع اسفناک آن روزایران از طرف نویسندگان ایرانی و غیرایرانی کتاب های زیادی نوشته شده که در صفحات بعدی به این مطالب اشاره خواهد شد.

عدم رضایت رضاخان میرپنج از اوضاع آشفته و دخالت بیگانگان در امور ایران

رضاخان میرپنج هم مثل هرایرانی وطنپرست ازدیدن اوضاع اسفناک ورقت بارمملکت رنج برده و در فکر چاره جوئی برای نجات ایران بوده، مخصوصاً از حضور افسران روسی و انگلیسی و سوئدی و مستشاران خارجی که آنرا حقارتی برای خود و هم میهنانش میدانست و همچنین از دخالت بیگانگان در امور ایران بشدت ناراحت و عصبی بود، بطوریکه چندین بار بین او و فرماندهان روسی نیروی قزاق درگیری و مشاجرات شدیدی پیش آمده بود.

رضاخان میرپنج فکر می کرد شاید با کمک دولت آلمان بتوان به تجاوزات و سلطه جوئی های دول روس و انگلیس خاتمه داد و استقلال ایران را حفظ نمود، به همین منظوری تریبی با سفارت آلمان تماس حاصل کرد، در این مورد مطلبی از کتاب خاطرات آقای میرزا ابوالقاسم خان کحال زاده (۱) بشرح زیر نقل میشود:

«من بوسیله دو نفر از دوستانم (آقایان اعتضاد خاقان و فرخ الدوله) به رضاخان میرپنج معرفی شده بودم و ایشان اظهار تمایل کردند که باهم دیدار خصوصی داشته باشیم، در خرداد ماه سال ۱۲۹۶ خورشیدی برابر با ۱۹۱۷ میلادی در محلی باهم ملاقات کردیم، رضاخان میرپنج شروع به صحبت کرد و گفت:

(۱) آقای کحال زاده سال هاجزه کارمندان ارشد سفارت آلمان در ایران بود، خاطراتش در سال ۱۳۶۸ تحت عنوان «دیده ها و شنیده ها چاپ و منتشر شد.

باشروع انقلاب روسیه وضعیت افسران روسی بکلی تغییر کرده و انضباطی سخت در قزاق خانه نیست و بخوبی مشهود است که دیگر مقررات و نظامات به سختی سابق نیست، در صورتیکه میتوان از این عده نظامی یک قشون منظم که صرفاً تابع دولت ایران باشد تشکیل داد و طناب اسارتی که تا به حال از طرف روس و انگلیس به دست و پای دولت های ایران بسته بود و حالیه فقط انگلیس هادوسر طناب رابه سختی نگاهداشته اند، پاره کرد و از حکومت های ملی پشتیبانی کامل کرد که بتوانند اصلاحات اساسی بکنند، تاکی باید دولت هادست نشانده این دو همسایه باشند و نتوانند با سیردول بزرگ دنیا رابطه داشته از آنها برای ترقی ملت استفاده کنند؟.

بعد از اظهار داشت، من از سابق هم با آلمانی ها روابط خوبی داشتم، و حتی از یکی از سفرای آلمان که اسمش گوات بود (اشاره به ماموریت سال ۱۲۸۶ برای حفاظت سفارت آلمان و آشنائی با کنت گوات وزیر مختار آلمان) گواهی نامه کتبی دارم که قطعاً سواد آن در بایگانی سفارت آلمان هست، حالیه من از شما خواهش میکنم به مسیوزومر (شارژدافر) از قول من سلام برسائید و بگوئید برای ایجاد یک مملکت بیطرف حقیقی و مستقل، دولت امپراتوری آلمان مساعدت نماید که من قزاقخانه راقبضه کرده و بقیه صاحب منصبان روس را از قزاقخانه خارج کرده و دست انگلیس ها را هم کوتاه کنم تا در صورت امکان بتوان از قوای منظم ایران به عنوان دوست آلمانی ها و عثمانی ها استفاده کرد، حالیه که شمال ایران از سر روس هانجات یافته، جنوب ایران نیز از دسایس انگلیس ها و طرفدارانشان خلاص شود، آرزوی من این است که در اجرای این نقشه با کمک و مساعدت دولت امپراتوری آلمان موفق شوم دست نشانندگان روس

وانگلیس را که تمام ملت ایران آنان را به خیانت می شناسند از کاربرد داشته باملتون واقعی وجوانان تحصیل کرده این مملکت را به شاهراه ترقی هدایت نمایم، بعددست من را گرفته گفتنداین مذاکرات سرّی باید کاملاًمکتوم بماندواحدی غیرازرئیس شماآآن خبردارنشود، زیرا شما بخوبی میدانید که دست اجانب مخصوصاً انگلیسی هادرمملکت مادر تمام ادارات حتّی در دربار و وزارتخانه ها زیاد است وهمین جاسوسان داخلی بزرگترین ومهمترین آلت دست خارجییانی هستند که ذلّت و خواری ابدی ما را خواهندند.

قرار شد که ترتیب ملاقات ایشان بامسیوزومر را بدهم، لذا دوبار با حضور من رضاخان میرپنج بامسیوزومر ملاقات کرد و در همین زمینه مذاکراتی بعمل آمد و مسیوزومر شدیداً تحت تاثیر صراحت وشجاعت ووطنپرستی این افسر بلند قد با صلابت ایرانی قرار گرفته بود و به رضاخان میرپنج قول داد که هر چه زود تر نظرات وخواسته اورا به وزارت امور خارجه آلمان خواهد رسانید تا به اطلاع دولت آلمان و ویلهلم دوم امپراتور آلمان برسد، زومر گزارش مفصلی به رمز تهیه و به وسیله پیک از طریق قزوین وهمدان و کردستان و آذربایجان و ترکیه به آلمان ارسال داشت، در دهم بهمن ماه ۱۲۹۶ برابر با ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸ میلادی پیک از آلمان برگشت، وزارت امور خارجه آلمان با اظهار خوشحالی وعده همه نوع مساعدت راداده بود و نوشته بودند که امپراتور موافقت کرده که یکی از مامورین سیاسی عالی مقام باتجربه به نام فرانتز لیتین به همراه عده ای از افسران آلمانی با پول وتجهیزات جنگی هر چه زود تر برای همکاری بارضاخان میرپنج به ایران روانه خواهد شد، وخود امپراتور هم نامه ای بوسیله لیتین برای رضاخان میرپنج خواهد فرستاد، این خبر را من ومسیوزومر به اطلاع

شان و خوشحالی ایشان
های فرانتزلیتین
راکه توسط گروه
ایران انتقال دهد،
سدتگراف رمزی
ستورمیدهندسلاح
ویل بدهد و پول هارا
خسورده و ویلهلم
رتیب اقداماتی که
لمانی ها آغاز شده بود
و سال قبل از کودتای
هی به مذاکرات و
که ایشان برای کون
کشور از سقوط واد
مین امنیت و آسایش
سافل نبوده و در پی
_*__
امین

میرپنج رسانیدیم و باعث امتنان و خوشحالی ایشان گردید .
بموجب یادداشت های فرانتزلیتین ، اوماموریت داشته که
کاروان بزرگی ازپول واسلحه راکه توسط گروهی ازمامورین ویژه نظامی
و غیرنظامی همراهی میشد به ایران انتقال دهد ، امروزچهارم نوامبر ۱۹۱۸
هنگامی که به بخارست میرسد تلگراف رمزی ازوزارت امورخارجہ آلمان
دریافت میکند که به وی دستور میدهند سلاح هاودستگاه های بیسیم رابه
ارتش آلمان دربخارست تحویل بدهد و پول هارا باخود به آلمان برگرداند ،
آلمان درجنگ شکست خورده و ویلهلم امپراتور آلمان از مقام
خود استعفا داده بود ، بدین ترتیب اقداماتی که برای نخستین کودتای
رضاخان میرپنج با حمایت آلمانی ها آغاز شده بود نیمه کاره متوقف گشت
این ماجرا تقریباً دو سال قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی
اتفاق افتاده ، بامختصر توجهی به مذاکرات و نظرات و اهداف رضاخان
میرپنج بخوبی پیدا است که ایشان برای کوتاه کردن دست بیگانگان
از دخالت در امور ایران و نجات کشور از سقوط و اضمحلال حتمی و تشکیل
ارتش و دولت ملی مقتدر و تامین امنیت و آسایش مردم و سوق کشوری
پیشرفت و ترقی آن غافل نبوده و در پی یافتن راه و چاره آرام
و قرار نداشته ، تابا لآخره برای نجات کشور اقدام به کودتای سوم
اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی برابر با ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ میلادی نموده .

بخش دوم

اوضاع ایران قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی

شروع حکومت و سلطنت خاندان قاجاریه مصادف با دوران

آغاز نهضت های فکری و مذهبی و علمی و صنعتی در اروپا بود ، کشورهای اروپائی با سرعت قدم در راه پیشرفت و ترقی گذاشته بودند ، متأسفانه در این زمان برکشور ایران خاندانی حکومت میکردند که از هفت پادشاه این خاندان ترک نژاد نه تنهایی از آنها کوچکترین خدمتی به ملت و مملکت ایران نکرد بلکه هست و نیست کشور ایران را خرج زندگی خصوصی و عیاشی ها و مسافرتها ی خود بیابذل و بخشش به اعوان و انصار و اطرافیان و حق السکوت به مجتهد ها و آخوندها نمودند .

در دوران حکومت قاجاریه مناطق وسیعی از خاک ایران از قبیل

ترکمنستان ، افغانستان ، بلوچستان شرقی ، بحرین ، کرکوک و سلیمانیه و موصل و دیاربکر و ۱۷ شهر و حومه قفقازیه (اران سابق و جمهوری آذربایجان امروزی) از ایران جدا شد ، در مقابل اخذ وام از روس و انگلیس برای تامین هزینه های شاهان قاجار ، نه تنها هست و نیست مملکت در گرو بیگانگان قرار گرفت بلکه اداره امور لشگری و کشوری ایران هم تحت اختیار دول روس و انگلیس درآمد ، در قبال دریافت وام های مختلف از دول روس و انگلیس تمام دارائی های ایران از قبیل امتیازات معادن ، خطوط تلگراف ، راه ها و راه آهن ، رودخانه ها ، بنادر و کشتی رانی ، گمرکات ،

بانک و نشراسکناس، اختیارفرماندهی نیروی قزاق دردست روسها و پلیس جنوب دردست انگلیسها و پلیس وژاندارمری دردست سوئدی ها و بالاخره بطوررسمی تقسیم ایران به دومنطقه نفوذانگلیس و روس (قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بین انگلیس و روس) و صدها امتیازدیگر، عبارت دیگر اگر کشورهای افریقائی و آسیائی هریک بنوعی مستعمره یکی ازدول اروپائی بودند، ایران عملاً مستعمره دوکشوراستعمارواستثمارگر روس و انگلیس بود !!.

ملت ایران باورشکستگی اقتصادی و سیاسی واجتماعی ونظامی بافقرویدبختی و ناامیدی دست بگیربان بود، درچنین شرایطی رضاخان میرپنج درصحنه تاریخ ایران ظاهر میشود.

بامروری به تاریخ ۱۵۰ ساله حکومت سلسله قاجاریه بخوبی معلوم میشودچگونه ایران در دوران سلطنت این خاندان به ورطه نیستی و نابودی کشیده شده بود، حاکمیت دردست بیگانگان، داروندارمملکت و جان و مال و ناموس مردم دراختیارشاه و اطرافیان او و دولتمردان و حکام ظالم و ستمکار و روحانیون دزد و ریاکارقرارگرفته بود.

متأسفانه به علت آلودگی و مزدوریگانه بودن عده ای ازرجال و دولتمردان و روحانیون دوران قاجاریه ازقبیل میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری (باداشتن تابعیت انگلیس سالهاصدراعظم ایران بوده!!) امین السلطان یا اتابک اعظم (باوابستگی به دولت روس، دردوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه سالهازام امورمملکت رادردست داشته!!) سعدالدوله، شیخ فضل الله نوری، میرزاابوالقاسم امام جمعه تهران، ناصرالملک قراگوزلو، فرمانفرما، عین الدوله، وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز، حاج میرزااحسن مجتهدتبریزی، سیدحسن مدرس

وصدها خود فروخته و مزدور که هریک عملاً و رسماً تحت حمایت یک دولت بیگانه بودند، و به علت تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ و وجود کاپیتولاسیون و دخالت مستقیم بیگانگان در تمام امور مملکت، ایران در بدترین شرایط بسر میبرد، در اواخر دوران سلطنت قاجاریه هر منطقه ای تحت حکمرانی یک یاغی و سرکش و خان و رئیس ایلی قرار داشت، حکومت و دولت مرکزی کوچکترین اختیاری و قدرتی در اداره امور ولایات ایران نداشت، اسماعیل آقا سمیتقدور کردستان و آذربایجان غربی، اقبال السلطنه در ماکو و خوی و حومه، شیخ خزعل در خوزستان، صولت الدوله قشقایی در فارس، دوست محمد خان بلوچ در بلوچستان و سیستان، حاج آقا محسن در اراک و ساوه، متولی باشی در قم، شجاع نظام در مرند و جلفا و صوفیان، رحیم خان چلبیانلو و پسرش در قرچه داغ و ارسبار و اهر و اردبیل، امیر اسعد (پسر سپهدار) در لاهیجان و لنگرود و رودبار، میرزا کوچک خان در رشت و فومن و طوالش، امیر مویدفیروزکوهی در فیروزکوه و ساری، شیخ محمود درامینی در ورامین و گرمسار، نایب حسین کاشی در کاشان و طنز و محلات، ملا قربانعلی در زنجان و ابهر، شورش و یاغیگری عشایر و قبایل مختلف از قبیل لرها، شاهسون ها، تنگستانی ها، بختیاری ها، بویراحمدی ها، چاه کوتاهی ها و ترکمن ها و غیره، تشکیل دولت جمهوری خود مختار در شمال ایران بوسیله احسان الله خان و خالوقربان و ساعد الدوله و شجاع السلطنه و حیدر عمو اوغلی با همکاری تعدادی از چریک های بلشویک که از روسیه آمده بودند، حضور ارتش های روس و انگلیس و عثمانی در ایران، همه این عوامل باعث بوجود آمدن هرج و مرج و قتل و غارت و فقر و بیکاری شده بود و علت نبودن امنیت و عدم امکان انجام کشت و کار قحطی شدت

دامنگیر مردم شده و کار و تجارت متوقف گردیده بودند نتیجتاً امکانی برای وصول مالیات و تامین هزینه های دولت نبود، یعنی عملاً حکومت مرکزی به یک شیربی یال و دم و زبون و ناتوان تبدیل شده بود!!، دولت مرکزی نه تنها در سطح مملکت کوچکترین قدرتی نداشت و از عهده چندیاهی و خان و راهزن بر نمی آمد بلکه قادر به تامین امنیت در پایتخت هم نبود!.

شاهان قاجار بدون استثناء همه در فکر چاپیدن این مملکت و ملت بودند، علاوه بر قرض گرفتن از بیگانگان متداول ترین کاری که بابی شرمی انجام میدادند فروش مقام و القاب از قبیل...دوله...سلطنه...الملک...الممالک، امیرتومان...سردار، سپهدار، سپهسالار، اتابک و غیره بوده!، جالب تر اینکه بعد از فوت یکی از این صاحبان القاب، اگر او دارای فرزند پنج ساله ای بود بادیافت مبلغی بعنوان پیشکش و هدیه لقب پدر را به پسر پنج ساله منتقل میکردند!!، ننگین ترین و خائنه ترین کارشان بادیافت مبلغی از یایان و گردنکشان بادن عنوان و لقبی از قبیل اقبال السلطنه به سردارماکو، سردار اقدس به شیخ خزعل، صولت الدوله به رئیس ایل قشقائی، سردار نصرت به رحیمخان چلبیانلو و نصرالملک به پسرش، کامران میرزابه حکمران افغانستان و غیره هر منطقه ای از کشور را به یک یاهی و جانی واگذار کرده بودند، این حاکمان ظالم در قبال پولی که به شاه برای گرفتن عنوان و لقب و بدست گرفتن اختیار مطلقه ای پرداخته بودند از هیچگونه ظلم و ستم و تجاوز به جان و مال و ناموس مردم آن منطقه دریغ نمیکردند، تا آنجاکه زورشان میرسید مردم رامی چاپیدند، هیچ دولتی بدون نظر دول روس و انگلیس روی کار نمی آمده و هیچ کاری بدون موافقت نمایندگان آن دول صورت



اعلان

بعموم رعایا و مالکین ساکنین قریه قلمک

نقدغن اکیده میشود که بدون اجازه و تظکر

این سفارت نباید خانه و بلع خود را برای

با صدی جاره بدهند و قبل باید بقونسلگری اظهار شود

دوشنبه سیزدهم ربیع الاول ۱۳۳۵

کسره



اعلامیه (الف)



عبدان

از طرف وزارت معنیه اعلام میدارد چون اینجانب

مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی

بعد از آنکه وزارت معنیه به استیفاء رسیدن اینجانب

آنها وزارت معنیه که بر عهده استیفاء است

لذا اینها منصفه فوق منصفه را باید هرگز که دارند

منصفه شش تومان است معارج معنیه فوق معنیه ای
معنیه پرداخته قبضه دست دارند
خرداد ۱۳۲۷



(ب) منصفه

نمیگرفت!! که برای نمونه به دواعلامیه سفارت انگلیس اشاره میشود ، این دواعلامیه بخوبی نمایانگرسلطه استعماری واستثمارى دول بیگانه درایران است .

ابراهیم صفائی درکتاب «زمینه های اجتماعى کودتا» وضع ایران قبل ازکودتاراجنین توصیف میکند:

«درآن هنگام کارهای مملکت بکلی ازهم گسیخته وکشورماشیه مستعمره بود ، قدرت سیاسى ونظامى انگلیس درایران چیرگی داشت ، آذربایجان دستخوش تجاوزات سمیتقوبود ، قسمت عمده گیلان وشمال رابلشویک هابنام حکومت مستقل دراختیارداشتند ، عبورازقزوین به رشت بدون اجازه بیگانگان ممکن نبود ، آوارگان گیلانى درقزوین وتهران باحال رقت بارسرگردان بودند ، درماندگان جمعیت اتحادملی طبرستان دم ازخودمختاری میزد ، راه های کشورناامن بود ، حقوق کارمندان دولت ماه هاعقب افتاده دولت قادربه پرداخت نبود ، سیاست خارجى ایران باقرارداد ۱۹۱۹ (قراردادمنعقدشده بین وثوق الدوله بادولت انگلیس) پیوسته بودوهیچ زمامدارى جرأت وتوان آنرانداشت که این زنجیراستعماری راپاره کندوباهمسایه بزرگ شمالی که بارژیم جدیدوقدرت نوقدبرافراشته بودقرارداددوستانه ای امضاء کندوتشنجات مملکت رابکاهدونیروی بیگانه را ازایران بیرون کند ، مالیات هاوصول نمیشد ، خان ها و زورمندان محلى هرکدام به نوبه خودحکومتى نیمه مستقل داشتند ، فقروگرسنگى وقحطى که ازآغازجنگ اوّل جهانی بصورت وحشتناکی گسترش یافته بود هنوزدرسراسرکشورهیولای شوم خودرانشان میداد ، هیچکس امیدى نداشت که ایران بتواندروی پای خودبایستدوازپرترگاه زوال وانقراض خودرانجات دهد ، حکومت مرکزى چنان ضعیف وناتوان

بود که اگر نیروی انگلیس در حوالی قزوین پایگاه نداشت بلشویک های گیلان می توانستند به آسانی به تهران حمله کنند و دولت حتی توانایی دفاع از پایتخت را هم نداشت، مرکزیت مملکت درهم شکسته و قدرت رهبری و اداره مملکت از دست زمامداران کشور بیرون رفته بود، هرگاه مختصر کمک و مساعدت بیگانگان نبود (کمک مالی که همراه انگلستان بصورت وام می پرداخت) حقوق وزیران و دربار نیز میسر نمی شد، وطنخواهان و روشنفکران خطر اضمحلال ایران را آشکارا می دیدند و از هرسوره نجات و چاره می جستند، ابن الوقت هابا سرسپردن به سفارتخانه های بیگانگان به منافع کوچک و پست خود می اندیشیدند و در فکر مقام و پول بودند، فتودال هابا اصول قرون وسطائی و جور و ستم بر کشاورزان گرسنه بروسعت املاک خود می افزودند، محتکرین به قیمت جان مردم آذوقه عمومی را احتکار می کردند (۲)، توده مردم ملجاء و پناهگاهی نداشتند و از دولت جزاسمی بی رسم چیزی برجای نمانده بود و حتی در پایتخت فرمانش نفوذ نداشت»

در باره وضع آئروزیایران دکتر جواد شیخ الاسلامی در کتاب «سیمای احمدشاه قاجار» چنین مینویسد:

در عرض این روزهای بحرانی (تقریباً چهل روز قبل از کودتای ۱۲۹۹) اولیای سفارت انگلیس در تهران با دو مشکل عمده که هر دو به آشفته گی اوضاع

(۲) یکی از بزرگترین محتکرین احمدشاه بود که انبارهای غله و اودرورامین و شهریار و دماوند پر از غله بود، گوید بدترین روزهای قحطی میرزا حسن خان مشیرالدوله نخست وزیر به اورجوع کرده و خواهش میکند که شاه اجازه بدهند دولت به قیمت بازار غله را از او بخرد بلکه تاحدودی از قحطی و تلف شدن مردم جلوگیری بشود، احمدشاه به امید گرانتر شدن قیمت غله حاضر بفروش نمیشود!

کشور کمک میگرد و روبرو بودند، امکان استعفای شاه از سلطنت و امکان سقوط تهران در مقابل حمله بلشویک های شمال، وضع حقیقی کشور را در عرض این روزها هیچ کس به تروموجز تراژملک الشعراء بهار تشریح نکرده است اودر کتاب «تاریخ احزاب سیاسی یا انقراض سلسله قاجار مینویسد:

روسها به قصد حمایت از بلشویکهای محلی به گیلان تاختند و باعث عقب نشینی قوای قزاق شده بودند، انگلیسها از مقاومت در برابر مهاجمان، حتی از پول دادن به قزاقخانه خودداری میکردند، قزاقها در فاصله میان منجیل و قزوین با سازو برگی بی اندازه مندرس و باحالی بسیار خراب مأیوس و با تکلیف مانده بودند، دولت در حال بحران، شاه در خیال فرار، رجال سیاسی در صدد کسب مقام وزارت، سیاسیون در صدد وکالت، هنگامه طلبان با حربه قرارداد مشغول سرکوبی وکلای دوره چهارم، این بود وضع آن زمان و روح آن عصر.

علل وقوع کودتا

درمورد کودتا کتایبهای زیادی نوشته شده و یقیناً اکثر خوانندگان از نحوه انجام آن مطلع هستند، ولی عده ای از نویسندگان دانسته و عمدتاً ویاندانسته و سهواً مطالب غیر واقع نوشته و رضاشاه را عامل سیاست انگلیس قلمداد کرده و انجام کودتا را صرفاً مربوط به طرح ازپیش ساخته و خواست و نظر انگلستان دانسته اند!

در گذر عمر انسانها یا ملتها فرصتهائی پیش میآید که با توجه به شرایط زمان و مکان این فرصتها و عوامل میتوانند برای آن مردم و یا جامعه سرنوشت ساز باشند، در سرنوشت یا تاریخ ایران هم تولد بچه ای در سال ۱۲۵۶ خورشیدی در یک روستا و نجات او از مرگ حتمی، نشو و نما و اودریک خانواده معمولی و در وطن اجتماع که بتواند در ۴۳ سالگی اقدام به قیام و به اصطلاح کودتا بکنند یکی از فرصتهای سرنوشت ساز برای ایران و ایرانی بوده، بنابه علل زیر در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی چنین فرصت و امکانی فراهم گردید.

با شروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ میلادی ارتش روسیه تزاری استانهای شمالی و ارتش عثمانی استانهای غربی و ارتش انگلیس هم استانهای مرکزی و شرقی و جنوبی را متصرف شدند، در سال ۱۹۱۷ بلوقوع انقلاب روسیه و در سال ۱۹۱۸ باشکست عثمانی در جنگ، ارتشهای روسیه و عثمانی خاک ایران را ترک گفتند، ولی دولت انگلیس نه تنها ارتش خود را از ایران خارج نکرد بلکه مناطق شمالی و غربی را هم متصرف شد! و با خارج کردن افسران روسی از فرماندهی نیروی قزاق

تقریباً اختیار نیروی قزاق را هم بدست گرفت، دولت انگلیس فکرمیکرد که با ازین رفتن حکومت تزاری و روی کار آمدن دولت بلشویکی در روسیه و درگیری حکومت جدید با مسایل و مشکلات داخلی و خارجی خواهد توانست علاوه بر ایران، منابع نفت قفقاز را هم تصاحب بکند، بهمین علت با در دست داشتن اختیار نیروی قزاق ایران و با همکاری تعدادی از افراد نظامی ارتش تزاری که مخالف حکومت جدیدالتاسیس روسیه بودند اقداماتی را برای تصرف قفقاز آغاز کرد، ولی دولت شوروی با تشکیل ارتش سرخ به سرعت به نا آرامی های داخلی پایان داد و به مقابله با ارتش انگلیس برخاست.

در فروردین سال ۱۲۹۹ خورشیدی دنیکن دریاسالار روسیه تزاری که بان نیروی بلشویک شوروی می جنگید شکست خورد و بانوگان و افراد خود به بندرانزلی (بندر پهلوی) پناهنده شد، در اردیبهشت سال ۱۲۹۹ ارتش سرخ برای سرکوبی باقیمانده ارتش تزاری در ایران و عقب راندن ارتش انگلیس وارد قسمت های شمالی ایران گردید و با حمایت از افرادی که تمایل به مرام بلشویکی داشتند از قبیل احسان الله خان، حیدر عمو اوغلی، خالو قربان، ساعدالدوله و غیره اقدام به تشکیل دولت جمهوری در شمال ایران نمود، این عده با پشتیبانی ارتش سرخ نیروی قزاق ایران را شکست داده باعث عقب نشینی نیروی انگلیس به قزوین میشوند.

نیروی به اصطلاح جمهوری خود مختار شمال خود را آماده برای حمله به تهران و تشکیل حکومت جمهوری ایران وابسته به دولت شوروی مینمود، به علت ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی ایران که قادر به پرداخت حقوق و تامین خوراک و پوشاک و تجهیزات قزاق

هانبودازهم پاشیدن نیروی قزاق قریب الوقوع و حتمی بود .

دولت انگلیس از مدت‌ها قبل با حمایت رسمی از شیخ خزعل و عقد قرارداد هائی با بختیاری ها و لر ها و سایر خوانین و تشکیل نیروی نظامی به نام پلیس جنوب مناطق جنوبی و مرکزی ایران مخصوصاً حوزه های نفتی را تقریباً از ایران جدا کرده و تحت حاکمیت خود در آورده بود بنابراین خیالش از بابت معادن نفت آسوده بود ، انگلستان وقتی که تصرف مناطق شمال ایران و تملک معادن نفت قفقاز را غیر عملی دیدا اجرای موارد زیر را طراحی کرد :

۱ - استاروسلسکی فرمانده نیروی قزاق و سایر افسران روسی برکنار و بجای آنها افسران انگلیسی گمارده شوند ، در این مورد مشیرالدوله نخست وزیر موافقت نکرد ، انگلستان با ایجاد انواع اشکالات مخصوصاً با قطع کمک مالی که همه ماهه به ایران بصورت وام میداد مشیرالدوله را مجبوره استعفا نمود و بجای او در آبان ماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی فتح الله خان اکبر (سپهدار اعظم گیلانی) به سمت نخست وزیر منصوب گردید .

شکست نیروی قزاق از قوای متجاسرین شمال ضمن اینکه باعث ناراحتی و عصبانیت نیروی قزاق مخصوصاً رضاخان میرپنج شده بود موقعیتی را پیش آورد که انگلستان برکناری استاروسلسکی و سایر افسران روسی را مضمناً از احمدشاه و فتح الله خان اکبر نخست وزیر خواهد ، و برای انجام منظورش دولت ایران را تهدید کرده بود که در صورت عدم اقدام در این مورد علاوه بر قطع کمک مالی ماهانه قشون خود را از ایران خارج و ایران را بلا دفاع خواهد گذاشت ، احمدشاه به علت ضعف وزبونی مدتی بی‌پایه که بخیال استعفا و خارج شدن از ایران افتاده بود ،

در این مورد به نقل از کتاب «سیمای احمدشاه قاجار» نوشته آقای دکتر جواد شیخ الاسلامی به تلگراف لرد کرزن و وزیر امور خارجه انگلیس به هرمان نورمن وزیر مختار انگلیس بشرح زیر اشاره میشود:

«خیلی مهم است که شاه رابه هرنحوی که شده از تصمیمش منصرف سازید و نگذارید از مقام سلطنت استعفا بدهد، زیرا تعیین جانشین یا تغییر سلسله اشکالاتی ایجاد خواهد کرد که آن سرش ناپیدا است، ولی به هر حال اگر بحرف منطق گوش ندهد آن وقت چاره ای نیست جز اجرای قسمت آخر تلگراف شما دایره انتخاب یکی دیگر از اعضاء خاندان قاجار به جای وی، مع الوصف اتخاذ موضعی سخت ترو محکم تردراین قضیه ممکن است معظم له را از فکر استعفا منصرف سازد، همچنانکه در گذشته نیز یکبار با اتخاذ رویه ای مشابه توانستیم ایشان را از فکر انتقال پایتخت به جنوب منصرف سازیم. (۳)

احمدشاه در مقابل برآورده شدن دو خواسته اش بشرح زیر با عزل استار و سلسکی موافقت کرد:

الف - ۱۵ هزار تومان مقرری اش کماکان از طرف انگلستان پرداخت بشود.

ب - دولت انگلیس موافقت کند که او برای مدت شش ماه به اروپا برود.

بدین ترتیب انگلستان موفق شد که استار و سلسکی و سایر افسران روسی دوران تزاری را از نیروی قزاق ایران خارج کند.

(۳) اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس جلد سیزدهم شماره ۶۱۵ تلگراف لرد کرزن به نورمن

سپهدار استاروسلسکی و سایر افسران روسی را از نیروی قزاق برکنار کرد و سردار همایون به فرماندهی نیروی قزاق تعیین شد.

۲ - باتوجه به خسارات و ضایعات مالی و جانی ناشی از جنگ، که به انگلستان وارد شده بود، نگهداری ارتش انگلیس در ایران که مستلزم هزینه زیادی بود بصرفه و صلاح انگلستان نبود، از طرفی روسها هم به بهانه اینکه «حضور ارتش انگلیس در ایران امنیت روسیه را تهدید میکند» حاضر به خارج کردن ارتش خود از ایران نبود و این امر علاوه بر اینکه میتوانست باعث تشکیل دولت جمهوری وابسته به شوروی در ایران بشود، احتمال درگیری و جنگ بین دو ارتش شوروی و انگلیس هم در برداشت.

۳ - دولت انگلستان و جودیک دولت مرکزی طرفدار انگلستان به جهت حائل بودن بین شوروی و مناطق مرکزی و جنوبی ایران را لازم میدانست، برای این که نیروی شکست خورده و از هم پاشیده قزاق را به نحوی نگهداری کند با پرداخت مختصر وجه و دادن غذاهای پس مانده و لباس های مندرس سربازان انگلیسی و هندی توانست تا مدت کوتاهی از پاشیده شدن نیروی قزاق جلوگیری بکند، و چون ادامه این وضع هم غیر عملی بود لذا با فکر قدرت رسانیدن فرد با قدرت و مورد اعتماد افتاد، وزارت امور خارجه انگلستان و هرمان نورمن وزیر مختار انگلیس در ایران برای احراز پست نخست وزیری افرادی چون محمدولیخان سپهسالار تنکابنی، وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز، سردار اسعد، سیدضیاءالدین طباطبائی را در نظر گرفته بودند، ولی چون سیدضیاء بانورمن روابط بسیار نزدیکی داشت برای بدست گرفتن زمام امور حکومت شناسش بیشتر از سایرین بود.

بنابه علل و موارد فوق الذکر انگلستان تصمیم گرفت که هرچه زودتر شخص مورد نظر خود را انتخاب کرده و حکومت ایران را بدست او سپارد و ارتش خود را از ایران خارج کند، برای اجرای موارد فوق یکی از افسران بسیار ورزیده و باتجربه خود بنام ژنرال ادموند آیرون ساید را با سمت فرمانده ارتش انگلیس در ایران تعیین نمود.

به علت شکست نیروی قزاق و ضعف و عدم توانائی دولت ها که قادر به اداره امور مملکت و برطرف کردن هرج و مرج نبودند و مملکت در آستانه سقوط قرار گرفته بود مخصوصاً بعد از عزل استاروسلسکی و انتصاب سردار همایون به عنوان فرمانده نیروی قزاق که سابقه سپاهیگری نداشت و فقط به علت انتساب به دربار به این سمت برگزیده شده بود باعث ایجاد شدن نگرانی و عصبانیت شدیدین افسران نیروی قزاق مخصوصاً رضاخان میرپنج شده بود، بنابراین رضاخان میرپنج با عزم راسخ تریفکری پیدا کردن راه نجاتی افتاد.

تلاش رضاخان میرپنج برای نجات ایران

احمدآقاخان (سپهبد میراحمدی) که در آن موقع جزء افسران نیروی قزاق و شخص مورد اطمینان رضاخان میرپنج بوده در خاطراتش چنین مینویسد:

میرپنج رضاخان به تهران رفت و بعد از چند روز برگشت و باهم ملاقات کردیم، ایشان گفتند که در تهران در اطراف آن مطلب مذاکرات لازم را کردم، شرط موفقیت ما این است که سرداران قزاقخانه اعتراض نداشته باشند و علیه این نظر اقدام نکنند، حالا لازم است شما فوراً اقدام کنید، خودتان به تهران بروید و حضوراً با سردار معظم مذاکره کنید، خود من هم نامه ای به ایشان می نویسم، نامه حاضر شد من عازم تهران شدم، میرپنج رضاخان به سردار معظم چنین نوشته بود:

«سرتیپ احمدآقاخان که برای زیارت حضرتعالی به تهران می آیند حامل پیغامی هستند که آن راشفاها خواهند گفت و تقاضائی از شما خواهند داشت که عین نظرات و مکنونات اینجانب است، تمنا دارم در اجرای مطالبی که ایشان به عرضتان میرسانند اقدام سریع مبذول بفرمائید».

ایام عزّت به کام باد رضا

هنگامی که به تهران رسیدم با سردار معظم که مسن ترین سرداران آن زمان بود ملاقات کردم و موضوع رابلوی در میان گذاشتم، سردار با اصل موضوع موافقت کرد، منتها گفت که باید از سایر سرداران و امرای قشون نیز دعوت کند و نظر آنها را در یک جلسه سرّی بخواند که اگر میرپنج رضاخان

به فرماندهی کل قزاقخانه برقرار شد آیرضایت خاطر همه سرداران فراهم می شود یا نه؟ اگر موافقت کردند که چه به تروگرنه در همان مجلس از همه شان رأی بگیرد که یکی دیگر از سرداران قزاقخانه را برای تصدی پست فرماندهی کل (بجای سردار همایون) پیشنهاد کنند.

چند روز پس از این قول و قرار دوباره سردار معظم را ملاقات کردم و از نتیجه اقداماتش جویا شدم، جواب داد که هفت تن از سرداران قزاقخانه را دعوت کرده است و تا آن روز سردار موفق، سردار مخصوص، سردار رفعت (سر لشکر قندی بعدی) جواب قبولی دعوت را داده اند و هر وقت جواب های دیگران رسید و جلسه تشکیل شد نتیجه را فوراً به من اطلاع خواهد داد.

روز تشکیل جلسه من در خانه سردار معظم در اطاق دیگری بودم، پس از ختم جلسه سردار معظم مرا به داخل اطاق مشاوره احضار کرد و در حضور شرکت کنندگان گفت تمام سرداران حاضر در این جلسه موافقت خود را با انتصاب میرپنج رضاخان به فرماندهی کل دیویزیون قزاق اعلام کردند، من به سردار معظم گفتم بهتر است صورت جلسه این مذاکرات به نامه ای که در پاسخ نامه میرپنج رضاخان نوشته میشود ضمیمه شود، چند دقیقه بعد صورت جلسه نوشته شد و همگی آن را امضاء کردند و من جواب نامه را از سردار معظم گرفته و پس از یک هفته تلاش و دوندگی در تهران و دیدار با چند نفر رجال از قبیل مستوفی الممالک، نجفقلی خان صمصام السلطنه، مومن الملک، مشیرالدوله و کسب نظر آنها به قزوین بازگشتم و عین صورت جلسه و نامه سردار معظم را به میرپنج رضاخان دادم و نتیجه مذاکرات را به اطلاع ایشان رسانیدم.

با دریافت موافقت رجال کشوری و امراء قزاق، میرپنج رضاخان را بیش

ازپیش درتصمیم خودبرای حفظ نیروی قزاق وروی کارآوردن یک دولت مقتدرمرکزی ونجات کشورازاین همه نابسامانی مصمم ترازهمیشه دیدم وما افسران نیروی قزاق که درآن روزهای سخت وبحرانی جزء یاران وهمکاران میرپنج رضاخان بودیم با ادای سوگندبه اوقول دادیم که همیشه درکناراوخواهیم بود .

سردارهمایون که خودش هم میدانست مرداین میدان نیست ازفرماندهی کناره کشیدوپس ازمدت کوتاهی عملاً اختیاروفرماندهی نیروی قزاق به دست میرپنج رضاخان افتاد .

آنهائی که گفته ویانوشته اندکه رضاشاه راانگلیس هابسرکارآوردند! این مطلب راندیده گرفته اندکه رضاشاه باجلب موافقت رجال کشوری وامراء لشگری وبا اتکابه مدیریت وتوانائی خودواطمینان به یاری همکارانش قدرت رابدست گرفت، وانگلیس هاچه میخواستندوچه نمی خواستندرضاشاه کودتارامیکرد، روزی که آیرون سایدرضاشاه رابرای اولین باردید فهمیدکه برای حفظ نیروی قزاق وجلوگیری ازحمله بلشویک هابه تهران وروی کارآوردن یک دولت مرکزی مقتدرهیچ کس جزاوقدرت انجام کارراندارد، وبعدازچندبارملاقات متوجه شدکه میرپنج رضاخان بطورجدی مصمم است که دست به اقداماتی بزند، لذا با اوواردمذاکره شدکه شرح کامل این مذاکرات درصفحات بعدی ذکرخواهدشد.

اولین دیدار رضاخان میرپنج با ژنرال آیرون سایید

مطالب زیرنقل از کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» نوشته حسین مکی است.

«در دیماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی ژنرال آیرون ساییددون سابقه قبلی اطراف قوای قزاق را که در آق بابا اردوزده بودند محاصره نظامی نمود و برای احتیاط لازمه و پیش بینی از حوادث سویی چند مسلسل اطراف آنها میگذارد، سپس ژنرال نامبرده به اتفاق کلنل کاظم خان وارد اردوی قزاق شده افسران ارشد آنها را می خواهد که راجع به مسایل مهمه با آنها مذاکره کند، موقعی که افسران ارشد قزاق اطراف او جمع میشوند، کلنل کاظم خان بعنوان مترجمی از زبان ژنرال آیرون سایید شروع به صحبت کرده به افسران ارشد قزاق ظاهر آیینها دولی در حقیقت تکلیف هائی می نماید، من جمله میگوید ما می خواهیم به شما کمک کرده افسران روسی را که در استخدام دولت ایران هستند از خدمت خارج نمائیم، بعوض آن افسران انگلیسی داده میشود تشکیلات مرتبی داده از هر حیث وسایل آسایش و راحتی و نیرومندی شمارا فراهم نمائیم.

در این هنگام هیچ یک از افسران قزاق در پاسخ اظهارات او چیزی نمی گوید و همه به سکوت برگزار می کنند، فقط رضاخان میرپنج سکوت را درهم شکسته با کمال تهور و درشتی جواب میدهد و میگوید:

«ما قزاق اعلی حضرت شاهنشاه هستیم و خدمتگزار دولت ایران و در تمام موارد کاملاً مطیع و فرمانبردار و امر و دستوراتی می باشیم که از مرکز به ما داده

می شود و در این مورد که پیشنهاد می کنید هیچگونه پاسخ مثبتی نمی توانیم اظهار نمائیم، اگر شما فرمایشی و یا پیشنهادی دارید به هیئت دولت برده مطرح نمائید اگر مورد تصویب واقع شد دولت به ما دستور خواهد داد، البته در این صورت ما اجرا خواهیم کرد، ضمناً همین حالا افراد و مسلسل هارابه دور بید و الا مابه زور آنها را پراکنده خواهیم کرد»

پس از این مذاکرات آیرون ساید برای رفع ناراحتی و نوعی عذرخواهی به صف افسران نزدیک شد و گفت شاید حرفهای من درست ترجمه نشد چون منظور من تبادل نظر بوده تکلیف و یا دستور، به هر حال بایکایک افسران دست داده و خواهش میکنند که هر کدام خود را معرفی بکند، در اینجا بود که متوجه شد رضاخان میرپنج همان شخصی است که قبلاً به وسیله اردشیر جی ملقب به ریپورتر غیاباً به او معرفی شده بود.

این اولین دیدار ژنرال آیرون ساید و کلنل کاظم خان بارضاخان میرپنج بوده، ظاهراً صراحت و شهادت و جرأت رضاخان میرپنج، آیرون ساید را شدیداً تحت تأثیر قرار داده و فهمیده که او تنها فردی است که میتواند از متلاشی شدن نیروی قزاق جلوگیری نماید، لذا تصمیم میگیرد که از وجود او در اجرای طرح استفاده نماید، به همین علت بوسیله کلنل کاظم خان باب دوستی بارضاخان میرپنج را باز میکند و قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی چندین ملاقات بین آیرون ساید و رضاخان میرپنج صورت میگیرد.

اردشیر جی یکی از زرتشتیان ایرانی تبار متولد هندوستان بوده که در سال ۱۹۰۸ میلادی از طرف پارسیان هند برای اداره امور زرتشتیان ایران به عنوان نماینده تعیین شده بود، اردشیر جی در مورد آشنائی خود با رضاخان میرپنج را در خاطراتش چنین نوشته:

« در یکی از مسافرتها به شمال ایران در پیربازار (محلّی بین رشت و طالش) بر حسب اتفاق بارضاخان سرهنگ آشنا شدم، در همان برخورد اول سیمای پرغرور و قد بلند و هیکل قوی و سبیل چخماقی و چشمان نافذش مرا تحت تاثیر قرارداد، برایم روشن بود که بامردی طرفم که آتش مهر ایران در قلبش شعله و راست و میتواند روزی ناجی کشورش باشد، پس از آن حس اعتماد و دوستی همیشگی بین ما برقرار گردید»

اردشیر جی با اینکه در هندوستان متولد شده و تبعه آن کشور بود، ولی به علت کثرت علاقه به کشور اجدادی خود تابعیت ایران را قبول نمود و تا آخر عمر خود در ایران زندگی کرد، اردشیر جی شخصی بود تحصیل کرده و بسیار با شخصیت و حسن نیت، چون در آن زمان هندوستان تحت تسلط انگلستان بود طبعاً اردشیر جی با وزیر مختار و کارمندان ارشد سفارت انگلیس ارتباط داشته بارها در جهت حفظ منافع ایران و حل و فصل خیلی از مسایل و مشکلات بین ایران و انگلیس کوشیده و خدمات ارزنده ای انجام داده، به همین علت با اکثر رجال و دولتمردان ایران آشنائی و دوستی داشت و بینهایت مورد احترام رضاشاه و رجال ایران قرار داشت.

نظر آایرون ساییدر مورد وضعیت ایران، احمدشاه، رضاخان میرپنج

در کتاب خاطرات آایرون ساییدکه در سال ۱۹۴۵ میلادی در لندن از طرف پسرش منتشر شده مطالب زیر را میخوانیم:

«خدمت من در ایران زیاد طول نکشید من نمیتوانم ادعا کنم که درباره این کشور اطلاعات عمیقی بدست آورده ام، در تمام طول این مدت نیز تعجبم از این بود که این کشور چگونه توانسته است تابه حال استقلالش را حفظ کند؟! و نگرانیم این بود که آیا ایران پس از ترک قوای ماباز هم خواهد توانست استقلالش را حفظ کند؟! آنچه ایران به آن احتیاج داشت یک رهبر بود، شاه جوان تنبل و بزدل بود و همیشه ترس جان خور داشت، برخورد کوتاه من با او، مرا واداشت که فکر کنم او همیشه در آستانه اتخاذ این تصمیم است که به اروپا بگریزد و ملتش را به حال خود رها کند، در آن سرزمین من تنها یک مرد را دیدم که توانائی رهبری آن ملت را داشت، اور رضاخان بود، مردی که عنان اختیار تنهائی روی موثر نظامی کشور را در دست داشت، آیشاه آنقدر عاقل بود که به این مرد اعتماد کند؟».

رضاخان میرپنج با کسب موافقت و تأیید رجال کشوری و امراء لشگری ضمن ملاقات هائی که با آایرون سایید داشته به او میگوید که برای جلوگیری از متلاشی شدن نیروی قزاق و حفظ حکومت مرکزی از سقوط و دفاع در مقابل متجاسرین و بلشویک ها و تشکیل یک دولت مقتدر به هرقیمت شده به تهران خواهد رفت. (به نقل از اظهارات شفاهی کلنل کاظم خان سیاح)

آخرین دیدار ژنرال آبرون سایدبارضاخان میرپنج

آبرون سایددرادامه یادداشت‌هایش چنین می نویسد:

«بطور منظم از سیرگادقزاق در آق بابا بازدید می‌کردم، مسئولیت تعیین تاریخی که آنها می‌بایست از حیطه کنترل ما خارج شوند به عهده من واگذار شده بود، من در نظر داشتم که این کار را حدود یک ماه پیش از شروع عقب نشینی به سوی بغداد انجام دهم، از این رومن دومسئله رابارضاخان در میان گذاشتم، به او گفتم که چه موقعی او را از حیطه کنترل خود خارج خواهم کرد و همچنین از او در مورد قول گرفتم:

۱ - از او خواستم قول بدهد که طی عقب نشینی ما به هیچ اقدام خصمانه ای علیه ما دست نخواهد زد، به او اخطار کردم که اگر دست به چنین عملی بزند، من کار عقب نشینی را متوقف می‌کنم و بیرحمانه به سوی او یورش می‌برم و در چنین صورتی وضع کشور او از همیشه بدتر خواهد شد، البته من نمی‌خواستم این کار را بکنم، از این رو از او خواستم به خاطر داشته باشد که ما سیرگادقزاق را به این منظور احیاء نکردیم که به هنگام عزیمت خود آن را از بین ببریم.

۲ - همچنین از او خواستم که نه خود دست به اقدام خشنی برای سرنگون کردن شاه بزند و نه اجازه چنین اقدامی را به دیگران بدهد. اوقات عانه در هر دو مورد به من قول داد که طبق خواسته من رفتار کند، او بسیار رک و راست با من حرف زد و گفت که از سیاستمدارانی که به خاطر نفع شخصی خود کنترل مجلس را در دست گرفته اند بیزار است، او یک سرباز بود و در خانواده سرباز پرورش یافته بود، از این رو از سخنان بی پایان وی نتیجه سیاستمداران نتفرداشت، از نظر من او مردی قوی بود که

سرنترسی داشت و قلباً خیرخواه کشور خود بود، ایران برای روزگار سختی که پیش روداشت، به یک رهبر نیازمند بود و اوبی تردیدمردی بود که فوق العاده با ارزش به شمار می‌آمد».

بنابه نوشته های آيرون سايدوساير مورخين از قبيل دنيس رايٲ سفير سابق انگليس در ايران در كتاب «انگليسي هادرميان ايرانيان» ، پيٲراوري استاد تاريخ دانشگاه كمبريج در كتاب «تاريخ معاصر ايران» ، دكٲر جواد شنيخ الاسلامي در كتاب «سيمای احمدشاه» ، ابوالقاسم كحال زاده در كتاب «شنيده هاوديده ها» ، گزارشات وخاطرات سرپرسى لورن وزير مختار انگليس در ايران بعد از كودتا ، خاطرات آيرون سايدوسپهداميراحمدى واظهارات شفاهى كننل كاظم خان سياح وغيره همه گويای اين مطلب است كه تصميم آيرون سايد در آزاد گذاشتن رضاخان ميرپنج براى رفتن به تهران باتوجه به شرايط زمان وعجله انگلستان براى خارج كردن نيرويش از ايران دريك شرايط اضطرارى وعجولانه از طرف آيرون سايد اتخاذ شده و ظاهراً اومنظر نظر ودستور دولت انگليس هم نشده وشخصاً اقدام به چنين عملى كرده ، چون در قسمت ديگر يادداشتهايش چنين مى نويسد:

«وقتى كه تفصيل قول وقرار خود بارضاخان رابه نورمن نقل كردم ، بينهايت وحشت زده شدوگفت كه اين مرد باور دبه تهران شاه راحتمأً از تخت پائين خواهدكشيد ، گفتم اينطور نيست ومن به حرف رضا اعتقاد دارم ، بالاخره ديريازودمى بايست تكليف قزاق هارامعلوم كنيم ، براى هميشه كه نمى شود آن هارادر قزوين نگاهداشت» .

بعد از مذاكره بانورمن در تاريخ ١٥ فوريه ١٩٢١ هردونفر تصميم ميگيرند كه رضاخان تنهارهبر اين كار نباشد ، بلكه يك رهبر سياسى هم به

عنوان نخست وزیردراین کارهمراه او باشد، وچون قراربده آیرون سایدهرچه زودتربه بغدادبرودودیگرمراجعت نمیکردلذا انتخاب رهبرسیاسی به عهده نورمن واگذارمیشود، یعنی نورمن هم تاچندروزقبل ازحرکت آیرون سایدبه بغدادازقرارومدار اوبارضاخان میرپنج مطلع نبوده. آیرون سایدصبح روز۲۸ بهمن ۱۲۹۹ خورشیدی برابریا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱ میلادی به بغدادحرکت میکندونیروی قزاق هم همان روزیفرماندهی رضاخان میرپنج اعزام تهران میشود.

انجام کودتا، نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبائی وسردار سپهی رضاخان میرپنج

نیروی قزاق تحت فرماندهی رضاخان میرپنج روز ۲۸ بهمن ۱۲۹۹ از قزوین به سوی تهران حرکت کرد، قبل از رسیدن نیرو به تهران سیدضیاء الدین طباطبائی به ملاقات رضاخان میرپنج رفت و قرار و مدار و اردشیدن نیرو به پایتخت و بدست گرفتن زمام امور حکومت را گذاشتند.

سیدضیاء فردی بود از خانواده متوسط با اطلاعات و معلومات کم، ولی فردی بسیار زیرک و سازشکار و ماجراجو، او در عنقوان جوانی بابه راه انداختن روزنامه ای بنام رعده خود را وارد محافل سیاسی و اجتماعی کرده بود، به علت وابستگی به وثوق الدوله و طرفداری از قرارداد ۱۹۱۹ مورد توجه سفارت انگلیس قرار گرفته و با اعضاء سفارت مخصوصاً نورمن وزیر مختار انگلیس و اسمارت مستشار سفارت روابط بسیار نزدیکی را بوجود آورده بود، بنابراین مقدمات کار برای رساندن او به نخست وزیری از طرف نورمن فراهم شده بود، همانطوریکه ذکر گردیده به علت شرایط اضطراری رضاخان میرپنج فرماندهی قوای قزاق و ابتکار و اختیار تصرف پایتخت را بدست گرفت.

صبح روز سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی برابر با ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ میلادی نیروی قزاق وارد تهران شد و تقریباً بدون مقاومت افراد ژاندارم

و نظمیه (شهربانی) کلیه مراکز نظامی و وزارتخانه ها و دوایر دولتی به تصرف نیروی قزاق درآمد، فردای آن روز رضاخان میرپنج سرهنگ باقرخان نیک اندیش رانزد احمدشاه فرستاد که به او اطمینان بدهد که نیروی قزاق برای حفظ مملکت و سلطنت و روی کار آوردن یک حکومت مقتدر که بتواند به نابسامانی ها و هرج و مرج خاتمه بدهد دست افراد ناصالح و ایادی خارجی را از امور مملکت کوتاه کند، روی اجبار به پایتخت آمده، احمدشاه که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بوده ناچار فرمان نخست وزیری به نام سیدضیاء و فرماندهی کل نیروی قزاق با عنوان سردار سپه به نام رضاخان میرپنج را صادر کرد.

سیدضیاء از روز اول دست به اقدامات خشونت آمیز زد، عده زیادی از رجال و دولتمردان و افراد سرشناس را توقیف و زندانی نمود، در ملاقات ها با احمدشاه نه تنها رعایت احترام را نمیکرد، بلکه با اعمال و رفتار اهانته آمیز با او برخورد می نمود.

سیدضیاء از افزایش قدرت سردار سپه نگران شده بود، برای اینکه دست سردار سپه را از فرماندهی کل نیروی قزاق کوتاه کند، سردار سپه را به سمت وزیر جنگ تعیین نمود تا فرماندهی نیروی قزاق را بدست فرد مورد اطمینان خود بسپارد و در فرصت مناسب سردار سپه را از وزارت جنگ برکنار کند، چون سردار سپه پی به نیت او برده بود، ضمن اصرار زیست وزارت جنگ فرماندهی کل نیروی قزاق را همچنان در دست خود نگاهداشت، و این بزرگترین اشتباه و یا باخت سیدضیاء بود.

در مدت زمان کوتاهی چند گروه به مخالفت با سیدضیاء به

پاخواستند:

۱ - احمدشاه به علت اعمال و رفتار خشونت و اهانت آمیز سیدضیاء، مخصوصاً این که پی برده بود سیدضیاء در صد دبر کنار کردن او از سلطنت است.

۲ - سردار سپه که شخص مقتدری بود حاضر به اجرای دستورات سیدضیاء نبود به همین علت چندین بار برخوردهای شدیدی بین او و سیدضیاء پیش آمد، بطوریکه سردار سپه بدون اعتنا به او در موارد مختلف مخصوصاً در مورد مسائل نظامی شخصاً تصمیم گرفته و با اطلاع احمدشاه اجرامی نمود.

۳ - رجال وطنپرست و خوشنام از قبیل موتمن الملک، مستوفی الممالک، مشیرالدوله، صمصام السلطنه، مصدق السلطنه (دکتر محمد مصدق) و غیره که سیدضیاء را یک فرد دغلاکار و سازشکار و عامل انگلستان میدانستند.

۴ - افرادی که مال و مقام خود را از دست داده و به زندان افتاده بودند. با توجه به علل فوق حکومت سیدضیاء کاملاً متزلزل گردید، چون احمدشاه هم ضمن عدم رضایت از اعمال او، شنیده بود که سیدضیاء برای مرعوب کردن شاه و رجال و دولتمردان در نظر دارد که عده ای از زندانی ها را اعدام کند، لذا روز چهارم خرداد ۱۳۰۰ خورشیدی سردار سپه را احضار و به او میگوید «من دیگر تحمل این مرداندارم فوراً بروید و او را از ایران خارج کنید».

سردار سپه در جواب احمدشاه میگوید:

ما تصور می کردیم همه اقدانات او موافق میل اعلی حضرت است، حال که چنین نیست هر طور می فرمائید اطاعت میشود، من یک سرباز مطیع هستم، هر وقت امر بفرمائید شمشیرم را تقدیم خواهم کرد.

سیدضیاء با اطلاع از عزلش به نورمن وزیرمختارانگلیس متوسل میشود ، نورمن برای وساطت نزداحمدشاه و سردار سپه میرود ، ولی هیچکدام حاضر به قبول وساطت اونمیشود .

بدینترتیب سیدضیاء از نخست وزیری عزل و همان روز به اتفاق کلنل کاظم خان سیاح (فرماندار نظامی و رئیس ستاد بعد از کودتا) ماژور مسعود خان کیهان (وزیر جنگ بعد از کودتا) اپیکیان خان (رئیس بلدیة بعد از کودتا) از طریق قزوین و همدان و کرمانشاه به بغداد تبعید شدند و به حکومت سه ماهه سیدضیاء خاتمه داده شد .

سیدضیاء تا سال ۱۳۲۰ خورشیدی در اروپا و سپس فلسطین بسر برد و بعد از خروج رضاشاه از ایران ، به ایران برگشت .

شرکت سردار سپه در دولت های بعد از سیدضیاء

بعد از سیدضیاء به ترتیب احمدقوام السلطنه، مشیرالدوله، مستوفی الممالک و سپس مشیرالسلطنه به سمت نخست وزیر انتخاب شدند، سردار سپه بعد از کابینه سیدضیاء تاخاتمه نخست وزیری مشیرالسلطنه (۳۱ مهرماه سال ۱۳۰۲ خورشیدی برابر با ۲۲ اکتبر سال ۱۹۲۳ میلادی) تقریباً به مدت دو سال و نیم در تشکیل دولت هاسمت وزارت جنگ و فرمانده کل نیروی قزاق رابه عهده داشت.

سردار سپه چون گلوله برفی که از قله کوه سر ایزر شده باشد هر روز بزرگتر و بزرگتر شده و چون بهمنی با قدرت و سرعت به پیش حرکت میکرد، و به عبارت واضح تر در تمام دولت هاشخص شاخص و تصمیم گیرنده و اجرا کننده امورا بوده،.

در اینجالاتم است به چند نکته وعوامل اساسی چه قبل از کودتا و چه بعد از کودتا که باعث بوجود آمدن موقعیت ها وفرصت های مناسبی بودند تا رضاشاه بتواند با استفاده درست از شرایط زمان وموقعیت ها و فرصت ها ایران را از نیستی نجات بدهد اشاره ای بشود:

۱ - با خاتمه جنگ اول جهانی وسقوط امپراتوری تزاری وشکست امپراتوری عثمانی دولت های روسیه وعثمانی ارتش های خود را از ایران خارج کردند، بطوری که در قبل ذکر کردید دولت انگلیس با وجود اینکه در جنگ فاتح شده وتقريباً همه ایران راتحت اشغال ارتش خود در آورده بود به علت تحمل خسارات مالی وجانی در جنگ وعلاوه بر آن احتراز از رویارویی با ارتش جدید شوروی مجبوره خارج کردن ارتش خود از ایران کردید، ومهمتر اینکه به جهت روی کار آمدن حکومت کمونیستی در



سردار سپه وزیر جنگ (بین سال های ۱۳۰۰ - ۱۳۰۲)



سردار سپه وزیر جنگ (بین سال های ۱۳۰۰ - ۱۳۰۲)

روسیه در زمان کودتا و قدرت رسیدن سردار سپه نه تنها هیچگونه سازش و همکاری علیه ایران بین روسیه و انگلیس وجود نداشته بلکه سیاستشان کاملاً در جهت عکس هم بود، بنابراین سردار سپه توانست از این موقعیت به نحو احسن استفاده کرده و باهریک بنوعی رابطه برقرار کند.

۲ - بطوری که در قسمت کودتا ذکر گردید ژنرال ادموند آیرون سایدکه تصمیم گرفته بود ارتش انگلیس را از ایران خارج کند در شرایط اضطراری مجبور شد با گرفتن قول شفاهی دست رضاخان میرپنج را برای کودتا باز بگذارد.

۳ - با ایجاد شدن جو مخالف علیه سیدضیاء سردار سپه ضمن قبضه کردن امور با خیلی از مخالفین سیدضیاء مخصوصاً با احمدشاه روابط نزدیک ایجاد کرده بود که بالاخره منجر به عزل سیدضیاء شد.

باتوجه به اینکه سیدضیاء از طرف نورمن به سمت نخست وزیری تعیین شده بود نورمن هم نهایت سعی خود را کرد که بلکه بتواند سیدضیاء را نگهدارد ولی موفق نشد بنابراین عزل سیدضیاء و قدرت رسیدن سردار سپه به هیچوجه مورد رضایت انگلستان مخصوصاً لرد کرزن و وزیر امور خارجه انگلیس نبود، و در این مورد برنامه ای که به نورمن نوشته سخت او را مورد ملامت قرار داده و برنامه به نورمن چنین نوشته:

«با وجود تعلیماتی که به شما درباره تثبیت وضع پرنس نصرت الدوله (نصرت الدوله فیروز دوست لرد کرزن *) و وثوق الدوله (نخست وزیر پیشین و عاقد قرارداد ۱۹۱۹*) داده شده بود، ولی شما شخصی را که زمینه مساعد

* توضیح از نویسنده

نداشت (منظور سیدضیاء است*) حمایت کردید! تازه اورا هم نتوانستید حفظ کنید و ما را با مشکلاتی روبرو ساختید».

نورمن بشدت مورد بی مهری لرد کُرزن قرار گرفت و در اواخر سال ۱۹۲۱ از کاربرد کنارویه جای اوسرپرسی لورن که یک سیاستمدار ورزیده و واقع بین و نیک اندیش بود تعیین گردید .
لورن بعد از چندین ملاقات که با سردار سپه داشت با آشناشدن به روحیات و افکار او گزارش مفصلی درباره سردار سپه و همچنین وضعیت ایران به کرزن بشرح زیر نوشته :

سند شماره ۱۲۹ دریا یگانی شماره ۸ محرمانه
تاریخ صدور ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲ تاریخ وصول ۲۰ مارچ ۱۹۲۲

سرور من

در تلگرام شماره ۲۱ مورخ ۱۱ ماه جاری خود ، افتخار داشتم مختصراً موقعیت و آرزوهای محتمل رضاخان سردار سپه و زیر جنگ فعلی را برای سرورم بیان کنم ، فرصتی داشتم که بارضاخان آشناشوم ، او مانند من یکی از مهمانان شام رسمی اخیر و وابسته نظامی دولت ایالات متحده امریکا بود ، در آن فرصت رضاخان به من معرفی شد ، و در ۱۲ ماه جاری در شام منزل وابسته نظامی سفارت خودمان با او ملاقات کردم و توانستم مذاکره خصوصی طولانی با او داشته باشم ، که مطالب آن را مستر اسمارت در یادداشت پیوست ثبت کرده است .

رضاخان بدون شک برجسته ترین شخصیت در صحنه سیاسی امروز ایران است ، آنچه راجع به پیشینه او میگویند و عقیده ای که راجع

به او پیداکرده اند ممکن است برای سرورم جالب توجه باشد .

رضاخان یکی ازاهالی سوادکوه دراستان مازندران است ، پدرش یک ایرانی ومادرش دختریکی ازمهاجرین قفقازی است ، به عبارت دیگریکی ازاهالی قفقازکه وقتی نواحی آنهاراروسیه براترمعاهده ترکمنچای ازایران جداکرد ، مهاجرت به ایران رابرزندگی تحت تسلط روسیه درمحل خودترجیح داده بود .

به من گفت خدمت درنیروی قزاق را از ۱۵ سالگی شروع کرده بود ، بدیهی است که تمام علاقه اش متوجه حرفه سپاهیگریش می باشد ، مردی نیرومندوخوش اندام با استخوان بندی درشت است ، بلندقدترازشخاص معمولی ، باصدای ملایم وصراحت بیان که بین ایرانی ها نادر است ، درصحبت کردن بدون اتلاف وقت (تعارفاتی که ایرانی هابرای مبادله جملات ظریف اماکاملاً بی معنی ، دوست دارند) اوبی درنگ وارداصل مطلب میشود .

درمذاکراتی که من واوتاکنون داشته ایم ، هیچگاه راجع به خودش یاراجع به کابینه ای که عضوآن است چیزی نگفته ، بلکه فقط به خاطرکشورش صحبت کرده است ، دراشاراتش به قدرت های خارجی صرفاًتوجهش به اثرمفیدیاغیرمفیدی است که آن هامی توانندروی خوشبختی وآبادانی ایران بگذارند .

کاملاًطبیعی است که باتوجه به خانواده وریشه وپرورش محدودرضاخان ، اوبایدیک مردبی اطلاع وبی معلومات باشد ، ولی دستپاچگی وخودراباختن یارفتارناشیانه ای نشان نمیدهد ، اووقارطبیعی قابل توجهی داردونشانی ازعدم تسلط برخودنه درگفتارش دیده میشودونه دررفتارش .

در صحبت با او این برداشت برای من حاصل شد که او مغزی به کارنگرفته دارد نه یک مغز خالی، بلکه مغزی که نقطه نظرهای تازه ای را آنکه که مسئولیت های غیرمنتظره و جدید به او محول کرده بود جست و جوی جذب میکرد، و موفقانه کوشش می نمود اولویت ها (مسائل اصلی) را مشخص و توجه خود را به آن ها معطوف نماید تا نتیجه گیری مستقل برای او مقدور گردد، در حقیقت احساس کردم در مدرسه قبول مسئولیت ها، جناب او دانشجویی با آینده درخشان می باشد، زیرامیهای پرستی او در حد خیلی عملی تر از حد معمولی هم میهنانش می باشد، و حقیقتاً شانه های خود را زیر چرخ ارابه کشورش که به علت بیماری و حماقت زمامدارانش در حال فرورفتن در شیارجاده و غرق شدن بود گذاشته است که آن را بلند کند.

سرور من بخوبی از چگونگی ترقی رضاخان اطلاع دارند و احتیاج به تکرار آن هائ نیست، علیرغم کارشکنی بسیاری از اعیان هم میهنش که فکر نمی کردند یک تازه بدوران رسیده جاهل بتواند به این سرعت در صدر قرار گیرد، او ثابت کرد که خود تصمیم گیر اصلی است، و مطمئناً مرد جاهل تازه بدوران رسیده باید دارای قدرت اراده فوق العاده و هدف مشخصی باشد که بتواند علیرغم مشکلات به این موفقیت دست یابد.

تاکنون آنچه می توانم بگویم آنست که رضاخان به نادرستی بر ثروت خود نیشخنده و اجازه نداده است که ملاحظات پولی در تصمیماتش تاثیر بگذارد، او وجه کافی برای ساختن منزلی مناسب با موقعیت فعلی خود فراهم نموده و بدون شک چنانکه در این کشور رایج است، هدایای محترمانه ای را که اشخاص علاقمند به جلب توجه

والتفات اوداده اند قبول کرده است، اما در قضاوت راجع به آن به استانداردهای ایرانی ها (که آجنباب به طبیعت غیرثابت آن کاملاً آشنا هستند) وضع اومشمول سانسور نیست و عامه مردم اورامتهم به پولکی بودن یافساد نمی کنند، شخصاً اطلاع دارم که مبلغ ۱۵۰ هزار تومان در بانک گذاشته بود که آن را کتمان نمی کرد و ذخیره خود می نامید، عین حقیقت است که در وضع سخت مالی چند ماه اخیر، اوتمام وجه را برای نظامیان خود خرج کرد.

احترام متواضعانه ای که نسبت به او اعمال میشود تقریباً مضحک است، گویا اوزبان خیلی خشنی دارد که هم میهنانش در هر مقام والائی باشند از آن معاف نیستند، ایرانی های غیر معتاد به این رفتار دچار معامائی شده اند که چگونه به آن برخورد کنند.

به نظر میرسد رضاخان حتی در قلب شاه نیز احساسی از نگرانی و تردید به وجود آورده است، مطلع شده ام (و ممکن است کاملاً صحیح باشد) که شاه بعضی اوقات در منتهای تردید است که از نظر نفع شخصی خودش عاقلانه تر است که رضاخان را پشتیبانی کند یا اقوام السلطنه را؟! و اراده او به اجتناب از این تصمیم گیری دلیل اصلی عزیمت با عجله اودریک فصل بسیار نامناسب برای مسافرت بود، این بدان معناست که شاه لااقل تردید داشت که قرعه بخت خود را با اعیان و سازمان اداری با قدرت بی نظیر تحریک و منفی بافی آنها بر علیه این مرد بیگانه اما ناخوانده و مزاحم بیندازد.

وابسته نظامی ما از پیشرفت آموزش و انضباط و رفتار قشونی که رضاخان در حال ایجاد آنست مرامرتباً مطلع کرده است، گزارش های او به بود زیاد و سریعی را در قشون نشان داده است که مسلماً مربوط به

شخصیت قوی رضاخان و قدرت رهبری او است.

روز قبل از عزیمت شاه، در میدان بزرگ وسط شهر از حدود ۶ هزار نفر نیروهای مستقر در پایتخت سان و رژه نظامی به افتخار اعلیحضرت انجام شد، که در آن نمایندگان خارجی و کادر دفتر آن ها دعوت داشتند، در نتیجه من فرصت یافتم که واحدهای قشون را شخصاً ببینم و قضاوت کنم، وافواج پیاده نظامی قدیمی سرباز ایرانی را که موقع اقامت سابقم در ایران وجود داشت دوباره به خاطر بیاورم، افواجی که تشکیل می شد از عده ای پاره پوره بدقواره، به زحمت می توانستم باور کنم که باچشمان خود نظامیان جدید ایرانی را می بینم که با اسلحه کامل در حال اجرای حرکات نظامی، تغییر آرایش ها، حرکات مشق با تفنگ هستند، آنهم با ظرافتی که می شد بخوبی آن را با ارتش های درجه دوم اروپا مقایسه کرد.

تهاشخصی که در تمام مدت عملیات به نظرمی آمد که کاملاً حوصله اش سر رفته اعلیحضرت شاه بود، اودر طول بازدید از نظامیان حاضر نشد حتی یک کلمه هم خطاب به افسری یابه یکی از شرکت کنندگان در سان بگوید.

از آینده رضاخان مشکل است بطور یقین و مسلم چیزی گفت، رویهمرفته او یک مرد بلندپرواز است و قصد دارد تمام قدرت ها را در دست خود بگیرد، بعضی ها معتقدند آرزوهای او تا حد تخت سلطنت می باشد، من فقط می توانم بگویم که او تا قاتاکنون همه دلبستگی های دیگر خود را تابع مصالح قشون تحت فرماندهی خویش قرار داده، و اقتدار واقعی خود را بامیانه روی و مدارات توسعه داده است، موقعی که کابینه قوام السلطنه سقوط کرد، او گرمی خواست بدون شک می توانست

رئیس الوزرا بشود ، ولی تشخیص داد که بااین کار از برنامه خود دور میشود . رفتار او نسبت به مجلس یک بردباری مغرورانه است ، او مجلسیان را اجتماعی خسته کننده و رویهمرفته پرحرف و بی ضررمی داند ، فکرمی کنم او واقعاً مشتاق است که میهن خود را مدرن و ایستاده روی پای خود ببیند ، امامی ترسم به قشون زیادتکیه نمایند و آن را اهرم تجدید حیات کشورش کند ، و به علت نداشتن تحصیلات عمومی و تجربه ، عوامل اصلی دیگر را عملاً کم اهمیت بگیرد .

به عقیده من بسیار عاقلانه است که به رضاخان پشتیبانی خودمان را عرضه نمائیم ، اگرچه برای این کار خود منطقی داشته باشیم ، اگر اعتقاد من به اینکه انگلستان تنها دوست واقعی و بدون نظایران می باشد به او تلقین گردد و در مغز او رسوخ کند ، او در برخورد به مشکلات ناخود آگاه به سوی ما خواهد آمد ، در آن زمان ما باید از بروز توهمی که او را مورد حمایت خود قرار داده ایم جدا به پرهیزیم ، ضمناً بدون آنکه در شرایط حساس افکار عمومی فعلی او را به مخاطره بیندازیم ، کوشش خواهیم کرد که ارتباط با او را ادامه دهم و او را از اوضاع حقیقی امور در منافع مشترک دو کشورمان آگاه نمایم .

سرپرسی لورن

(نامه پیوست یادداشت مستراسمارت)

* سردار سپه اظهار نمود این که بعضی اشخاص گفته اند او طرفدار یلشویک هامی باشد صحیح نیست ، مراده او با آنها برای حل مسئله گیلان

ومازندران بوده است، وزیرمختارهم گفتاراوراتائیدواضافه نمود که حرف های آن اشخاص را باور نکرده است.

* - سردار سپه اظهار نمود مکرراً گفته است که اومی خواهد به وسیله خود ایرانی ها یک ارتش منظم و قوی به وجود بیاورند، نظم را در کشور برقرار کنند و یک دولت قوی و مستقل ایرانی در ایران ایجاد نمایند، تقاضای او آنست که انگلیس هادر کارش مداخله نکنند و به او فرصت بدهند، وزیرمختار خوشنودی خود را از اقدامات او اظهار نمود و گفت پایه سیاست انگلستان در ایران همیشه و اکنون نیز حفظ استقلال ایران است.

* - راجع به کابینه مشیرالدوله سردار سپه گفت، با او که محبوبیت ملی دارد مسائل را حل کنید، با سختگیری و ندادن پول نگذارید روس ها باتشان دادن دریاغ سبز افکار عمومی را به خود جلب کنند، وزیرمختار علت سختگیری دولت انگلیس را بدهی ۲۰ میلیون تومانی ایران و عدم اعتنای دولت ایران به نامه های انگلستان در این مورد و قرض گرفتن از جای دیگر (منظور همان موقع قرضه یک میلیون دلار ایران از آمریکا است - توضیح از نویسنده) ذکر کرد.

* - راجع به نفت شمال ایران سردار سپه اظهار نمود به فکر دست گذاشتن روی نفت شمال نباشید، زیرا روس ها را علیه ایران تحریک خواهید کرد، بگذارید آمریکائی هانفت شمال را استخراج کنند، ایران نباید در آتش رقابت انگلیسی ها و آمریکائی هابسوزد، وزیرمختار گفت اگر ایران و انگلیس و آمریکا توافق داشته باشند روس ها کاری نمی توانند بکنند، بهتر است مسئله نفت شمال ۶ ماه معوق بماند تا شکل خود را بگیرد.

گزارش سرپرسی لورن که یک سیاستمدار سابقه و باتجربه ای بوده دارای نکات حساسی است، او وضعیت آن روز ایران و شخصیت سردار سپه رابه خوبی و به درستی تشریح و ارزیابی نموده، جز در مورد اینکه گفته «به علت نداشتن تحصیلات عمومی و نداشتن تجربه، عوامل اصلی دیگر را عملاً کم اهمیت بگیرد» چون رضاشاه طی مدت سلطنت خود نشان داد که حداقل طی چند قرن اخیر از همه زمامداران و شاهان، روشنفکر تر و باتجربه و باتدبیر تر بوده.

یکی از شانس های سردار سپه در چنان دوران بحرانی حضور سیاستمداران تجربه و شخص واقع بین و نیک اندیشی چون لورن در ایران بوده، زیرا او برخلاف اکثر زمامداران و سیاستمداران انگلیس که تربیت شده مکتب استعمار و استثمارگری بودند و در جهت سلطه جوئی و منافع انگلستان با ملل دیگر و مسائل باغری و قدرت و بی رحمی روبرو میشدند، برعکس لورن فردی بوده تحصیل کرده که سال ها سمت استاد دانشگاه اکسفورد رابه عهده داشته، شخصی بوده روشنفکر و خوش نیت و حقیقت نگر که باتوجه به شرایط زمان و مکان، عاقلانه و واقع بینانه مسائل را مورد ارزیابی و تصمیم گیری قرار میداد، درست است که او یک فرد انگلیسی بود و حفظ منافع ملت و مملکتش را از مقدم بر هر چیزی می شمرد، ولی در انجام این هدف هیچ وقت از راه حقیقت و واقعیت و عاقلانه و واقع بینانه دور نشد، در صفحات آینده خواهیم دید چگونه وجود سرپرسی لورن از ایجاد شدن خیلی مشکلات و خطرات از جمله مسئله شیخ خزعل جلوگیری کرد.

۴ - لرد گرنز یکی از زمامداران و سیاستمداران معروف و بزرگ و تربیت یافته مکتب امپریالیستی و استثمارگری انگلستان بود، چون

بیشتر عمر او در مستعمرات انگلستان و منطقه خاورمیانه و کشورهای عربی گذشته بود، بالاخره در سمت نایب السلطنه هندوستان و وزیر امور خارجه انگلستان سال هامجری سیاست اسّعماری و استثماری انگلستان بود.

وجود او باعث صدمات و لطمات بزرگی از قبیل عقد قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ با دولت تزاری در مورد اشغال و تقسیم ایران، جدا کردن خوزستان و حمایت شدید از شیخ خزعل، عقد قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق الدوله و اعزام مستشاران اقتصادی و نظامی و بدست گرفتن اختیارات و اداره امور ایران، تشکیل پلیس جنوب و عقد قرارداد با ایالات و عشایر و طوایف عرب علیه حاکمیت ایران و غیره شده بود، میتوان گفت که این شخص با داشتن افکار و عقاید پلید استعمارگری بزرگترین دشمن استقلال ایران و سردار سپه بشمار می آمد، برای نشان دادن نمونه طرز تفکر او در مورد ایران و ایرانی بدنیت به نوشته گوردون واتر فیلد در کتاب «شرح حال لورن» در مورد نامه ای که لرد کرزن به سرپرسی لورن زمانی که بسمت وزیر مختار انگلیس در ایران تعیین شده نوشته اشاره بشود:

«این مردم (مردم ایران) به هر قیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بدون ماکاری نمی توانند انجام بدهند و راستش را بخواهی هیچ بدم نمی آید که سرشان به سنگ بخورد و متنبه شوند و قدردان ما را بدانند، هر یکدستی و زبانی که نصیبشان بشود استحقاقش را دارند، اما در موارد کل قضایا، گرچه «وده‌های زهر آگین کینه و خشم فضای دید بینندگان را عجلالتا گور کرده است، صخره شکست ناپذیر دوستی، بی غرضی و خصیصه نژادی بریتانیا قرار دارد، این پرده های کین و غرض که در حال حاضر جلوی واقعیت را گرفته عنقریب محو و سیمای حقیقت عیان

خواهد شد.

مبادا اغفال شوی و خود را با عجله به آغوش اولین وزیری که به سراغت آمد بیندازی، وزرا و رجال معلوم الحال ایران داخل آدم نیستند، این توله سگهارسمشان این است که می آیند و استخوانی می ربایند! عیناً مانند سگهایی که روی صحنه های موزیکال ظاهری شوند نقش بازی می کنند! اما هیچ کدام اهمیت خاصی ندارند.

پردل باش و قوت قلبت را ازدست مده، کارهابه مرور زمان اصلاح خواهد شد، اما دهرکاری که انجام می دهی فقط مواظب باش که هیچ وقت سرت را در مقابل یک ایرانی خم نکنی، هرگز نگذار کسی بوئی از این حقیقت بیردکه ما لزوم کنونی ایران آشفته یا ناراحتیم، تسلط ما را بر خلیج فارس هرگز از دست نده و پایه های آن رابه هیچ وجه شل نکن، در قبال سیاست بازیهای رجال ایرانی حداعلا بی اعتنائی رانشان بده و یک روز که فرصت مناسب بدست آمد مشتی محکم به دماغ آن خائن (منظور سردار سپه!) بزن، یواش یواش نفوذ شوکت ازدست رفته ی بریتانیا را دوباره به سفارت برگردان».

خوشبختانه در دوران نخست وزیری سردار سپه لرد کُرن به علت بیماری از کار کناره گرفت، این هم یکی از شانس های سردار سپه بود که بتواند به اهداف خود برسد.

با وجود چنین تعلیمات و تلقینات زهر آگین خوشبختانه سرپرسی لورن همیشه نسبت به مسائل ایران و سردار سپه با حقیقت و واقع بینی روبرو میگردید، به لحاظ اهمیت موضوع جادارد که به یکی دیگر از گزارشات سرپرسی لورن که به وزارت امور خارجه انگلستان ارسال داشته توجه بشود:

گزارش شماره بی. ۰ ام - ۱۸۲ تاریخ ۷ نوامبر ۱۹۲۵

زمانی که در پایان سال ۱۹۲۱ به ایران رسیدم اوضاع داخلی این کشور نه آرام بود و نه ثابت، شورش کلنل تقی خان پسیان در خراسان، طغیان سمیتقودر آذربایجان، انقلاب میرزا کوچک خان در گیلان، چپاول ایلات شاهسون، تمرد طوایف ترکمن، قرار گرفتن منطقه شمال تحت نفوذ شوروی، گرایش کردها به همدستی با سمیتقو، تجمع ایلات جنوب و جنوب غربی یعنی لرها و یختیاری ها و قشقایی ها به ریاست صولت الدوله، اعراب خمسه به ریاست قوام الملک، اقدامات شیخ محمدره و طوایف کوچک ساکن سرزمین های مشرف بر بنادر خلیج فارس، شورش ژاندارمری تبریز به فرماندهی لاهوتی و وقایعی دیگر در ایران وجود داشت.

اوضاع عمومی در نتیجه تبلیغات بلشویکی به وخامت می گرائید، دولت ایران خطراین تبلیغات را که انهدام نفوذ انگلستان بود درک نمی کرد، در اثر کوشش یک مردی یعنی رضاخان وزیر جنگ علیرغم کلیه مشکلات در سراسر شمال غربی و شمال شرقی ارتش موقعیت و حیثیت خود را تثبیت کرده و نفوذ روسیه در آن منطقه تضعیف شده است، در جنوب و جنوب غربی کارهای کمتری شده ولی فعالیت شایان تقدیری برای امنیت به عمل آمده است، رضاخان هیچگاه در برابر شاه و دولت و مجلسیان و ملاها از هدف خود منحرف نشده و مملکت را به سوی وحدت سوق می دهد، انگیزه جاه طلبی در خط مشی رضاخان وجود دارد، ولی انگیزه اصلی او یک وطن پرستی راستین و بی ریامی باشد و می خواهد ایران را از خفت و خواری کنونی رهائی بخشد، قانون

و نظم رادرسراسر کشور برقرار سازد، احترام همسایگان را جلب نماید، اومی تواند نظیر یک دیکتاتور فرمانفرمائی کند، حتی می تواند سلسله قاجار را براندازد، رضاخان با استواری در راه تحکیم کارها گام برداشته و برای مصالح کشورش کوشش به عمل می آورد، او هیچگاه مارا مورد اعتماد خود قرار نداده و هرگز هم به مادروغ نگفته است، سیاست و اقدامات رضاخان تا به حال با مصالح ماسازگاری داشته است، ایران هرچه تواند ترویج کپارچه تر گردد پیروزی سیاست شوروی ازین می رود، برای بریتانیا آسان تر است که بایک دولت مرکزی سروکار داشته باشد تا باعده ای قدرت های کوچک محلی، اگر رضاخان بدون آسیب رساندن به منافع مستقیم انگلستان بتواند شرایط مورد نظر خود را به دست آورد اوضاع و احوال در اینجا بهبود خواهد یافت، شاید بتوان بارضاخان به نوعی به تفاهم رسید.

مورد دیگر که لازم است نگران باشیم امنیت مناطق نفتی و موقعیت شیخ محمره است، کلید پیروزی یا شکست این سیاست در دست ما است، باید بگویم چنانچه منافع ما محفوظ بماند حاضر به دادن کمک هستیم مشروط به اینکه بهترین تضمین را برای حفظ منافع خود بدست بیاوریم»

واقعاً باید گفت که در آن دوران بحرانی و سرنوشت ساز وجود سرپرسی لورن برای رضاشاه و ایران شانس بزرگی بوده.

۵ - عدم سازش دول روس و انگلیس بر سر مسائل ایران و تغییر سیاست دولت جدیدالتاسیس اتحاد جماهیر شوروی و سعی آن دولت در جهت جلب دوستی ایران با عقد قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی، آمدن سفیر باتدبیر و باحسن نیت به نام روتشتاین به ایران موقعیت بسیار خوبی

رابرای سردار سپه و دولت ایران ایجاد کرد تا بتواند به نا آرامی های شمال ایران خاتمه بدهند .

سردار سپه از روز اول رسیدن به مقام فرماندهی نیروی قزاق و وزارت جنگ تمام فکرو سعی و کوشش خود را در راه به وجود آوردن نیروی نظامی و ارتش منظم و منسجم متمرکز نمود تا بتواند از هرج و مرج و ملوک الطوائفی و تجزیه ایران جلوگیری کرده و بابرقراری امنیت موفق به اجرای برنامه های سیاسی و اقتصادی و عمرانی و اجتماعی بشود .

سردار سپه از بدور رسیدن به قدرت بادی و نیروی مخالف روبرو گردید:

الف - نیروهای خارجی (بیگانگان و یادی آن ها)

ب - نیروهای داخلی (دولتمردان و سیاستمداران که سالیان طولانی زمام امور را در دست داشتند ، یاغیان و سرکشان ، گروه های آشوبگر و ماجراجو و استفاده جو و فرصت طلب)

الف - نیروهای خارجی

سردار سپه با ایجاد رابطه با دول روسیه و انگلستان و ترکیه ، آن ها را متقاعد کرد که به عوض داشتن رابطه با یک عده یاغی و متجاسر ، برقراری رابطه دوستی و رعایت احترام و حفظ منافع متقابل با یک دولت مرکزی به نفع طرفین است . به علت جنگ اول جهانی که دو کشور روس و عثمانی (ترکیه) متحمل خسارات جانی و مالی زیادی شده و هر کدام با مشکلات فراوانی دست به گریبان بودند صلاح خود را در این دیدند که ارتش های خود را از ایران خارج و دست از دخالت

دramورایران و حمایت از افرادی‌اغی از قبیل سمیتقو ، میرزا کوچک خان ، انقلابیون شمال بردارند ، مخصوصاً دولت جدیدالتاسیس کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی به لحاظ مخالفت با سیاست و نفوذ انگلستان در ایران سعی می‌کرد تا هرچه بیشتر با ایران دارای روابط بهتری باشد ، با آمدن اولین سفیر اتحاد جماهیر شوروی به نام روتشتاین به ایران که شخص تحصیل کرده علوم سیاسی و روزنامه نگار و نویسنده و سیار فرد واقع بین و مطلعی بود روابط ایران و شوروی روبه بهبود گذاشت ، روتشتاین پس از آشناسدن با سردار سپه و اطمینان از این که اوفقط به حفظ مصالح و منافع کشور و ملتش می‌اندیشد ، نه تنها قول عدم حمایت از انقلابیون شمال و عدم مداخله در امور ایران را داد ، بلکه آمادگی دولت خود را برای برقراری رابطه دوستی و همکاری را اعلام نمود ، عدم وجود توافق بین انگلستان و شوروی بر سر مسائل ایران و تغییر سیاست دولت شوروی ، مخصوصاً وجود چنین شخصی به عنوان سفیر بهترین موقعیت را برای سردار سپه ایجاد کرد تا به تواننده مسائل و مشکلات داخلی و هرج و مرج مخصوصاً به انقلاب شمال خاتمه بدهد ، انگلستان با وجود خارج کردن ارتش خود از ایران ولی با داشتن عمال و ایادی خود در بین رجال سیاسی و آخوندها و شیخ خزعل و غیره همچنان دارای یک نیروی مهم و مخرب و مقاومی در مقابل سردار سپه بود .

ب - نیروهای داخلی

سردار سپه در یک مدت کوتاه با تشکیل نیروی نظامی نه چندان مرتب و کامل توانست اکثری‌اغیان و سرکشان را سرکوب کرده و امنیت را در اقضا نقاط ایران برقرار کند ، همچنین اقدام به اخراج کلیه افسران

خارجی ازنبروهای قزاق وژاندارم وپلیس نمود ، چون شرح این موارد دراکثرکتاب هابه تفصیل بیان شده دراین نوشته به اختصاربه چندمورد اشاره می شود :

۱ - کلنل محمدتقی خان پسیان یکی ازافسران تحصیل کرده و وطنپرست ایران بود ، زمانی که سیدضیاء به نخست وزیری رسیدقوام السلطنه والی خراسان وکلنل پسیان فرمانده ژاندارمری خراسان بود ، سیدضیاء دستورتوقیف واعزام قوام السلطنه به تهران رابه کلنل پسیان صادرکرد ، کلنل پسیان دستورنخست وزیررا اجراوقوام السلطنه راتوقیف وبه تهران اعزام داشت ، بعدازبرکناری سیدضیاء ونخست وزیرشدن قوام السلطنه ، قوام السلطنه به جهت کینه توزی وانتقام جوئی ،کلنل پسیان را ازفرماندهی ژاندارمری خراسان عزل واورابه تهران احضارنمود ، کلنل پسیان می دانست به مجردرسیدن به تهران قوام السلطنه اورا اعدام خواهدکرد ، به همین علت ازدستورنخست وزیرسرپیچی کرد ، قوام السلطنه به سردارسپه وزیرجنگ دستوردادتاقوایی برای سرکوبی ودستگیری کلنل پسیان به خراسان اعزام دارد ، خودقوام السلطنه هم باداشتن چندین سال سمت والی گری درخراسان وآشنائی باخوانین وسران عشایرآن منطقه ازقبیل شوکت الملک علم (پدراسدالله علم) وشجاع الملک وسالارشجاع وغیره به آن هاپیغام فرستادتابه هرترتیب که مقدوراست در ازین بردن کلنل محمدتقی خان پسیان کوتاهی نکنند ، درجنگی که درجنوردبین عشایرواکرادوکلنل پسیان پیش آمدکلنل محمدتقی خان پسیان کشته شد (مهرماه سال ۱۳۰۰ خورشیدی)

۲ - سردارسپه با اطمینان ازعدم حمایت دولت شوروی ازانقلابیون شمال بااعزام نیروبه شمال ، خودش هم به رشت رفت وقوای متجاسرین

وانقلابیون رادرهم شکست، حیدرعمواوغلی دراثراختلاف باسران انقلاب کشته شد، میرزاکوچک خان بعدازشکست ازنیزوهای دولتی درموقع فراردرکوه های طالش براتربرف وسرما درگذشت، احسان الله خان به روسیه فرارکرد، ساعدالدوله وخالوقربان هم تسلیم قوای دولتی شدند (بهمن ماه سال ۱۳۰۰ خورشیدی)، بدین ترتیب استان های گیلان ومازندران تحت تسلط حکومت مرکزی درآمد.

۳ - سردارسپه برای یکپارچه کردن وتقویت ارتش اقدام به متحدالشکل کردن وادغام نیروی قزاق وژاندارم نمود، اکثرافسران ژاندارم موافق این امرنبودند، یکی ازآنها به نام ماژورابوالقاسم خان لاهوتی فرمانده نیروی ژاندارم آذربایجان بودکه علیه دولت مرکزی قیام وبادراختیارگرفتن حکومت تبریزوشهرهای حومه ازاطاعت دولت مرکزی سرپاززد، سردارسپه با اعزام نیروبه تبریز، قیام لاهوتی رادرهم شکست ولاهوتی به روسیه فراری شد.

۴ - اسماعیل آقاسمیتقوسال هاباقتل وغارت درمنطقه آذربایجان غربی وکردستان بانهایت قدرت حکومت میکرد، سردارسپه با اعزام نیروبه آذربایجان وپس ازچندین جنگ با افرادسمیتقواورامغلوب نمودوسمیتقوبه ترکیه فرارکرد.

باشکست وبرطرف شدن خطر قوای انقلابیون شمال وخاتمه قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان ولاهوتی درتبریزوسرکوبی قوای سمیتقو وسایرایلات وسرکشان شمال، خیال سردارسپه ازشمال ایران تقریباًآسوده شد، ولی برای یکپارچه کردن کشوروقلع وقمع سایرایغان ومقابله بامخالفت وکارشکنی افرادمختلف راه طولانی وپرنشیب وفرازی رادرپیش داشت، بزرگترین دشمن ومانع اقدامات اصلاحی سردارسپه

در داخل مملکت علاوه بر ایادی بیگانگان عده ای روزنامه نگار هوچی و باج بگیر، تعدادی نماینده مجلس و روحانی کلاش و دغلکار که در رأس آن هاسید حسن مدرس قرار داشت، عده ای از رجال و فئودال ها استفاده جوی که سال ها در مسند امور قرار داشتند و وجود سردار سپه را مانع بزرگی در رسیدن به اهداف خود می دانستند از قبیل قوام السلطنه، وثوق الدوله، سرداران تنصاری، منتخب السلطان، قوام الدوله (شکرالله خان صدیقی) و غیره به عناوین مختلف ایجاد اشکالات کرده و مستقیم و یا غیر مستقیم با کار شکنی و برانگیختن توده عوام مردم و انحراف افکار عمومی (مخصوصاً سید حسن مدرس) بپشتوانه پول شیخ خزعل و پشتیبانی آخوندها و درباریان) مانع انجام کارهای اصلاحی سردار سپه بودند، و حتی عده ای از آنها طرح ترور سردار سپه را هم ریخته بودند، سردار سپه با تحمل همه مشکلات با صبر و تدبیر در فرصت های مناسب چنین افرادی را گوشمالی سخت داد و سر جای شان نشانید.

نخست وزیر و اقدامات سردار سپه در دوران نخست وزیری

بعد از کودتا چندین دولت تشکیل و هر کدام بیش از چند ماه دوام نیاورد، در تاریخ ششم آبان ماه سال ۱۳۰۲ سردار سپه به مقام نخست وزیری رسید، با کسب بالاترین مقام لشگری و کشوری زمام امور حکومت ایران را بدست گرفت.

سردار سپه تقریباً ظرف دو سال دوران نخست وزیری تا تاریخ رسیدن به سلطنت (۲۱ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی) بابرقراری امنیت در تمام نقاط ایران و برچیدن بساط ملوک الطوائفی، دست به اقدامات و خدمات اساسی زد، چون شرح کلی هریک مستلزم ذکر مطالب زیاد است کارهای انجام شده در دوره نخست وزیری سردار سپه فهرست وار و به اختصار شرح زیر است:

صرفه جوئی در هزینه ها و ایجاد درآمد و اخذ مالیات ها و تنظیم بودجه متعادل دولت، اصلاح امور وزارتخانه ها و دایر دولتی، تقویت و تجهیز ارتش و برقراری خدمت نظام وظیفه، اعزام محصلین برای رشته های مختلف علمی و فنی و افسران جوان برای آموزش و کسب اطلاعات و فنون نظامی به کشورهای اروپا، احداث و ایجاد تعدادی مدارس ابتدائی و دبیرستان در تهران و شهرستان ها، حفظ آثار باستانی و بناهای تاریخی و اشیاء عتیقه از قبیل تخت جمشید، مقبره فردوسی و نادرشاه و غیره، تاسیس اداره باستان شناسی و موزه، تاسیس اداره ثبت احوال و اسناد و برای اولین بار صدور شناسنامه برای همه ایرانی ها، تغییر تقویم از قمری به

خورشیدی، تغییرمقیاس و اوزان قدیم به سیستم متریک، تاسیس اداره کشاورزی و دفع آفات نباتی، تاسیس بانک سپه، تاسیس شرکت هوایی یونکرس، تصویب قوانین انحصار قند و شکر و چای و توتون، تصویب قانون احداث راه آهن، شدت عمل و جلوگیری از توسل به بیگانگان و یا تحصن در سفارتخانه های دول بیگانه و یا اماکن مقدس و خانه مجتهدین و آخوندها، الغای القاب فردی و خانوادگی، تغییر و مدرن کردن پوشش و نوع پوشاک (مخصوصاً در مورد کارمندان دولت) و اجرای ده هاترح اصلاحی دیگر.

بزرگترین اقدام و خدمت سردار سپه در این دوره دوساله نخست وزیری، حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و بازگردانیدن خطه خوزستان و مناطق جنوبی به ایران است، چون این موضوع از لحاظ تاریخی و حیاتی برای ملت ایران دارای اهمیت به سزائی است لذا این مورد قدری مشروح تر بیان خواهد شد.

نقش مدرس دردوران حکومت سردار سپه

یکی از افرادی که از زمان کودتا تا سلطنت رضاشاه همیشه به عنوان بازیگر صحنه سیاست و مخالفت با اصلاحات و یابه عبارت واضح تر لرل بازدارنده را بازی کرده سید حسن مدرس بوده، بنابراین به جهت اطلاع نسل جوان لازم است این شخص بدرستی معرفی بشود:

سید حسن مدرس در اصفهان متولد و در ۲۲ سالگی به نجف رفت و پس از مدتی با عنوان مجتهد به اصفهان برگشت و در دوره دوم مجلس به نمایندگی برگزیده شد، چون شخص بی پروا و گستاخ و هتاک بود و از طرفی به علت دیرداشتن کسوت آخوندی مورد پشتیبانی آخوندها قرار داشت، بابه قدرت رسیدن سردار سپه چون سردار سپه را شخص مقتدری می دانست شروع به مخالفت با او کرد.

سردار سپه اول با مدرس به مدارا و کجدار و مریز رفتار نمود، ولی این شخص متظاهر و دغلبکار و سازشکار دائماً ایجاد اشکالات و دردسرهای میکرد، چندین دفعه بین آندو برخورد و مشاجرات و قهرو آشتی هائی پیش آمد، ولی مدرس پنهانی همچنان با ارتباط با مخالفین سردار سپه که دستشان از دخالت در امور دولت و سوء استفاده ها کوتاه شده بود از قبیل قوام السلطنه، ناصرالملک قراگوزلو، وثوق الدوله، نصرت الدوله، قوام الدوله، مخصوصاً محمد حسن میرزا ولیعهد و پاشتیانی و حمایت مالی شیخ خزعل مشغول دسیسه و توطئه علیه سردار سپه بود، بمجرد اینکه کاری را مخالف نظر و خواسته آخوندها میدید شروع به جار و جنجال و به راه انداختن گروه هائی و یابستن بازار مینمود (وسیله و حربه ای که همیشه آخوندها در موارد مختلف از آن استفاده کرده اند).

مدرّس شخص سیّاس وشیادوجاه طلبی بود، او با استفاده ازعنوان مجتهدوروحانی وزندگی دریک خانه محقرونشستن روی یک زیلوی مندرس، تظاهربه فقروزدوبی نیازی می نمود؛ ولی همان موقع که روی تشکچه مندرس نشسته بود زیرتشکچه پرازپول هائی بودکه ازولیعهدوشیخ خزعل ودیگران گرفته بود!!.

سردارسپه کاملاً ازفعالیت های مخالفت آمیزوتحریرک آمیزاوباخبربوده، مدرّس برای مرعوب کردن وبابه اصطلاح باجگیری بیشترباهمدستی قوام الدوله وسیدابوالحسن حائری زاده ومحمدتقی بهار (ملک الشعراء) وشش نفردیگرددرمجلس گروه اقلیتی راتشکیل دادند، وقتی که سردارسپه برای کوتاه کردن دست شیخ خزعل اقدام به اعزام نیروبه خوزستان نمود، چون مدرّس جیره بگیرشیخ خزعل بوددرمجلس باهوچیگری و وقاحت گفت که شیخ خزعل ازطرف شاه به عنوان حکمران خوزستان تعیین شده، سردارسپه با اعزام نیروبه خوزستان میخواهدمملکت رابه آتش وخون بکشد؛، وبطرفداری ازشیخ خزعل اوراوادارکردکه نامه ای به احمدشاه بنویسدواوراترغیب به آمدن به ایران بکند، وخودش هم باتماس بامحمدحسن میرزاولیعهدونوشتن نامه واعزام نماینده ای نزداحمدشاه تلاش میکردکه احمدشاه راواداربه عزل سردارسپه وجلوگیری ازاعزام نیروبه خوزستان بکند، خوشبختانه دراین موردنقشه های شیطانی اوبی اثرماند، ولی به هرحال باکارشکنی ویا استیضاح دولت برای سردارسپه ایجاداشکالات ومزاحمت های زیادی می نمود.

برای شناخت بیشتراین شخص علاوه برمطلب فوق بدنیست به دومورددیگرازاعمال خیانت آمیزاواشاره بشود:

۱ - نصرت الدوله فیروز (پسرفرمانفرما وعامل رسمی انگلستان) زمانی که وزیرامور خارجه درکابینه وثوق الدوله بودباهمدستی وثوق الدوله وصارم الدوله (وزیرمالیه) بادیافت رشوه ازانگلستان با انجام خیانت مسلم اقدام به عقد قرارداد ۱۹۱۹ نموده بودند (این موضوع ضمن انتشار اسنادوزارت امور خارجه انگلستان، بعدهامورداعتراف هرسه نفرهم قرارگرفت) ، نصرت الدوله دردوره چهارم مجلس به نمایندگی انتخاب شده بود ، عده ای ازوکلا به علت رشوه گرفتن وخیانت نصرت الدوله با اعتبارنامه او به مخالفت برخاستند ، چون نصرت الدوله یکی ازهمدستان مدرّس بود ، مدرّس بابشرمردن معلومات وتحصیلات وخدمات نصرت الدوله باوقاحت از اوپشتیبانی کردوگفت «قرارداد ۱۹۱۹ که اجرانشد! پس نه گریه ای آمده ونه ماستی ریخته شده!!» ، به هرحال باشارلاتان بازی واصرارمدرّس اعتبارنامه نصرت الدوله به تصویب رسید! .

۲ - عین این عمل رادرموردوثوق الدوله نمود ، درکابینه مستوفی الممالک وثوق الدوله به عنوان وزیربه مجلس دوره ششم معرفی شد ، دکترمحمد مصدق بابشرمردن خیانت های وثوق الدوله مخصوصاً درمورد رشوه گرفتن وعقد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان به شدّت به مخالفت باوثوق الدوله برخاست ، این بارهم مدرّس برای تطهیر وثوق الدوله به دفاع از او پرداخت .

ذکر این مطلب هم درمورد رشوه گرفتن آن سه نفر جالب است: در زمان سلطنت رضاشاه که دست افرادی چون وثوق الدوله ونصرت الدوله ها از امور مملکت کوتاه شده بودحسن تقی زاده که در زمان سلطنت رضاشاه وزیر دارائی بود در خاطراتش می نویسد: «روزی رضاشاه به من گفت این حرامزاده ها (منظور وثوق الدوله و نصرت

و صارم الدوله (از انگلیس هارشوه گرفته اند، بروید و همه اش را پس بگیرد) تقی زاده می نویسد هر سه نفیرا التماس اظهار داشتند که قادر به پرداخت نیستند، نصرت الدوله میگفت وقتی به عنوان وزیر امور خارجه به همراه احمدشاه به اروپا رفتم، چون دولت پول نداشت و احمدشاه هم حاضر به پرداخت هزینه هان بود اجباراً مبالغ زیادی صرف مسافرت احمدشاه نمودم، تقی زاده اضافه میکند، به هر حال پول هارا گرفتم و به حساب درآمد دولت ریختم.

منظور از ذکر مطالب فوق این است که گفته شود در آن موقع سردار سپه علاوه بر صدها گرفتاری خارجی و داخلی با چه نوع افراد فاسد و خائنی از قبیل مدرّس، وثوق الدوله، نصرت الدوله و شیخ خزعل ها و غیره درگیر بوده.

رابطه سردار سپه با احمدشاه

سردار سپه برخلاف سیدضیاء، یابه علت قولی که به آیرون ساید داده بود و یابه جهت داشتن انضباط و تربیت نظامی، بنابه شهادت دوست و دشمن همیشه نهایت احترام رانست به احمدشاه رعایت میکرد، سعی می نمود که اورا بیشتر با مسائل مملکتی مخصوصاً نظامی آشنا کند، اورا تشویق میکرد به ولایات سفر بکند، ولی متأسفانه احمدشاه اهل این کارها نبود، تنهافکرش اندوختن مال و فرستادن پول هایش به خارج و برای دوری از مسائل و گرفتاری های مملکت مسافرت به اروپا بود.

بعد از انتصاب سردار سپه به سمت نخست وزیر، احمدشاه در تاریخ هشتم آبان ماه ۱۳۰۲ از طریق قزوین و کرمانشاه و بغداد و بیروت عازم اروپا شد، سردار سپه در مقام نخست وزیر به جهت ادای احترام مخصوصاً برای حفاظت احمدشاه تا مرز اورا همراهی و مشایعت کرد.

اقامت احمدشاه در اروپا به طول کشید، سردار سپه ضمن ارسال نامه با فرستادن نماینده ای از طرف خود به اروپا، تلویحاً به او اطلاع داده بود که وجود و حضور او در ایران برای تحکیم دولت و برقراری ثبات و امنیت در کشور لازم است، احمدشاه به عذر داشتن کسالت و احتیاج به معالجه از برگشت به ایران طفره می رفت، اونه تنهائی مار نبود بلکه یک روز در پاریس و روزهای دیگر در نیس و ژنو و شهرهای مختلف اروپا مشغول گردش و تفریح و خوشگذرانی بود! و عجیب اینکه به مراجعین میگفت به سردار سپه بگوئید برای تأمین هزینه های معالجه من برایم پول بفرستند!!، چون عدم برگشت احمدشاه باعث بلا تکلیفی شده

بود سردار سپه با ارسال تلگراف از احمدشاه جداً خواست که به ایران مراجعت کند، احمدشاه در جواب سردار سپه تلگراف زیر را به سردار سپه مخابر نمود:

جناب اشرف رئیس الوزرا به عون الله تعالى دوم ماه اکتبر یا کشتی موسوم به نالدار از پاریس از راه بمبئی به ایران حرکت می کنم، از مراجعت به وطن عزیز نهایت مسرت حاصل و خوشوقتم که آنجناب را بزودی ملاقات خواهم نمود شاه سردار سپه در جواب تلگراف زیر را به احمدشاه فرستاد:

پاریس

تلگراف مبارک که مبشر تشریف رمانی اعلی حضرت همایونی بود زیارت و حقیقتاً باعث کمال مسرت گردید، استدعا دارم معلوم فرمایند موکب ملوکانه به کدام یک از بنادر سرحدی نزول اجلال خواهند فرمود.

رئیس عالی کل قوا و رئیس الوزرا

با وجود این مکاتبات احمدشاه به ایران مراجعت نکرد تا اینکه منجر به عزل او از طرف مجلس از سلطنت گردید.

زمزمه ایجاد رژیم جمهوری در ایران

چون دوره چهارم مجلس به پایان رسیده بود، سردار سپه دردی ماه ۱۳۰۲ دستور شروع انتخابات و تشکیل دوره پنجم مجلس شورای ملی را صادر کرد، مصادف با این زمان در ترکیه حکومت جمهوری اعلام و مصطفی کمال پاشا به نام اتاتورک به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، لذا فکری برقراری حکومت جمهوری در توده مردم نفوذ کرده بود، مخصوصاً به علت عدم مراجعت احمدشاه به ایران و بلاتکلیفی دولت به تدریج اعتراضات از طرف روزنامه ها و گروه های مختلف و اکثر مردم علیه احمدشاه و حکومت سلطنتی شروع و درخواست برقراری جمهوری در ایران اوج می گرفت.

با تشکیل مجلس پنجم مخالفت با ادامه سلطنت احمدشاه شدت پیدا کرد و وعده ای از او که در تاریخ ۱۸ بهمن ماه ۱۳۰۲ طرحی در سه ماده به شرح زیر تهیه و پیشنهاد تصویب آن را نمودند:

ماده اول - تبدیل رژیم مشروطه به جمهوری

ماده دوم - دادن اختیاریه و کلای دوره پنجم تادر قانون اساسی موافق مصالح مملکت، نسبت به نوع رژیم تجدیدنظر کنند.

ماده سوم - پس از معلوم شدن آراء عمومی تغییر رژیم به وسیله مجلس شورای ملی اعلام بشود.

در آن موقع چهار گروه در مجلس وجود داشت:

- ۱ - گروه اقلیت به رهبری مدرّس
- ۲ - گروه سوسیالیست ها به رهبری سلیمان میرزا اسکندری
- ۳ - گروه جمهوری خواه ها به رهبری محمدتدین

۴ - گروه بی طرف ها که هرکدام در مواردی بایکی از گروه ها همکاری میکردند .

گروه هشت نفره مدرّس با اینکه در مجلس اقلیت کوچکی بودند ولی از پشتیبانی بزرگ سفارت انگلیس و آخوندها و قشودال ها و درباریان و رجال فاسد و همچنین از حمایت مالی شیخ خزعل برخوردار بودند .

گروه ده نفره سوسیالیست ها هم که تابع افکار سوسیالیستی و اقلیت کوچکی را تشکیل میدادند ، خواهان رژیم جمهوری بودند
گروه جمهوری خواه که عبارت بودند از عده ای افراد روشن فکر و تحصیل کرده و جوان و بیطرف ها اکثریت مجلس را تشکیل میدادند .

مدرّس و دارودسته اش با جمهوری به شدّت مخالف بودند ،
ومی گفتند چون احمدشاه حاضر به آمدن به ایران نیست او از سلطنت عزل و بجای او محمدحسن میرزا ولیعهد به سلطنت برگزیده شود .

مبارزه بین جمهوری خواه ها و مشروطه طلب ها هر روز شدّت پیدا می کرد و تظاهرات و درگیری ها در تهران و شهرستان ها به اوج میرسید ،
سردار سپه بابی طرفی ناظر اوضاع بود که ببیند این مبارزه به کجا کشیده میشود و مراقبت میکرد که این امر منجر به اغتشاش و نا آرامی نشود و حتی چند روز نامه نویس را که به احمدشاه هتاکی کرده بودند توقیف و تنبیه نمود ، بنابه گفته و نوشته افراد مطلع آن زمان که ناظر جریانات و آشنایه افکار سردار سپه بودند ، گویا سردار سپه هم با الهام از روش ملّت ترکیه و اتاتورک باطناً خواهان برقراری رژیم جمهوری بود ، ولی بالاخره مدرّس با پشتیبانی آخوندها و چند مجتهد مقیم کربلا و نجف موفق شد که موضوع تغییر رژیم را مسکوت بگذارد .

ختم غائله شیخ خزعل و دستگیری او

انگلستان با استفاده از ضعف دولت مرکزی ایران سال ها قبل از کودتای ۱۲۹۹ با حمایت رسمی و علنی، شیخ خزعل را به عنوان حاکم خوزستان تعیین نموده و به رسمیت شناخته و به جهت محافظت تاسیسات نفت با عقد قرارداد مالی به اومی پرداخت، بنابراین نه تنها از بابت درآمد نفت چیزی به ایران پرداخت نمی‌کرد، بلکه دست ایران از حاکمیت بر خوزستان را هم کوتاه کرده بود، علاوه بر آن با عقد قراردادهائی با خوانین لروختیاری و سایر رؤسای ایلات و عشایر و طوایف عرب تقریباً مناطق جنوب ایران را به صورت نیمه مستعمره درآورده بود!

شیخ خزعل با تشکیل حکومت مستقل و نیروی نظامی و حتی انتخاب پرچم و نام عربستان برای منطقه خوزستان، خود را امیر عربستان و تحت حمایت انگلستان نامیده و بدون اعتنا به دولت مرکزی ایران و عدم پرداخت مالیات، حتی اجازه ورود و خروج مأمور دولتی را به منطقه خوزستان نمی‌داد!، تنها کاری که می‌کرد در جهت حفظ منافع و مصالح خود با ارسال هدایا به شاه رضایت او را برای حفظ لقب سردار اقدس و حکومت مطلقه بر منطقه خوزستان را جلب می‌کرد! و در جهت تضعیف قدرت سردار سپه و دولت مرکزی با دادن مبالغی به افرادی که در هیئت حاکمه موثر بودند از قبیل ناصرالملک قراقرزلو، وثوق الدوله، نصرت الدوله، قوام الدوله و غیره و چند نفر از وکلا که در رأس آن هاسید حسن مدرّس قرارداد داشت، وضع خود را تثبیت می‌کرد.

سردار سپه تصمیم گرفت که بزرگترین و آخرین آثار ملوک

الطوائفی واستعماری را از خطه جنوب ایران ازین ببرد، با آماده کردن واعزام نیرو اقدام به سرکوب کردن لرها و بختیاری ها و قشقایی که با تشکیل کمیته قیام سعادت و آماده نمودن در حدود ۳۰ هزار نفر افراد مسلح باشیخ خزعل ائتلاف کرده و همدست شده بودند نمود، سپس دستور حرکت نیروی نظامی رابه خوزستان صادر کرد.

سرپرسی لورن وزیر مختار انگلیس با اطلاع از اعزام نیرو برای سرکوبی شیخ خزعل، چون میدانست که سردار سپه در تصمیم خود راسخ است، به جهت جلوگیری از جنگ و احتمالاً امکان وارد آمدن خسارت به تاسیسات نفتی و در خطر افتادن منافع انگلستان و به نحوی حفظ شیخ خزعل برای مذاکره و وساطت با سردار سپه تماس گرفت، سردار سپه در صورت قبول شرایط زیر حاضر شد که از اقدام نظامی و جنگ خودداری نماید:

- ۱ - شیخ خزعل بانوشتن نامه و عرض پوزش از اعمال گذشته خود بدون قید و شرط اطاعت از دولت مرکزی ایران را اعلام کند.
- ۲ - اقدام به پرداخت کلیه دیون و مالیات های معوقه بنماید.
- ۳ - از ورود قوای نظامی و مأمورین دولتی و والی به منطقه خوزستان جلوگیری نکند.

شیخ خزعل چون قبول چنین شرایطی را برابر با ازین رفتن اختیارات و قدرتش میدانست بنابراین از قبول شرایط خودداری کرد.

خوزستان برای انگلستان یک منبع درآمد بزرگ و برای آن دولت جنبه حیاتی داشت، چون تسلط دولت ایران بر مناطق جنوب باعث ازدیاد قدرت سردار سپه می شد مدرّس و طرفدارنش با متشنج کردن جلسات مجلس و بستن بازارویه راه انداختن تظاهرات و تحریک شیخ

خزعل برای مقاومت و نوشتن نامه به احمدشاه برای عزل سردار سپه اظهار می‌کرد که اعزام نیرو به جنوب باعث جنگ و کشیده شدن مملکت به آتش و خون خواهد شد.

بازی های سیاسی سردار سپه و حمایت غیرمستقیم شوروی از او، رمزی مک دونالد نخست وزیر انگلستان را به شدت نگران کرد، دولت انگلیس اقدام به ارسال یادداشت بسیار تند و تهدیدآمیز به ایران نمود که قسمتی از آن به شرح زیر است:

«دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینان های رسمی به جناب اجل شیخ محمره داده است که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه ایران نسبت به حوزه اقتدار معزی علیه، به ایشان مساعدت نماید، و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس جمیع قوای معزی علیه را از هر گونه تعرضات و حملات خارجی نسبت به حوزه اقتدار مزبور و حقوق شناخته شده مشارالیه حفظ و حراست خواهد نمود، و دولت انگلستان جمیع مساعی خود را به کار خواهد برد که شیخ را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگهدارد».

موقع وصول این یادداشت سردار سپه برای رفتن به خوزستان در اصفهان بود، درغیاب او ذکاء الملک فروغی (محمدعلی فروغی) نایب نخست وزیر بود، فروغی عین یادداشت را به سردار سپه مخابره کرد و کسب دستور نمود، سردار سپه به فروغی دستور داد که با ارسال جواب اقدام به رد ادعاهای انگلستان و اعتراض به ارسال چنین یادداشتی و دخالت در امور داخلی ایران بشود، ضمناً به فروغی نوشت:

«همین قدر تذکر می‌دهم که من این قبیل مراسلات رانمی توانم در کابینه خود ضبط و ثبت نمایم و گوشم به شنیدن این نوع حرف ها عادت ندارد»

سردار سپه باریادداشت انگلستان در تاریخ ۱۳ آبان ماه سال ۱۳۰۳ دستور حرکت نیرو به خوزستان را با فرماندهی خود صادر کرد و موقع حرکت به اطرافیان خود گفته بود:

«می روم تا آخرین نغمه ملوک الطوائفی را از میان بردارم، یادریز خرابه های شوش مدفون شوم»

شیخ خزعل که نگران سرنوشت خود شده بود بنابه توصیه سید حسن مدرس و هم دستانش نامه ای به احمد شاه که در آن موقع در پاریس بود ارسال داشت و به او اطمینان داد که در صورت آمدن به خوزستان همه امکانات مالی و نظامی را در اختیار او خواهد گذاشت تا او سردار سپه را از کار برکنار کند.

پرسی لورن با تشخیص وخامت اوضاع مجدداً به دیدار سردار سپه رفته و به او میگوید که شیخ خزعل را متقاعد خواهد نمود که به نزد سردار سپه آمده و با عرض پوزش اظهار اطاعت از دولت مرکزی بکند، سردار سپه با این قرار بدون وارد شدن نیروی نظامی به خوزستان، خود شخصاً به همراه چند افسر وارد خوزستان و شهر محمره (خرمشهر بعدی) میشود و شیخ خزعل به دیدار سردار سپه می آید، بنابه تعریف همراهان وقتی شیخ خزعل به نزدیک سردار سپه میرسد همان حاکم قادر و جابرو سرکش و یاغی بادیدن هیبت و صلابت سردار سپه چنان به ترس و لرز می افتد که بی اختیار خودش را روی چکمه های سردار سپه انداخته و شروع به بوسیدن پایش می کند و طلب عفو و بخشش کرده و میگوید مطیع سردار سپه و دولت ایران هستم.

سردار سپه میدانست که اطاعت شیخ خزعل از روی ناچاری

علّت طرح دستگیری شیخ خزعل راریخت و سرهنگ فضل الله زاهدی (سپهبد زاهدی بعدی) را مأمور اجرای طرح نمود و خود به تهران مراجعت نمود، در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۰۴ شیخ خزعل غافلگیر و دستگیر و روانه تهران شد و بعد از چند سال تحت نظر بودن در تهران درگذشت، بدین ترتیب غائله شیخ خزعل فقط با تدبیر و سیاست و شجاعت و واقعاً در اثر ازجان گذشتگی سردار سپه بدون جنگ و خون ریزی به پایان رسید و ایالت زرخیز خوزستان و مناطق جنوب ایران پس از سال هاجدائی به کشور ایران ملحق شد و تهدیدات دولت انگلیس و توطئه و دسیسه خائنینی چون مدرّس هایی نتیجه ماند.

در بازگشت خوزستان به دامن مام میهن دو عامل اساسی وجود داشت:

۱ - تشخیص به موقع شرایط زمان از طرف سردار سپه و شجاعت و سیاست او.

۲ - به علّت تضاد سیاست شوروی و انگلیس در ایران و پشتیبانی شوروی از سردار سپه (در این مورد در صفحات بعد در قسمت روابط ایران و شوروی توضیح بیشتر داده خواهد شد).

تفویض مقام فرماندهی کل قوا به سردار سپه

مدرس و سایر مخالفین سردار سپه همچنان اقدامات علیه سردار سپه را ادامه میدادند و تمام سعی شان در این بود که سردار سپه را از سر راه خود بردارند و حتی مشغول طرح نقشه ترور او بودند.

بعد از خانمه غائله خوزستان و شدت پیدا کردن فعالیت مخالفین سردار سپه پی برده بود که احمد شاه را آماده کرده اند که او را از سمت رئیس الوزرا و رئیس عالی کل قوا برکنار کند، به همین جهت عده ای از رجال وطن پرست و صالح از قبیل مستوفی الممالک، مومن الدوله، مشیر الدوله، مصدق السلطنه (دکتر محمد مصدق) و تعدادی از وکلای مجلس راه جلسه مشاوره دعوت کرده و میگوید:

«من مقام خود را محکم نمی بینم، و ممکن است بایک دستخط شاه از اروپا، همه زحمات من در این مملکت از بین برود، مجلس شورای ملی باید به من اختیارات بدهد و عزل من بدون موافقت مجلس انجام نشود»

بعد از مذاکرات طولانی مشیر الدوله با تأیید گفته های سردار سپه میگوید زحمات و خدمات سردار سپه به ملت ایران پوشیده نیست، ولی انجام چنین امری از طرف مجلس دارای محظور قانونی است، دکتر محمد مصدق میگوید، با توجه به اینکه شاه به ایران مراجعت نمی کند، در چنین شرایط و موقعیت حساس به جهت حفظ مصالح ملت و مملکت مجلس شورای ملی میتواند اداره امور مملکت و فرماندهی کل قوا را به شخصی که صلاح میداند تفویض و محول کند، بدیهی است که عزل آن شخص از آن سمت نمیتواند بدون اطلاع و موافقت مجلس انجام بشود، به این ترتیب رفع محظور قانونی شد، تقریباً اکثر حاضرین در آن

جلسه و وکلای مجلس موافق با انجام چنین امری بودند جز مدرس و دارودسته اش که همچنان مشغول مخالفت و کارشکنی و توطئه بودند، بالاخره چند نفر از رجال برای ازین بردن این اختلافات و تشنجات پادریانی می کنند که بین مدرس و سردار سپه مصالحه و آشتی برقرار شود، سردار سپه به خانه مدرس میرود، بعد از مذاکرات زیاد چون مدرس به اصطلاح اسب سردار سپه را برنده می بیند ظاهرًا حضریه آشتی میشود، ولی در همان جلسه باج سبیلی از سردار سپه می گیرد و آن عبارت بوده از اینکه از سردار سپه می خواهد که در کارها با او مشورت کند و ضمناً دو نفر از دوستان او را (نصرت الدوله فیروز و شکرالله خان صدی) را به عنوان وزیر وارد کابینه خود بکند، سردار سپه با قبول شرایط فوق موافقت مدرس را به دست می آورد که با او مخالفت نکند.

موضوع جالب این است که وقتی محمدحسن میرزا ولیعهد از آشتی و توافق مدرس با سردار سپه مطلع میشود با عصبانیت فریادی کشد و میگوید «چند روز قبل من به این ناسید چهل هزار تومان پول شاه را دادم!».

در جلسه مورخ ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ مجلس شورای ملی با

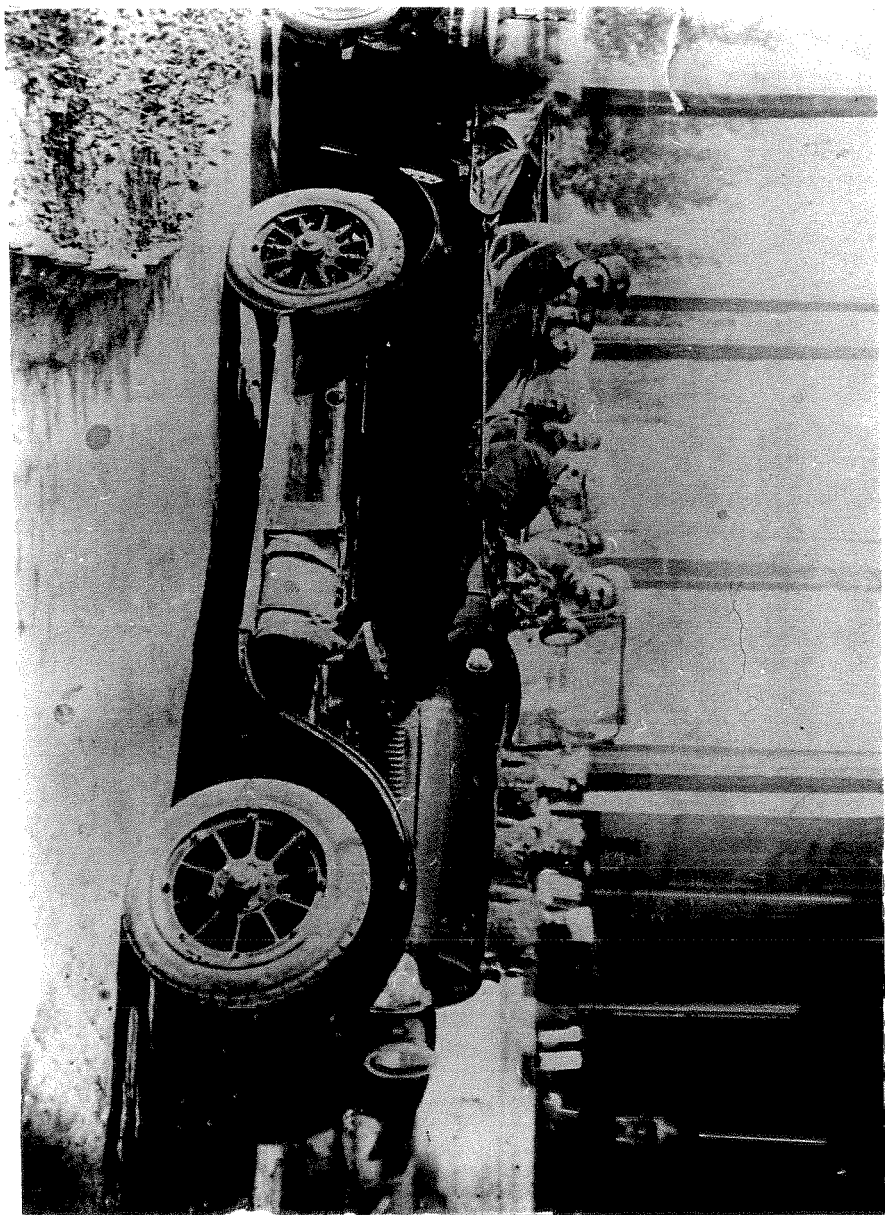
اکثریت قریب به اتفاق ماده واحده به شرح زیر تصویب کرد:

ماده واحده - مجلس شورای ملی ریاست عالیّه کل قوای دفاعیه و تأمینیه مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نماید، و سمت مزبور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نتواند شد.



سردار سپه «والاحضرت پهلوی» نخست وزیر و رئیس موقت دولت ایران

(بین سال های ۱۳۰۲ - ۱۳۰۴)



تفویض ریاست حکومت موقت ازطرف مجلس به سردار سپه، تشکیل مجلس موسسان و خلع قاجاریه ازسلطنت ایران

باوجودارسال چندنامه ومخابره تلگراف ورفتن چندنفربرای مذاکره با احمدشاه به جهت وادارکردن اوبرای مراجعت به ایران معلوم شدکه احمدشاه بطورقطع خیال برگشت ندارد، بنابراین ازطرف گروه های مختلف ومردم شهرستان هاجداً درخواست عزل اوازسلطنت وانقراض سلسله قاجاریه شروع وتظاهراتی برپاگردید، بالاخره درتاریخ ۹ آبان ماه سال ۱۳۰۴ خورشیدی برابر با ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ میلادی طرحی ازطرف عده زیادی ازوکلاتهیه وباقیددوفوریت به شرح زیرتسلیم مجلس شد:

نظریه اینکه عدم رضایت ازسلطنت قاجاریه وشکایاتی که ازاین خانواده میشودبه درجه ای رسیده که مملکت رابه مخاطره می کشاند ونظریه اینکه حفظ مصالح عالی مملکت مهمترین منظورواولین وظیفه مجلس شورای ملی است وبایدهرچه زودتربه بحران فعلی خاتمه داد، امضاء کنندگان باقید دوفوریت پیشنهادمی کنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذنماید:

ماده واحده - مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده وحکومت موقتی رادرحدودقانون اساسی وقوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی (باصورشناسنامه برای همه ملت ایران سردار سپه هم اسم فامیل پهلوی را برای خودانتخاب کرده بود) واگذارمی کند، تعیین تکلیف قطعی حکومت موکول به نظر مجلس موسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ - ۳۷ - ۳۸



سواد اظہار ۵۹۶۳

در تاریخ (۱) ۱۳۰۲ بیستم به عتبت شہود ذیل از دفتر ثبت احوال

(اظہار نامہ ولادت)

نمره ۵۹۶۳

اسم - آئی رضوان

اسم خانوادہ - پوری

سن - چہر دہ سال

شغل - تربیت قرآن

منزل - کمرہ رضوانہ

درجہ نسبت (پدر باقیم وغیرہ) حق

بہ عتبت شہود ذیل (۳)

شاه د

شاه محمد

اسم - آئی غلامین خان

اسم خانوادہ - محمد رفیع سلطان

سن - پندرہ سال

شغل - تربیت قرآن

منزل - کمرہ سید محمد الدار

آئی کریم خان

آئی محمد علی

آئی محمد

آئی محمد

آئی محمد

آئی محمد

در تودما گما مورسجل احوال ۱۳۰۲ حضور بہ رسائیدہ سجل احوال ۱۳۰۲ را بطریق ذیل اظہار داشت

مادر	پدر	
دش فرخ خانم مرحومہ	دور در یک دم	اسم - آئی رضوان
پناه بخ نام	شقت بیخ کمر	اسم خانوادہ - پوری
۹۶	یہ در فرخ کمراد کمرہ	سن - چہر دہ سال
	الاشت کمراد کمرہ	شغل - تربیت قرآن
		منزل - کمرہ رضوانہ
		محل تولد - الاشت کمراد کمرہ

مأمور سجل احوال

محل امضاء شہود

اظہار کنندہ

بہر شہود کمر

بہر شہود کمر

بہر شہود کمر

بہر شہود کمر

۳۳

۴۰ - متمم قانون اساسی تشکیل میشود .

مجدداً مدرس علم مخالفت علیه سردار سپه را برافراشت و در موقع تصویب ماده فوق الذکر خود را در دسته اش رأی مخالف دادند ، چند نفر از نمایندگان دیگر هم با تصویب پیشنهاد موافق نبودند از قبیل مستوفی الممالک ، موتمن الملک ، مشیرالدوله ، مصدق السلطنه ، حسین علا ، حسن تقی زاده ، نظر این گروه مخالفت با سردار سپه و یا بقا سلسله قاجاریه نبود ، این عده با نحوه انجام کار مخالف بودند و می گفتند که تصویب چنین ماده قانونی خارج از اختیارات مجلس است .

دکتر محمد مصدق طی نطقی چنین اظهار نمود :

« من به کلام الله مجید قسم یاد کرده ام که به مملکت و ملت خیانت نکنم ، سلسله قاجار خدمتی نکرده و من مدافع احمدشاه نیستم ، و معتقدم شخص رضاخان پهلوی رئیس الوزرای این مملکت باشند ، ماشاء مشروطه داریم ، شاه به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسئولیت هامبرا است ، مانمی خواهیم شخص محترم و یک وجود موثری که امروز امنیت و آسایش را برای مادرست کرده وجود بی اثر و بی مسئولیتی شود» .

به هرحال با رأی اکثریت مجلس ماده واحده تصویب و سلسله قاجاریه منقرض و رضاخان پهلوی با عنوان والاحضرت رضای پهلوی مسئول حکومت موقت ایران شد .

بنابه تصمیم مجلس قرار شد که مجلس موسسان تشکیل و نسبت به تغییر موادی از قانون اساسی و تعیین سلطنت اتخاذ تصمیم بشود ، در تاریخ ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴ خورشیدی مجلس موسسان تشکیل و در تاریخ ۲۱ آذرماه سال ۱۳۰۴ خورشیدی برابر با ۱۲ دسامبر سال ۱۹۲۵ میلادی

با رأی اکثریت قریب به اتفاق (۲۵۷ نفر از ۲۶۰ نفر عده حاضر) سلسله قاجاریه منقرض و سلطنت به خاندان پهلوی منتقل گردید، بدین ترتیب رضاشاه به سلطنت رسید.

بخش سوم

سلطنت رضاشاه و اقدامات اودردوران سلطنت

باتوجه به مطالبی که دربخش دوم با استنادبه نوشته های نویسندگان ایرانی و غیرایرانی مشروحاً بیان گردید ، رضاشاه وارث مملکتی گردیدکه حکومت مرکزی آن به علت تسلط بیگانگان و ملوک الطوائفی جزاسم بی مسما چیز دیگری نبود ، فقر و بدبختی و عدم امنیت برتمام مملکت سایه افکنده بود ، اکثریت مردم فاقدسوادبودند ، تعدادافرادی که دارای سوادبالا ترازدیپلم بودندنازقبیل دکترومهندس و متخصص و کارشناس و افسروغیره شایدبه صدنفرنمی رسید ، به علت عدم وصول مالیات هاخزانه دولت خالی و دولت قادربه تأمین هزینه های جاری و پرداخت حقوق کارمندان نبود ، و مبالغ هنگفتی هم دول روس وانگلیس طلبکاربودند ، ازهمه بدتربه علت نفوذچندین قرن آخوندها (مخصوصاً دردوران حکومت قاجاریه) جامعه ایرانی درمنجلا ب خرافات و موهومات و جهل و بی سواد ی دست وپامیزد ، اوضاع اسفناک اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی ایران نه تنها با ساینرملل و کشورهای پیشرفته قابل قیاس نبود ، بلکه با مقایسه با کشورهای همجوار ازهمه بدتر و عقب مانده تر بود ، مثلاً آنموقع دو کشورعقب مانده افغانستان و عراق



تاج گذاری رضاشاه پهلوی (چهارم اردیبهشت سال ۱۳۰۵)



سال ۱۳۰۵

که رسماً مستعمره انگلستان بودند و وضعشان به مراتب بهتر از ایران بود!، عده زیادی از ایرانی ها از استیصال و ناچاری به کشورهای همجوار از قبیل هندوستان، افغانستان، عراق، ترکیه، قفقاز و حتی به جزایر و کشورهای کوچک عربی سواحل خلیج فارس کوچ کرده و مقیم شده بودند!!، رضاشاه حکومت چنین کشوری را بدست گرفت.

رضاشاه بعد از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی تا زمان رسیدن به سلطنت (۲۱ آذر سال ۱۳۰۴ خورشیدی) با در دست داشتن فرماندهی قوای نظامی و شرکت در چندین کابینه به عنوان وزیر جنگ و سپس نخست وزیری، یعنی طی ۵ سال با تمام مسائل و مشکلات و امور مملکت بطور کامل آشنائی پیدا کرده و در طول این مدت خیلی از گرفتاری ها و مشکلات را بر طرف و ایجاد یک حکومت مقتدر پایه گذاری نموده بود. اقدامات و خدمات رضاشاه طی ۱۶ سال سلطنت به قدری جالب و زیاد است که ذکر همه آن ها احتیاج به نوشتن چندین کتاب است، در این نوشته بطور خلاصه به مهمترین آن ها به نقل از کتاب «ایران ۲۵ قرن در آئینه زمان» نوشته نادریمائی اشاره میشود:

اقدامات رضاشاه را باید در دو قسمت مورد بررسی قرارداد:

اقدامات خارجی و اقدامات داخلی

اقدامات خارجی

کشورایران به لحاظ موقعیت جغرافیائی و سوق الجیشی و اتصال به خلیج فارس و داشتن منابع عظیم نفت، همیشه مورد نظر دول روس و انگلیس و عثمانی بوده، به همین جهت طی چند قرن اخیر این دول بارها به عناوین مختلف کشور ایران را مورد تهاجم و تصرف قرار داده و با وارد کردن ^(۱) خسارات مالی و جانی فراوان هر کدام مناطقی را متصرف شده بودند.

با وجود رقابت های شدید بین دول اروپائی متاسفانه قبل از شروع جنگ اول جهانی دول روس و انگلیس بنا بر مصالح خود بر سر مسئله ایران توافق کرده و طی قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ میلادی ایران را بین خود به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند.

زمان به قدرت رسیدن رضاشاه مصادف با خاتمه جنگ اول جهانی بود، در این موقع امپراتوری عثمانی در جنگ شکست خورده و به یک کشور کوچک تبدیل شده بود، حکومت تزاری روسیه سقوط کرده و حکومت بلشویکی و سپس کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمده بود، انگلستان با اینکه در جنگ پیروز شده بود ولی به علل سیاسی و اقتصادی مجبوره خارج کردن ارتش خود از ایران شد، خوشبختانه در این زمان نه تنها بین انگلیس و شوروی هیچگونه توافقی بر سر مسئله ایران وجود نداشت، بلکه تضاد شدیدی هم بوجود آمده بود.

رضاشاه با توجه به شرایط زمان در مورد مسائل ایران با دول همسایه و سایر کشورها ارتباطات سیاسی و اقتصادی برقرار کرد.

روابط با انگلستان

ایران از چند جهت برای انگلستان دارای اهمیت خاصی بود:

- ۱ - به جهت وجود منابع عظیم نفت
- ۲ - به جهت حائل بودن برای حفاظت هندوستان
- ۳ - به جهت جلوگیری از نفوذ دول دیگر در منطقه خاورمیانه و دستیابی روسیه به خلیج فارس و اقیانوس هند

با روی کار آمدن سردار سپه و سرکوبی انقلابیون شمال و ایستادگی در مقابل نفوذ کمونیسم، انگلستان وجود سردار سپه را در جهت حفظ منافع خود قبول کرده بود، ولی بطور کلی نسبت به اعمال و اقدامات سردار سپه ظنین و بدگمان بود، یعنی در شرایط آتروزشوروی و انگلستان هریک بدلیلی و در جهت حفظ منافع خود وجه بسا اجباراً متحمل رضاشاه شده بودند.

بطوری که اشاره شد بزرگترین وابستگی انگلستان با مسائل ایران مربوط به منابع نفت بود، چون موضوع نفت در یک قرن اخیر در سرنوشت و تاریخ ایران نقش عمده ای داشته اجباراً در این مورد مطالبی مشروحاً بیان میشود:

مظفرالدین شاه در سال ۱۲۸۰ خورشیدی برابر با ۱۹۰۱ میلادی با گرفتن مبالغی، امتیاز کشف و استخراج و فروش نفت جنوب ایران را برای مدت ۶۰ سال به ویلیام نوکس دارسی واگذار کرده بود، طبق قرارداد دارسی باید از درآمد سود حاصل از فروش نفت و همچنین حق الامتیاز همه ساله مبلغی به ایران پرداخت میشد، ولی شرکت نفت به عناوین مختلف از پرداخت حق ایران خودداری میکرد، حتی چون در جنگ اول جهانی از طرف عوامل دولت آلمان ویا ایلات جنوب

خساراتی به تاسیسات نفت وارد شده بود، شرکت نفت ایران رامستول جبران خسارات اعلام ومبالغی ایران رابدهکارمیدانست!، چون راجع به این مسائل درکتاب های مختلف مطالب مشروح بیان شده، دراین کتاب بطوراختصارراجع به مسئله نفت دردوران سلطنت رضاشاه به شرح زیراشاره میشود:

رضاشاه میدانست که نفت برای انگلستان جنبه حیاتی دارد وازآن به هیچ قیمت ولویه قیمت تجزیه ایران صرفنظرخواهدکرد، بعلاوه ایران فاقدقدرت مقابله ومبارزه برای احقاق حق خودبود، لذاهمان طوری که قبلاًگفته شدرضاشاه حق بهره برداری ازمعادن نفت جنوب وحفظ منافع انگلستان رادراین موردقبول کرد، ولی زیربار سایرامتيازات وخواسته ها وزیادت طلبی های انگلستان نرفت، جداً از انگلستان خواست که ازشیخ خزعل حمایت نکند ویا باعقد قراردادهای خصوصی باخوانین وروئسای ایلات واقدام به تحریک آن ها وایادی خودعلیه حکومت ایران ننماید، افسران ومستشاران مالی ونظامی خودرا ازایران خارج بکند، قراردادهای بازرگانی وگمرکی راکه درجهت ضررایران منعقدشده بودلغونمود، با تشکیل بانک ملی ایران فعالیت بانک شاهی رامحدود وحق چاپ وانتشاراسکناس ونظارت برامورمالی وخزانه داری رابه بانک ملی و وزارت دارائی منتقل کرد، یعنی به انگلستان صریحاًگفته بودجزفعالیت فنی درتاسیسات نفت وبهره برداری ازمعادن طبق قراردادداری، حق هیچگونه دخالت درامورداخلی ایران راندارد، ولی انگلستان همچنان ایران را بدهکار وخودراطلبکاردانسته وازپرداخت حق ایران ازبابت درآمدنفت طفره میرفت!، مکاتبات ومذاکرات طولانی هم دراین موردبه نتیجه نرسید،

بعد از گذشت چند سال و با وجود آمدن ثبات سیاسی و اقتصادی و افزایش قدرت نظامی ایران، مخصوصاً با توجه به اینکه بعد از جنگ اول جهانی قدرت های سیاسی و اقتصادی و نظامی دیگری از قبیل شوروی، ژاپون، فرانسه، امریکا، آلمان در صحنه رقابت ها و مبارزات بین المللی ظاهر شده بودند، رضاشاه موقع را برای احقاق حق ایران در مورد زیر مناسبت تشخیص داد و شروع به اقداماتی کرد، ولی متأسفانه در هر دو مورد موفقیتی بدست نیامد:

۱ - در سال ۱۳۰۷ خورشیدی برابر با ۱۹۲۸ میلادی برای پس گرفتن تعدادی از جزایر خلیج فارس مخصوصاً بحرین با انگلستان وارد مذاکره شد، مذاکرات و مکاتبات به نتیجه نرسید، روابط ایران و انگلیس بشدت تیره شد، رضاشاه دستور اعزام نیرو به جزایر بحرین را صادر کرد، انگلستان چندین کشتی جنگی به قصد حفظ بحرین و مقابله با ایران به خلیج فارس گسیل داشت، چون ایران فاقد نیروی دریائی مجهز و قوای رزمی لازم بود بنابراین از درگیری و جنگ با انگلستان نتیجه ای حاصل نمی شد و چه بسابه زیان ایران تمام میگردید، لذا ایران در مورد استرداد بحرین به جامعه ملل شکایت کرد و فقط توانست چند جزیره کوچک در خلیج فارس را بدست آورد، متأسفانه به علت نفوذ انگلستان در جامعه ملل، این سازمان هم بعد از چند سال وقت گذرانی کاری انجام نداد، به هر حال ایران حق مالکیت بحرین را برای خود محفوظ می دانست.

۲ - بطوری که گفته شد در مورد پرداخت حق ایران از درآمد نفت و بدهی های معوقه شرکت نفت، مکاتبات و مذاکرات چندین ساله به نتیجه نرسید، رضاشاه برای مذاکره نهائی عبدالحسین تیمورتاش

وزیر دربار خود را به انگلستان فرستاد، بنابراین آنچه که مطلعین گفته و یا نوشته اند منظور رضاشاه این بود که انگلستان را راضی به قبول خواسته های مشروع ایران بنماید و مسئله با مسالمت حل بشود، چنانچه انگلستان حاضر به قبول پیشنهادات ایران نشود، او با استفاده از شرایط زمان و جلب حمایت سایدول مخصوصاً شوروی با لغو قرارداد داری بشدت با انگلستان به مقابله برخیزد تا انگلستان را مجبور به پذیرش نظرش بکند.

تیمورتاش در آبان سال ۱۳۱۱ خورشیدی برابر با نوامبر ۱۹۳۲ میلادی به انگلستان رفت، ظاهراً تیمورتاش از مذاکره با مسئولین دولت انگلیس و رؤسای شرکت نفت در لندن نتیجه نمی گیرد و برای مذاکره و جلب حمایت دولت شوروی از لندن به مسکومی رود و پس از چند روز مذاکره به ایران مراجعت می کند.

ذکر دو مطلب در مورد مسافرت تیمورتاش به شوروی جالب است:

۱ - به مجردی که تیمورتاش مسکو را به قصد ایران ترک می کند، ریچارد همیلتون معاون وزارت امور خارجه انگلستان به همراه لرد جان کدمن رئیس هیئت مدیره شرکت نفت تحت عنوان «هیئت مأمور مذاکره درباره مسائل بازرگانی» وارد مسکومی شوند و با روس ها مذاکراتی را شروع می کنند، ظاهراً با روس ها سازش و توافق به عمل می آید که در مورد مسئله نفت اقدامی علیه انگلستان و به نفع ایران انجام ندهند.

۲ - تیمورتاش با داشتن صفات برجسته و محاسن بسیار زیاد، متأسفانه در مقابل زن و مشروب و قمار بی طاقت و ضعیف بود.

در سال ۱۹۶۲ میلادی نشریه مورنینگ پست چاپ انگلیس خاطرات

یکی از مأمورین اطلاعاتی انگلیس به نام آلبرت پریل را منتشر کرد که خلاصه قسمتی از آن بشرح زیر است:

به من (آلبرت پریل) مأموریتی در مورد تیمورتاش محوّل شد، میدانستم که تیمورتاش از لندن به پاریس و سپس به مسکو خواهد رفت، برای اجرای طرح یک دختر فوق العاده زیبای مسیحی ایرانی به من معرفی شد، یک روز قبل از حرکت تیمورتاش به اتفاق آن دختر به پاریس رفتیم و دختر در همان هتلی که برای تیمورتاش جا رزرو شده بود ساکن شد، ضمن برخورد تصادفی با تیمورتاش!! بین آنها آشنائی و رابطه برقرار گردید، ظاهراً دختر اظهار تمایل می کند که برای دیدار خانواده خود می خواهد به ایران برود، تیمورتاش با اخذویزای شوروی برای دختر اورا به اسم منشی به همراه خود به مسکومی برد، موقع مسافرت با قطار از مسکو به سمت ایران در یکی از ایستگاه ها دختر ناپدید و کیف دستی تیمورتاش هم مفقود می شود!.

به هر حال سازمان جاسوسی انگلستان با دستیابی به مدارک کیف تیمورتاش و یا احتمالاً مطالبی که در حال مستی به دختر اظهار کرده بوده اطلاعاتی را از مذاکرات و توافق های تیمورتاش با روس ها را بدست آورده و در اختیار رضاشاه میگذارد.

بعد از مراجعت تیمورتاش به ایران او از سمت وزارت دربار برکنار و سپس زندانی می شود، بنابه نظر مطلعین عزل تیمورتاش از وزارت دربار و مرگ اسرار آمیزش علاوه بر خود سری ها و زیاده روی ها و برقراری روابط خصوصی با دولت شوروی، بی ارتباط با جریان نفت جنوب و قرارداد نفت خوربان سمنان نبوده.

باعدم اجرای مفاد قرارداد داریسی از طرف انگلستان وعدم

حصول توفیق، رضاشاه به تقی زاده وزیردارائی دستور لغو قراردادداری رامیدهد.

به علت لغویکطرفه قرارداد، دولت انگلیس بامتمرکزکردن نیروی نظامی درمرزایران و عراق وهمچنین اعزام کشتی های جنگی به خلیج فارس دست به یک سلسله تهدیدهای نظامی ومانورهای سیاسی زد وازایران به دیوان داوری بین المللی وشورای جامعه ملل شکایت کرد، جامعه ملل باتعین دکتربنش وزیرامورخارجه چکسلواکی به عنوان میانجی ازطرفین خواست که مذاکرات رامجدداً شروع کنندتابلکه موضوع بامسالمت بین طرفین حل بشود.

مجدداً مذاکرات شروع گردید، ظاهراً رضاشاه متوجه شده بودآن طوری که فکرمیکرده نتوانسته حمایت دول دیگر، مخصوصاً شوروی رابدست بیاورد وازاین درگیری وکشمکش نتیجه ای درجهت منافع ایران حاصل نخواهدشد، لذا درتاریخ ۷ خرداد۱۳۱۷ خورشیدی برابر با ۲۸ می ۱۹۳۳ میلادی قراردادجدیدی درموردنفت بین ایران وانگلیس به امضاء رسید.

قراردادجدیدازچندلحاظ به نفع ایران ودرچندموردبه ضررایران

بود:

۱ - شرکت نفت باصرفنظر از ادعاهای مربوط به جبران خسارات وارده به تاسیسات نفت، حاضربه پرداخت مطالبات معوقه وافزایش مبلغ حق الامتیازشد.

۲ - حوزه عملیات نفت مشخص ومحدودگردید، ومی بایست ظرف پنج سال حوزه عملیات از ۲۸۰ هزارمایل مربع به ۱۰۰ هزارمایل مربع تقلیل پیدا کند.

۳ - طبق قراردادداری که حق لوله کشی و حمل و نقل نفت در تمام مناطق جنوبی ایران و رسانیدن نفت به بنادر خلیج فارس برای صدور انحصاراً در اختیار شرکت نفت بود در قرارداد جدید این مورد حذف گردید. (شرکت های نفت امریکائی که در گذشته حاضریه استخراج نفت شمال شده بودند به دلیل همین محدودیت از عقد قرارداد خودداری کردند)
و اما قرارداد جدید دارای دو ضرر بود :

۱ - قراردادداری در سال ۱۹۶۱ میلادی خاتمه می یافت، ولی قرارداد جدید تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید .

۲ - قراردادداری یک قرارداد غیر رسمی بود که بین مظفرالدین شاه و داری به امضاء رسیده بود و از نظر حقوقی و بین المللی فاقد ارزش بود ، ولی قرارداد ۱۹۳۳ طبق مذاکره و توافق دولتین ایران و انگلیس و تصویب مجلس شورای ملی منعقد گردید و قوت قانونی پیدا کرد ،

در مورد قرارداد ۱۹۳۳ تاکنون مطالب زیادی نوشته شده که حتماً اکثر خوانندگان از آن مطلع هستند ، به جا است که برای روشن شدن موضوع و نحوه عقد قرارداد به نظرونوشته دوفکر که در تمام مذاکرات دخالت و حضور داشتند و امضاء کننده قرارداد بودند (حسن تقی زاده وزیرداری ایران و لردجان کدمن رئیس هیئت مدیره شرکت نفت) اشاره بشود :

حسن تقی زاده در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی طی نطقی مطالبی درباره قرارداد ۱۹۳۳ بیان کرد و بعد هاهم در یادداشت های خود چنین نوشته :

«رضاشاه راضی به تمدید قرارداد نبود ، در بدو اظهار از طرف نمایندگان شرکت رو بروی آن هابه تحاشی و وحشت گفت ، عجب !! این کار که به

هیچ وجه شدنی نیست، می خواهید ماکه سی سال برگزشتگان، برای این کار لعنت کرده ایم، پنجاه سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم؟!، ولی در مقابل اصرار آن هاتسلیم شد».

لرد کدمن یکی از رجال سیاسی و اقتصادی انگلستان بوده و در سمت رئیس هیئت مدیره شرکت نفت در تمام مذاکرات و جریانات مربوط به نفت شرکت داشته و امضاء کننده قرارداد بوده است در کتابی تحت نام «خاورمیانه و نفت» چنین نوشته:

«مذاکرات مابا تیمورتاش در لندن تاحدی موفقیت آمیز بود و ما امیدوار بودیم با حسن تفاهمی که حاصل شده بتوانیم به اختلافاتمان خاتمه بدهیم، ولی چون باید تصمیم نهائی از طرف رضاشاه گرفته می شد، بنابراین آخرین پیشنهاداتمان را تسلیم تیمورتاش کردیم، بعد از مراجعت تیمورتاش من به همراه هیئتی برای ادامه مذاکرات و خاتمه دادن به اختلافات به تهران حرکت کردیم (قبل از آمدن به تهران او به همراه معاون وزارت امور خارجه انگلیس به شوروی رفته و توافقی های لازم را با روس ها در مورد مسئله نفت به عمل آورده بودند) در تهران مذاکرات ما با حضور فروغی وزیر امور خارجه، داور وزیر دادگستری، تقی زاده وزیر دارائی، حسین علا رئیس بانک ملی شروع گردید.

(عدم حضور تیمورتاش در جلسات احتمالاً مربوط به جریانات مسافرت او به روسیه بوده)

مادر چند مورد با درخواست های ایران موافقت کرده بودیم ولی اعضا کمیسیون ایرانی درخواست و شرایط بیشتری را مطرح کردند که قبول آن ها برای ما مقدور نبود، بعد از چند جلسه مذاکرات به نتیجه نرسید، من از فروغی خواستم که ترتیب ملاقات خصوصی من را با رضاشاه بدهد،

در روز مقرر من به همراه سفیرمان و دکتریانگ به عنوان مترجم نزد رضاشاه رفتیم، نتیجه مذاکرات و آخرین پیشنهادات خود را که نظر قطعی و نهائی شرکت نفت و دولت انگلیس بود بیان کردیم، رضاشاه سخت درهم گرفته شد و با عصبانیت از صندلی بلند شد و گفت شما نمی خواهید با انصاف با ما معامله کنید، همه ساله ملیون ها لیره استفاده می کنید و کوچکترین حقی برای ما قائل نیستید، حالا که قرار است ملت ایران روی ذخایر نفتی خود گرسنگی بکشد، پس بهتر است که شما هم نفتی از این مملکت نبرید، مذاکره و دیدار ما به این ترتیب و تقریباً با اولتیماتوم رضاشاه خاتمه یافت و من به همراه هیئت بدون نتیجه به لندن برگشتیم.

اخباری که چند روز بعد به دست ما رسید حاکی از این بود که از لشکر شیراز و لرستان تعدادی نیرو به سمت خوزستان در حال حرکت است و این امر نشانه تهدید جدی ایران بود، ما به لحاظ حفظ تاسیسات نفتی و تأمین امنیت جان و مال اتباع انگلیس مجبوره انجام یک سری اقدامات سیاسی و عملیات نظامی بودیم، بلافاصله موضوع قطع مذاکرات را که به علت خودداری ایران در مورد رفع اختلافات و عقد قرارداد جدید حاصل شده بود و همچنین موضوع نقل و انتقال نیروی نظامی را که علیه ما صورت می گرفت به اطلاع جامعه ملل رساندیم، سپس تیپ تفنگداران دریائی مقیم کراچی و قبرس به بحرین اعزام گردید و چندین ناو جنگی ما در نزدیکی آبهای ایران مستقر شدند، اوضاع هر روز وخیم تر میشد، ما ماصراً از جامعه ملل درخواست کردیم که به علت حساسیت و اهمیت موضوع به شکایت ما رسیدگی شود. از طرف جامعه ملل دکتر بنش وزیر امور خارجه چکسلواکی مأمور حل اختلافات شد، با ملاقاتی که بین او و حسین علا و داور به عمل آمد دکتر بنش

درخواست کرد که ایران از هرگونه اقدام نظامی علیه انگلستان خودداری کند و طرفین مجدداً مذاکرات را از سر بگیرند، ایران شرط شروع مذاکرات را منوط به خروج ناوهای جنگی از صره و آبهای ساحلی ایران کرده بود، ماهم تأمین امنیت جانی و مالی اتباع انگلیس و جلوگیری از هرنوع خرابکاری در تاسیسات نفتی را خواستار شدیم، به هر حال با میانجیگری دکنرنش قرار شد که مجدداً مذاکرات را در تهران شروع کنیم، من مجدداً با هیئتی به ایران رفتیم، در این دور مذاکرات ماچند نظریان را با مختصر تغییری قبول کردیم ولی هیئت ایرانی هیچگونه تغییری در نظرات قبلی خود نداد و مخصوصاً در مورد عدم تمدید قرارداد ایستادگی میکرد، بنابراین تصمیم به قطع مذاکرات و مراجعت به لندن گرفتیم، باشکست مذاکرات و تیرگی روابط احتمال درگیری نظامی بین ما و ایران تقریباً قطعی به نظر میرسید، ولی در آخرین ساعاتی که می خواستیم تهران را ترک کنیم به دربار احضار شدیم، رضاشاه از من نتیجه مذاکرات را پرسید (بطور حتم رضاشاه قبلاً مطلع بوده . نظرنویسنده) من گفتم ماچند مورد دیگر از خواسته های ایران را قبول کرده ایم ولی هیئت ایرانی با تمدید قرارداد موافقت نمی کند، بدون تمدید قرارداد امضاء هرنوع قراردادی برای ما غیر ممکن است، رضاشاه این بار هم سخت گرفته و عصبانی به نظر میرسید، بعد از چند ثانیه تفکر گفت، پس نظرتان در مورد افزایش حق الامتياز چیست؟ من گفتم بامواردی که ما موافقت کرده ایم درآمد ایران از بابت فروش مبالغ زیادی افزایش پیدامی کند، رضاشاه گفت، نه این کافی نیست، حق الامتياز را برای هرتن ۴ شلینگ تعیین کنید و سرویدویه نشینید و کار را تمام کنید، بدون اینکه به من مهلت صحبت بدهد از سالن خارج شد.

برای من معلوم بود که اگر این افزایش حق امتیاز را قبول نکنیم قرارداد امضاء نخواهد شد و این بحران شدت پیدا خواهد یافت و احتمالاً منجر به جنگ بین ما و ایران خواهد شد و چه بسا تبدیل به یک مسئله و بحران جهانی خواهد شد، بنابراین ما افزایش حق امتیاز را پذیرفتیم و قرارداد بین ما و ایران در تاریخ ۲۸ می ۱۹۳۳ به امضاء رسید».

بنابراین اسناد و مدارکی که بعدها منتشر شد موضوع برای انگلستان چنان جدی و حیاتی بوده که نخست وزیر انگلستان جریان را در مجلس عوام مطرح می کند و مجلس هم به دولت اجازه می دهد که در صورت خودداری ایران از امضاء قرارداد، دولت انگلیس هر نوع اقدامی را که لازم میدانند به عمل بیاورد، پس قرارداد در مقابل تصمیم و تهدید جدی انگلستان به اصطلاح فرس مازوریه امضاء رسید.

با امضاء قرارداد ۱۹۳۳ روابط ایران و انگلیس تقریباً به حال عادی برگشت و در تمام مدت سلطنت رضاشاه از دخالت انگلستان در امور داخلی ایران جلوگیری شد، قبل از سلطنت رضاشاه صرف نظر از درآمد سرشار نفت که عاید انگلیس می شد تقریباً بیشترین حجم معاملات بازرگانی ایران در دست انگلیس بود، ولی در دوران سلطنت رضاشاه با وارد شدن کشورهای دیگر مخصوصاً آلمان به بازار معاملات ایران انگلیس در ردیف چهارم و پنجم قرار گرفت.

روابط با شوروی

دولت تزاری روسیه همیشه نسبت به ایران نظرتجاوزکارانه و خصمانه داشته، باتشکیل دولت بلشویکی و به علت وجود اشکالات و گرفتاری های داخلی و خارجی، دولت شوروی حاضر شد در صورتی که ایران اجازه ندهد که از خاک ایران دول دیگر (منظور اصلی انگلستان بوده) علیه شوروی استفاده کنند، شوروی برای ایجاد رابطه حسن همجواری و دوستی، از تمام ادعاهائی که دولت تزاری داشته و یا حقوقی که به غیر حق کسب کرده بود صرف نظر کرده و از حمایت انقلابیون شمال هم خودداری کند، با عقد قرارداد ۱۹۲۱ روابط بین دو کشور عادی شد، با اخراج افسران انگلیسی از ایران و بازگردانیدن خوزستان به ایران، دولت شوروی اطمینان پیدا کرد که رضاشاه عامل انگلستان نیست، بنابراین بارضاشاه از در مصالحه و دوستی درآمد و حتی غیر مستقیم اورا پشتیبانی می نمود که بطور نمونه به دو مورد اشاره میشود:

۱ - وقتی قوام السلطنه با همدستی عده ای طرح ترور سردار سپه راریخته بودند، عوامل جاسوسی شوروی موضوع را به اطلاع سردار سپه رسانیدند، با کشف توطئه عاملین دستگیر و قوام السلطنه هم از ایران اخراج شد (قوام السلطنه بعد از چند سال تبعید بالاخره با وساطت مستوفی الممالک بخشیده شد و به ایران برگشت)

۲ - برچیده شدن بساط کمیته سعادت و سرکوبی ایلات جنوب و شیخ خزعل از طرف سردار سپه عملاً باعث تضعیف نفوذ انگلستان در ایران میشد و نتیجه این کار مالاً در جهت منافع شوروی بود، به همین دلیل در موقع اعزام نیرو به خوزستان، وقتی دولت انگلیس یادداشت تهدید آمیزی به ایران فرستاد، وزارت امور خارجه شوروی و روزنامه های

شوروی این عمل رابه عنوان دخالت درامورداخلی ایران بشدت موردحمله وانتقادقراردادند، بنابراین شوروی غیرمستقیم سردارسپه راحمايت می نمود وازفعاليت گروه های مخالف مخصوصاً فعاليت مدرّس راکه باپشتیبانی چندنماینده مجلس وآخوندها که مشغول توطئه و دسیسه بودندوپول هائی که ازشیخ خزعل برای برکنارکردن سردارسپه می گرفتند، بطورکلی تمام فعل وانفعالاتی راکه علیه سردارسپه صورت می گرفت، عوامل شوروی بموقع اورامطلع میکردند، حتّی برای تقویت سردارسپه پول واسلحه دراختیاراوگذاشت (ظاهراً مقادیری اسلحه درصندوق ها ازطریق مرزجلفابه اسم کالاهای تجارتي واردایران کرده بودند) .

باعقدقرارداد۱۹۲۱ وآمدن سفیربا تدبیربا حسن نیت به نام رشتاین روابط خوب سیاسی واقتصادی بین ایران وشوروی ایجادشد، درسال ۱۳۰۶ خورشیدی برابر۱۹۲۷ میلادی باعقدقراردادمودّت و دوستی، طرفین با تائیدقرارداد۱۹۲۱ متعهدگردیدندکه بخاطرحفظ روابط دوستی وهمجواری هردوکشوربارعايت بیطرفی ازشرکت دراتحادیه هاوقرارادهائی که مخالف مصالح کشوردیگرباشدخودداری کنندوبرای رفع اختلافات مرزی کمیسونی مرکب ازنمایندگان هردوکشورتشکیل بشود، درهمان سال قرارادهای اقتصادی وفنی وبازرگانی مختلفی ازقبیل تشکیل بانک وشرکت مشترک حمل ونقل وماهی گیری وتهیه خاویاردردریای خزر، اعزام کارشناسانی ازشوروی برای تهیه علوفه، تربیت اسب، آبیاری وکشت گندم وحبوبات، ساختن مخازن گندم (سیلوا) وغیره منعقدگردید، بدینترتیب وبا اصلاح تعرفه های گمرکی حجم بازرگانی وصدورکالاهای تجارتي وصنعتی ازشوروی به ایران و صدورمواداولیه معدنی وکشاورزی مخصوصاً خشکبارایران به شوروی به

میزان قابل توجهی افزایش یافت.

روی هم رفته از ابتدای سلطنت رضاشاه تا حدود سال ۱۳۱۳ خورشیدی برابر با ۱۹۳۴ میلادی روابط ایران و شوروی روبه بهبود بود، ولی از این سال به بعد روابط بین دو کشور به دوعلت روسردی گذاشت: ۱ - سازش با انگلستان و عدم حمایت شوروی از ایران بر سر مسئله نفت و ایجاد رابطه خصوصی با تیمورتاش.

۲ - در سال ۱۳۱۴ خورشیدی دولت شوروی اقدام به مصادره اموال و کارخانجات و املاک ایرانی های مقیم قفقاز نمود و تعداد زیادی از ایرانی ها را که از سال ها قبل از انقلاب روسیه در آن کشور ساکن بودند از شوروی اخراج کرد، به همراه این عده، تعدادی از عاملین سیاسی خود را به عنوان ستون پنجم به منظور فعالیت های سیاسی و تبلیغات کمونیستی اقدامات تخریبی و اردا ایران نمود، این عده با ترویج افکار و عقاید کمونیستی در بین کارگران واحدهای مختلف صنعتی نفوذ کرده و با تحریک کارگران باعث ایجاد یک سلسله اعتصابات و خرابکاری ها از جمله آتش زدن قورخانه تهران شدند، در سال ۱۳۱۶ خورشیدی سازمان مخفی کمونیستی کشف و ۵۳ نفر از اعضای آن به رهبری دکتر ترقی ارانی دستگیر و زندانی شدند، رضاشاه با شدت به مقابله برخاست و در سال ۱۳۱۷ خورشیدی از طرف مجلس ایران قوانینی به نام ایجاد نظم در صنایع و همچنین غیرقانونی بودن فعالیت های کمونیستی به تصویب رسید، از این تاریخ تا پایان سلطنت رضاشاه روابط ایران و شوروی کاملاً محدود و با سردی ادامه پیدا کرد.

روابط با ترکیه

دولت جدیدالتاسیس ترکیه که خودبامشکلات فراوان روبرو بود حاضر گردید که در مورد رفع اختلافات مرزی و ادعاهای ارضی با حفظ حقوق طرفین به توافق برسد، و برای ایجاد روابط دوستانه و حسن همجواری از هر عملی که باعث اخلاف در امنیت ایران بشود و یا حمایت افرادی چون سمیتقو خودداری نماید، به تدریج روابط ایران و ترکیه هر روز بهتر شود و با مسافرت رضاشاه به ترکیه این رابطه استحکام بیشتریافت، در صورتیکه در چند قرن گذشته هیچوقت روابط ایران و عثمانی دوستانه نبوده.

روابط با افغانستان و عراق

اوائل سلطنت رضاشاه با اعزام نمایندگانی از طرف دولت ایران به افغانستان و عراق اقدام به برقراری روابط سیاسی و ایجاد رابطه دوستی گردید و با تشکیل کمیسیون هائی برای رفع اختلافات مرزی و سایر موارد که سال ها باعث تیرگی روابط بین ایران و آن کشورها بود، رابطه دوستانه با حفظ حقوق طرفین و احترام متقابل برقرار گردید.

با مسافرت پادشاهان عراق و افغانستان به ایران و با عقد عهدنامه همکاری های سیاسی و اقتصادی و عمرانی و فرهنگی بین ایران، ترکیه، افغانستان، عراق به نام عهدنامه سعدآباد روابط دوستی و همکاری با کشورهای همجوار استحکام بیشتری پیدا کرد.

روابط با امریکا

دول استعمارگر روس وانگلیس در گذشته بارها ایران را مورد تعدی و تجاوز قرار داده بودند، رضاشاه سال ها قبل از کودتا و رسیدن به قدرت وجودیک نیروی سوّم را در مقابل سلطه جوئی این دو دولت لازم میدانست، بطوری که در بخش دوّم بیان گردید برای برقراری رابطه دوستی و همکاری و استفاده از قدرت سیاسی و نظامی و مالی دولت آلمان اقداماتی را شروع کرد ولی به علت شکست آلمان در جنگ اوّل جهانی توفیقی بدست نیاورد، بعد از کودتا و شرکت در کابینه قوام السلطنه، قوام را تشویق و وادار کرد که برای استفاده از قدرت سیاسی و صنعتی و اقتصادی امریکا و ایجاد توازن بین دو قدرت روس وانگلیس، برای استخراج نفت شمال ایران، از شرکت های نفت امریکائی دعوت به مشارکت بکند.

شرکت استاندارد اویل و سینکلیا ارائه پیشهاد بسیار خوب و تقسیم سود به نسبت پنجاه - پنجاه که در آن زمان کاملاً در جهت منافع ایران بود حاضر به عقد قرارداد شدند، این امر با اعتراض و مخالفت شدید دولت های شوروی وانگلیس مواجه گردید، شوروی که چشم طمع به منابع نفت شمال ایران داشت، با عنوان کردن اینکه:

اولاً امتیاز استخراج نفت شمال ایران قبلاً از طرف دولت ایران به خوشترایا که تبعه روس بوده داده شده.
ثانیاً دولت شوروی طبق قرارداد ۱۹۲۱ منوط به این شرط از همه ادعاهای دوران حکومت تنزاری صرف نظر کرده که دولت ایران آن امتیازات را به دول دیگر واگذار نکند.

دولت ایران در رد جواب شوروی اعلام داشت که قرارداد خوشتاریا یک توافق نامه بوده که بین محمودلیخان سپهدارباخوشتاریا منعقدشده، چون به تصویب مجلس ایران نرسیده پس قوّت قانونی ندارد و جزء مواد قرارداد ۱۹۲۱ محسوب نمیشود.

متعاقباً دولت انگلیس با ارسال یادداشتی مدعی گردید که خوشتاریا امتیاز و حقوق خود را به شرکت نفت انگلیس فروخته، بنابراین ایران نمیتواند آن امتیاز را به شرکت و یاد دولت دیگر واگذار کند.

دولت ایران عین جوابی را که در مورد غیر رسمی بودن امتیاز خوشتاریا به شوروی داده بود به دولت انگلیس هم متذکر شد، و به این نکته هم اشاره شده بود، طبق همان توافق نامه غیر رسمی قید شده که صاحب امتیاز حق واگذاری حقوق خود به غیر ندارد.

با توجه به اینکه هر دو دولت قدرت های بزرگ منطقه بودند و در این مورد اشتراک منافع داشتند بنابراین موضوع مسکوت ماند و ایران نتوانست با ایجاد رابطه اقتصادی بنحوی از قدرت صنعتی و سیاسی امریکا استفاده بکند.

زمانی که سردار سپه مقام نخست وزیری را بدست آورد با توجه به اینکه وضعیت سیاسی و نظامی و اقتصادی ایران تغییر کرده و ثباتی بوجود آمده بود، سردار سپه مجدداً از شرکت های امریکائی برای استخراج نفت شمال دعوت به عمل آورد، این بار شرکت های امریکائی با ارائه پیشنهاداتی بهتر از پیشنهاد قبلی حاضر به مشارکت شدند، ولی انگلستان با ایجاد ماجرایی سقاخانه به وسیله ایادی خود مانع از اجرای کار شد.

داستان سقاخانه از این قرار است:

بدستور سفارت انگلیس آخوندها در شهر شایع کردند که سقاخانه شیخ هادی کوری راشفاداده!! مردم از همه نقاط شهر برای زیارت و روشن کردن شمع بسوی سقاخانه هجوم آوردند، ازدحام بزرگی در اطراف سقاخانه بوجود آمد، ظاهراً کنسول انگلیس موضوع را به ایامبری کنسول امریکا که ضمناً خبرنگاریکی از روزنامه های امریکائی بود اطلاع میدهد، کنسول امریکا سوار بر درشکه برای کسب خبر و برداشتن عکس به طرف سقاخانه میرود، موقع عکس برداری یک نفر جوان از میان جمعیت دادمی زندومیکوید، «ای مردم این کافر میخواهد عکس زنان و دختران شمارا بگیرد!!» و بلافاصله از آن محل به سرعت دور میشود، (درچندین نوشته اسم آن جوان که کارمند شرکت نفت بوده ذکر گردیده، ولی چون بطور قطع و یقین این امر ثابت نشده لذا در این نوشته از ذکر نام آن شخص خودداری شد) بلافاصله چند آخوند که در آنجا بودند فریاد میکشند و میگویند:

«وای، اسلاما، وای شریعتا، اسلام و قران ما را میخواهند از بین ببرند!!» بدینوسیله مردم را تحریک و تشجیع می کنند، مردم بقصد کشت کنسول امریکا را مضروب می کنند بطوری که بعد از چند ساعت ایامبری فوت می کند.

این امر ضمن اینکه باعث تیرگی روابط بین ایران و امریکا شد شرکت های امریکائی راهم از سرمایه گذاری و فعالیت در ایران منصرف گردیدند و ترتیب انگلیس ها آن هارا از میدان خارج کردند.

با وجود اینکه رضاشاه خیلی مایل بود که با امریکا روابط سیاسی و صنعتی و اقتصادی خوبی را برقرار کند، ولی حاضر نبود که آن هاهم به نحوی در امور داخلی ایران دخالتی بکنند، که در اینجا به یک مورد اشاره میشود:

درسال ۱۲۱۴ خورشیدی برابر با ۱۸۳۵ میلادی یک گروه نوزده نفری مرکب از زن و مرد و کودک به عنوان میسیون مذهبی وارد ارومیه (رضائیه) میشوند و ظرف چند سال افراد دیگری به عنوان پزشک و معلم به این عده اضافه میشوند و شروع به احداث ساختمان های مسکونی و کلیسا و مدرسه و بیمارستان و غیره میکنند، با وارد کردن کتاب و لوازم التحریر و لوازم و تجهیزات پزشکی و دایر کردن درمانگاه و بیمارستان و دبستان و دبیرستان و بعدها مدرسه عالی پزشکی و تربیت تعدادی پزشک و دندان پزشک و داروساز و پرستار خدمات بسیار با ارزشی را در جهت بهداشت و سلامتی و باسواد کردن مردم انجام دادند، با شروع جنگ اول جهانی و قتل عام مسیحیان بدست ترکان عثمانی، ارتش عثمانی وارد منطقه آذربایجان میشود، از طرف دیگر ارتش های روس و انگلیس هم برای مقابله با ارتش عثمانی وارد ایران میشوند، عثمانی ها با تجهیز و حمایت از کردها ضمن جنگ با قوای روس و انگلیس مسیحیان مقیم ایران را هم مورد قتل و غارت قرار دادند، انگلیس و روس هم با استفاده از امکانات میسیون مذهبی امریکائی، مسیحی ها را مجهز کردند، چند سال کشت و کشتار و قتل و غارت ادامه داشت، در این میان مردم مسلمان ارومیه و شهرهای اطراف که در این ماجرا ها هیچگونه دخالتی نداشتند مصدمات و خسارات مالی و جانی بزرگی را متحمل شدند.

مسلمانان و مسیحیان که قرن ها در جوار هم برادر و برادرزندی کرده بودند، متأسفانه با ایجاد شدن چنین وقایعی بینشان کینه و دشمنی بوجود آمد، میسیون مذهبی امریکائی هم که طی هفتاد و هشتاد سال با انجام خدمات پزشکی و فرهنگی و اجتماعی، محبویت و احترامی را کسب کرده بودند، با دخالت در امور سیاسی و حمایت یکطرفه

از مسیحیان، محبوبیت و موقعیت خود را از دست دادند.

دراوائل دوران سلطنت رضاشاه علاوه بر ارومیه در شهرهای دیگر از قبیل تبریز، رشت، اصفهان و تهران هم این میسیون‌های مذهبی شعباتی را دایر کرده بودند، رضاشاه با اطلاع از فعالیت‌های غیرمذهبی این میسیون‌های به اصطلاح مذهبی، شعبات شهرستان هار تعطیل کرد، فقط اجازه دایر کردن چند مدرسه و بیمارستان به میسیون‌های مذهبی در تهران داده شد و به آن‌ها رسماً اخطار شده بود که به غیر از فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی و پزشکی و اجتماعی، به هیچ‌وجه حق فعالیت غیرمذهبی مخصوصاً سیاسی را نخواهند داشت.

با اینکه امکان برقراری رابطه به ترویشتر در امور اقتصادی و فنی و سیاسی و فرهنگی با امریکا مقدور نشد، ولی به هر حال تا خاتمه سلطنت رضاشاه ایران با امریکادارای روابط اقتصادی و سیاسی عادی و محدود، توأم با حفظ حقوق طرفین و احترام متقابل بود.

روابط با آلمان

باتوجه به مطالبی که در قبل بیان شد، رضاشاه از سالیان قبل، از نفوذ و دخالت دول روس و انگلیس در امور ایران بشدت ناراحت و نگران بوده، و وجود یک دوست یا متحد بعنوان نیروی سوّم را لازم میدانسته.

بعد از خاتمه جنگ اوّل جهانی، دولت آلمان به سرعت با پیشرفت و کسب قدرت اقتصادی، صنعتی، نظامی و سیاسی قدم به صحنه مبارزات جهانی گذاشت، رضاشاه با عدم توفیق در ایجاد رابطه همکاری با امریکا، در صدد جلب دوستی و همکاری آلمان برآمد، دولت

آلمان که با شدت و قدرت به رقابت با کشورهای بزرگ جهان برخاسته بود، با ارائه پیشنهادات بسیار جالب برای تجهیز ارتش ایران و دادن تسلیحات مدرن، و در جهت بهبود و پیشرفت در زمینه های فنی و صنعتی و کشاورزی با دادن ماشین آلات و کارخانجات و اعزام مهندسين و متخصصين و نصب و راه اندازی واحدهای صنعتی، و همچنین با اعزام کارشناسان اقتصادی و استادان دانشگاه کمک های ارزنده ای در جهت پیشرفت وضع اقتصادی و بانکی به عمل آورد.

از نظر رضاشاه همکاری با آلمان دارای دوزمیت بزرگ بود:

۱ - چون آلمان هم مرز ایران نبود و در گذشته هم هیچ وقت مثل روس و انگلیس نظاراضی و یا تسلط جویانه و تجاوزکارانه به ایران نداشته، پس دوستی و همکاری با آلمان که یک دولت مقتدر و صنعتی است به نفع ایران می باشد.

۲ - دولت آلمان حاضر شده بود که با دادن اعتبارات بانکی تمام معاملات برپایه پایاپای (تهاتری) انجام بشود، یعنی آلمان حاضر شده بود که درازاء بهای کالا و خدماتی که به ایران میدهد، معادل آن مواد اولیه معدنی و محصولات کشاورزی از ایران خریداری کند، چنین پیشنهاد همکاری شاید در نوع و زمان خود یکی از بهترین پیشنهادات بوده.

برپایه چنین ارتباطات، همکاری های فنی و معاملات بازرگانی بین ایران و آلمان هر سال رویه افزایش گذاشت، بطوریکه در سال ۱۳۱۹ خورشیدی بیشترین حجم واردات و صادرات ایران متعلق به آلمان بوده و آلمان درنوسازی و پیشرفت ایران سهم بسزائی داشته.

به هر حال با شروع روابط اقتصادی، نظامی، فرهنگی، صنعتی

به تدریج روابط بسیار نزدیک سیاسی هم بین ایران و آلمان ایجاد شد، و این ارتباط تا پایان دوران سلطنت رضاشاه همچنان رویه افزایش و ادامه داشت.

قبل از سلطنت رضاشاه، ارتباط ایران با سایر کشورهای جهان محدود و بیشتر مربوط به کشورهای مجاور و یا کشورهای که ایران با آن هادرگیری های ارضی و نظامی و سیاسی و اقتصادی داشته از قبیل روس، انگلیس، عثمانی بود، ولی بعد از شروع سلطنت رضاشاه نه تنها با چند کشوری که شرحش گذشت بلکه با خیلی از کشورهای دیگر جهان با حفظ منافع مشترک و احترام متقابل، اقدام به برقراری روابط سیاسی، اقتصادی، فنی، فرهنگی گردید.

اقدامات داخلی

باتوجه به مطالبی که درقبل به اختصار از اوضاع اسفناک و رقت بار نظامی، اقتصادی، صنعتی، کشاورزی، علمی و فرهنگی ایران قبل از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی ذکر گردید، رضاشاه از موقع رسیدن به اقتدار و حکومت و سلطنت باند داشتن امکانات مالی و نیروی انسانی تحصیل کرده و متخصص، بدون کمک و یا قرض گرفتن از هیچ کشور خارجی، بعد از برقراری امنیت در سراسر مملکت و یکپارچه کردن ایران، شروع به انجام اقدامات اصلاحی و آبادانی در تمام زمینه هادر سطح کشور نمود، چون شرح تاملی و کلی این موارد بقدری زیاد است که از گنجایش این کتاب خارج است، بنابراین به اختصار به رئوس مطالب اشاره میشود:

تشکیل ارتش نوین ایران

بطوری که در قبل ذکر گردید موقع به قدرت رسیدن رضاشاه نیروی نظامی ایران عبارت بود از نیروی قزاق تحت فرماندهی افسران روسی و سپس افسران انگلیسی، نیروی پلیس جنوب تحت فرماندهی افسران انگلیسی و هندی، نیروی ژاندارم و نظمیه تحت فرماندهی افسران سوئدی، یعنی بطور کلی فرماندهی نیروهای نظامی ایران در دست دول خارجی بود، و همین نیروها هم به علت محدود بودن تعداد و عدم آموزش نظامی، نداشتن تجهیزات لازم عملاً فاقد قدرت اجرایی و عملیات نظامی بودند، چون دولت قادر به تأمین خوراک و پوشاک و پرداخت حقوق این افراد نبود اکثر آدست از کار کشیده و برای امرار معاش

به کارگری و دستفروشی و غیره مشغول میشدند !.

رضاشاه در زمان تصدی مقام وزارت جنگ و نخست وزیری با ادغام نیروی قزاق و ژاندارم و متحدالشکل کردن آن ها توانست تاحدودی تشکیل یک نیروی تقریباً مجهز را پایه گذاری کند ،

وجود مستشاران نظامی و اداری و مالی انگلیسی و دخالت آن هادرامورایران که موجب ناراحتی و احساس حقارت در مردم ایران شده بود ، بعلاوه بهانه ای برای تجاوز دولت شوروی بود ، سردار سپه آن هارا از ایران اخراج کرد و افسران ایرانی را به سمت فرماندهی تعیین نمود ، و بعد از رسیدن به سلطنت و بوجود آمدن امکانات اقدام به تشکیل یک ارتش مجهز و منظم و مدرن نمود .

با اعزام افسران جوان به کشورهای مختلف اروپا برای آموزش فنون نظامی و تاسیس دبیرستان و دانشکده و دانشگاه جنگ اقدام به تربیت کادر جوان افسران ارتش کرد ، با خرید تسلیحات مدرن و پیشرفته نظامی از قبیل هواپیما ، ناو جنگی ، تانک و توپ و اسلحه های مختلف و ایجاد کارخانجات تفنگ و مسلسل و باروت سازی ، ارتش نوین ایران را مرکب از نیروی زمینی ، هوایی ، دریائی بوجود آورد .

به جهت بیان عظمت کارهای انجام شده در دوران سلطنت رضاشاه ذکر این مطلب برای خوانندگان شاید جالب باشد :

رضاشاه طرح احداث دو کارخانه بزرگ برای هواپیما سازی بنام شهپاز و تانک و خودروسازی بنام شاهین را در سال ۱۳۱۷ با همکاری شرکت های آلمانی و فرانسوی و چکسلواکی شروع کرد ، طرح درسه مرحله می بایست انجام میشد :

مرحله اول به مدت دو سال برای سوار کردن قطعات (مونتاژ)

مرحله دوم به مدت دوسال برای ساختن قطعات کوچک و سوار کردن مرحله سوم به مدت دوسال برای ساختن تمام قطعات و ساخت کامل هواپیما و تانک و خودروها در ایران، کارهای اولیه هر دو کارخانه در سال ۱۳۱۹ آماده و کارخانجات شروع بکار کردند، ولی متأسفانه با شروع جنگ قسمتی از ماشین آلات تکمیلی کارخانجات در راه ازین رفت و بعد از شهریور ۱۳۲۰ هم کارها متوقف گردید.

یعنی ایران که قبل از سلطنت رضاشاه قادر به ساختن یک چراغ نفت سوز ساده و یا قفل نبود! می رفت که در سال ۱۳۲۴ هواپیما و تانک و انواع خودروها را بسازد، ولی همانطوری که گفته شد بارفتن رضاشاه نه تنها چنین طرح های بزرگ صنعتی به اجرا در نیامد، بلکه بعد از گذشت پنجاه، شصت سال از آن تاریخ و بوجود آمدن امکانات علمی و صنعتی و مالی هنوز اجرای چنان طرح هایی را نتوانستند عملی کنند.

علاوه بر ارتش برای برقراری امنیت در سراسر مملکت سازمان امنیه (ژاندارمری) را به وجود آورد، برای حفظ امنیت شهرها و کنترل مرزها و گمرکات، شهربانی، مرزبانی، گارد گمرک را ایجاد کرد، در مدت زمان چند سال چنان امنیت و نظم و ترتیبی بوجود آمد که طی چند قرن گذشته هرگز در ایران وجود نداشته.

فرهنگ و آموزش و پرورش

قبل از رضاشاه سوادآموزی در محلی بنام مکتب خانه در مساجد و یا خانه ها دایر میشد و تحت نظرافراد بنام ملا و یا ملاباجی که خودشان هم فقط مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند صورت می گرفت،

در تهران و چند شهر بزرگ هم بجز چندین مدرسه ابتدائی و یکی دودبیرستان وجود نداشت، درس هائی که آموخته میشد عبارت بودند از آموزش حروف الفبا، خواندن و نوشتن، جمع و تفریق، قرائت قرآن و مفاتیح الجنان و ضاد المعاد و غیره، احتمالاً خواندن کلیله و دمنه و گلستان سعدی راهم یاد میدادند، علاوه بر آن ها چند مدرسه هم در تهران و شهرستان ها از طرف میسیون های مذهبی امریکائی و فرانسوی ایجاد شده بود، شاگردان این مکتب خانه ها و مدرسه ها هم فرزندان افراد معدودی بودند که توانائی پرداخت هزینه مکتب خانه و مدرسه را داشتند و اکثریت قریب به اتفاق فرزندان مردم ایران از این امکان هم محروم بودند.

بطور کلی آموزش کاملاً در سطح پائین و از تدریس علوم از قبیل طبیعی، شیمی، فیزیک، ریاضیات، هیئت، تاریخ و جغرافی و غیره خبری نبود، اگر عده ای از ایرانی ها دارای تحصیلات بالاتر از دیپلم بودند این افراد اکثر فرزندان خانواده های درباری و مرفه و اعیان و اشراف بودند که در روسیه یا ترکیه یا بیروت و کشورهای اروپائی تحصیل کرده بودند.

با شروع سلطنت رضاشاه تمام مکتب خانه ها تعطیل شد و بجای آن ها مدارس کامل و مرتب رایگان دولتی زیادی با تهیه کتاب های درسی و برنامه های آموزشی مطابق سیستم آموزشی اروپا دایر گردید، با تأسیس دانشسرای عالی و هنرستان های فنی و صنعتی و دانشگاه تهران و اعزام تعدادی از دانشجویان ایران به کشورهای خارج و استخدام تعدادی استاد و مربی خارجی، تعداد افراد باسواد و تحصیل کرده و متخصص به سرعت روبه افزایش گذاشت و این دگرگونی و نهضت فرهنگی و آموزشی تنها محدود به شهرها نبود بلکه در اکثر دهات نیز مدارس ابتدائی

دایرگردید و علاوه براین برای تندرستی جوانان و تشویق آن ها به مشارکت در خدمات تعاونی و اجتماعی سازمان های ورزشی و تربیت بدنی و پیشاهنگی و سازمان جوانان شیروخورشیدسرخ تاسیس شد، به غیر از موسسات آموزشی فوق الذکر برای تربیت کادر نظامی تحصیل کرده، دبیرستان نظام و دانشکده افسری و دانشگاه جنگ هم تاسیس شد.

در رشته های فرهنگی و هنری و صنایع مستظرفه، کارهای دستی، نقاشی، مجسمه سازی، موزیک و تئاتر و غیره مدارس و هنرستان های زیادی احداث شد، برای حفظ آثار باستانی و تاریخی اقدام به جمع آوری آثار عتیقه و ایجاد موزه ها و کتابخانه ها گردید، برای برگزاری کنفرانس ها و جشن ها و نمایش ها سالن های متعددی احداث شد.

گوا اینکه اجرای چنین طرح هایی در ایران بی سابقه و برای اولین بار به مرحله عمل درمی آمد، ولی اجرای بعضی از این طرح ها از قبیل ارکستر سنفونیک و فلارمونیک، تئاتر و باله و اپرا و غیره حتی در خیلی از کشورهای پیشرفته اروپا جزء کارهای مهم و مدرن و لوکس محسوب میشد.

تاسیس دانشگاه تهران و تربیت هزاران پزشک و مهندس و حقوقدان و متخصص و استاد و مدیر بی نیاز از تعریف است، ولی ذکر مطلبی در این مورد شاید برای خوانندگان جالب باشد:

دکتر علی اکبر سیاسی که تحصیل کرده اروپا بوده و سال ها سمت استادی و ریاست دانشگاه^{۱۱} به عهده داشته در خاطراتش می نویسد:

«هیئتی از افراد تحصیل کرده و مطلع تشکیل شد تا طرح تاسیس دانشگاه را تهیه کنند، من هم جزء این هیئت بودم، بعد از مطالعات زیاد بانظر مهندس مشاور و چند متخصص خارجی طرح مقدماتی که شامل

بنای چند دانشکده بود تهیه و به حضور اعلیحضرت بردیم، اعلیحضرت بادیدن طرح سرش راتکان داد و گفت این چه طرحی است که تهیه کرده اید؟! همه ما از این سئول اعتراض آمیز شاه ناراحت شدیم و فکر کردیم که حتماً یا طرح دارای یک اشکال بزرگ فنی است و یا بیش از اندازه بزرگ و با هزینه زیاد برآورد شده، من به عرض رسانیدم که این طرح قطعی نیست هراشکالی وجود داشته باشد مهندس مشاور برطرف خواهد کرد، فرمودند اصلاً همه طرح ناقص و دارای اشکال است! شفاف‌کنر نکردید که این دانشگاه به در دیست سال دیگر نخواهد خورد؟!، بروید یک طرح کامل بپیش بینی احتیاجات چند سال بعد مملکت با ساختمان های زیاد در زمین وسیع تردد نظر بگیرید، بنابراین طرح کنونی دانشگاه تهیه و در زمین های جلالیه احداث گردید. دکتر سیاسی می نویسد اکثر ماکه تحصیل کرده دانشگاه های بزرگ اروپا بودیم و با پیشرفت اروپا آشنائی داشتیم، واقعات تحت تاثیر عظمت فکر و آینده نگری اعلیحضرت قرار گرفتیم، و باید بگویم دانشگاه تهران در زمان خود از لحاظ بنا و معماری و ساختمان ها و تجهیزات و محوطه سازی از خیلی دانشگاه های معروف اروپا زیبا تر و بزرگتر و مجهز تر بود.

دکتر سیاسی درباره اهمیت تاسیس دانشگاه و درایت و شهامت رضاشاه می افزاید:

وقتی دانشکده پزشکی ساخته شد و تالار تشریح آماد^۱ گردید، تازه با مشکل اساسی روبرو شدیم، و آن عبارت بود از تهیه جسد برای کالبد شکافی و تشریح، چون نمیدانستیم جسد را از کجای تهیه بکنیم و مهم تر اینکه تشریح جسد در در صدام مخالفت آخوندها روبرو میشد، مراتب به وسیله وزیر فرهنگ به عرض رسید، فرموده بودند که به علل مختلف

عده ای ناشناس فوت می کنند، چون کسی به عنوان بازمانده ویا وابسته متوفی پیدانمیشود اجباراً شهرداری آن هارادفن می کند، به شهرداری بگوئید مرده های بی صاحب راتحویل دانشکده پزشکی بدهند و روز شروع کارتشریح هم به من اطلاع بدهید تا با حضور من کار شروع بشود، یعنی بادرایت وشهامت رضاشاه هردومشکل حل شد و احدی از آخوندها جرئت مخالفت پیدانکردند، البته تنها این مورد نبود، آخوندها حتی مخالف تاسیس دانشکده حقوق هم بودند، چون معتقد بودند که مسائل حقوقی وقضائی باید در اختیار آخوندها باشد!.

در اینجانب میتوان از ذکر یک مورد اسفناک و درد آور صرف نظر کرد:

دانشگاه تهران در زمین بسیار وسیع با خیابان بندی و گل ودرختکاری داشتن یک محوطه چمنکاری بزرگ در وسط که ساختمان دانشکده های مختلف اطراف این زمین وسیع وزیبای چمن قرار داشتند احداث شده بود، متأسفانه بعد هادر همان زمین چمن مسجد بزرگی ساخته شد، این بنا علاوه بر آنکه باعث از بین رفتن فضای سبز و زیبائی محوطه دانشگاه شد، بعد از واقعه ویافاجعه سال ۱۳۵۷ خورشیدی بابرپا کردن نماز جمعه وتظاهرات ضد ملی وپخش خطبه نماز جمعه، تبدیل به بزرگترین مرکز تخریب جامعه وشستشوی مغزی جوانان ودانشجویان گردید!!.

یکی از بزرگترین خدمات فرهنگی رضاشاه تاسیس فرهنگستان ایران وخارج کردن واژه های خارجی مخصوصاً عربی وجایگزین کردن واژه های فارسی به جای آن هابود.

این ها نمونه ای از طرح ها وخدمات فرهنگی شخصی است که مخالفان ویامغرضان اورایک فرد بی سواد می نامند!.

امور مالی و اقتصادی

باتوجه به مطالبی که در مورد اوضاع کلی قبل از کودتا ذکر گردید اصولاً درآمدی نبود که برای آن برنامه و بودجه ای وجود داشته باشد، بعد از کودتا رضاشاه برای دادن نظم و ترتیبی به جهت وصول مالیات ها و درآمدها که بتواند به نحوی هزینه های لشگری و کشوری را تأمین کند ادارات غله و مالیات و درآمد را زیر نظر خود گرفت، در سال ۱۳۰۱ خورشیدی دولت ایران یک فرد متخصص مالی امریکائی به نام دکتر آرتور میلسپورابرای تنظیم قوانین مالیاتی و بودجه و برنامه ریزی اقتصادی استخدام کرد، چون رضاشاه او را یک فرد مطلع در امور اقتصادی می دانست اداراتی را که تحت نظر خود داشت در اختیار دکتر میلسپو گذاشت و در مدت پنج سال دوره خدمت دکتر میلسپو او را از هر جهت حمایت میکرد و الحق باید گفت که این شخص با تحمل زحمات و مشکلات فراوان به وضع ناسامان مالی و اقتصادی ایران سروسامانی داد.

همانطوری که در قبل اشاره شد امور بانکی و چاپ و نشر اسکناس و خزانه داری در دست بانک انگلیسی به نام بانک شاهی بود، رضاشاه برای تشکیل بانک ملی ایران یک کارشناس بانکی معروف آلمانی به نام دکتر لیندن بلات را استخدام کرد، لیندن بلات پایه و اساس بسیار صحیحی برای امور بانکی ایجاد و بانک ملی ایران را که از لحاظ اصول و مقررات بانکی نظیر بانک های دول پیشرفته بود تأسیس نمود، با ترتیب و تنظیم امور مالی و اقتصادی و تأسیس بانک ملی کلیه امور چاپ و نشر اسکناس و خزانه داری از بانک شاهی به بانک ملی و وزارت دارائی منتقل گردید، علاوه بر آن برای برنامه ریزی اقتصادی و افزایش

صادرات و امور بازرگانی یکی از معروف ترین اقتصاددان های آلمانی به نام دکتر شاخ راه ایران دعوت کرد، دکتر شاخ برنامه های جامع برای افزایش تولیدات کشاورزی و صنعتی و معدنی و صادرات ایران را تهیه نمود و اقدام به تاسیس وزارت بازرگانی و تجارت و صنعت شد.

بعد از پایه گذاری صحیح برای امور مالی و اقتصادی و رفتن متخصصین خارجی، کلیه امور بدست ایرانی ها به بهترین نحو اداره گردید که در این جا لازم است از افرادی که در آن زمان در بهبود وضع مالی و بانکی و اداره امور اقتصادی سهم بسزائی داشتند از قبیل علی اکبر داور، اللهیار صالح، رضاقلی امیر خسروی، حسین علا به نیکی یاد کرد.

برای مقایسه وضع اقتصادی ایران قبل از زمامداری رضاشاه و ۱۶ سال دوران سلطنت او، همینقدر کافی^{ست} که گفته شود قبل از کودتا نه صادراتی وجود داشت که ایجاد درآمد بشود و نه اینکه به علت عدم امنیت مالیاتی وصول می شد، بطوری که در قبل اشاره شد، ایران با وجود داشتن منابع عظیم نفت، ولی انگلیس ها از بابت نفت چیزی به ایران نمی دادند، و ایران مجبور بود برای تامین هزینه های جاری با گرو گذاشتن قسمتی از ثروت ملی برای دریافت وام، متوسل به روس و یا انگلیس بشود!، انگلیس ها وام همه ماهه در حدود ۲۵۰ یا ۳۰۰ هزار تومان بطور قسطی می پرداختند، و هر موقع هم که می خواستند برای گرفتن امتیازی ایران را تحت فشار بگذارند، همان ماه وام را قطع می کردند!!، با وجود همه مشکلات و بدبختی ها پولی که ایران می توانست بدست بیاورد در سال به پنج میلیون تومان نمی رسید.

با آمدن دکتر میلسپو و بعد از چند سال تلاش او جمع درآمد ایران در سال ۱۳۰۴ خورشیدی به بیست میلیون تومان رسید، در طی دوران

سلطنت رضاشاه با ایجاد شدن کارو افزایش تولیدات کشاورزی و صنعتی و مواد معدنی و صادرات هر سال بردرآمد دولت اضافه شد بطوری که بودجه سال ۱۳۱۹ خورشیدی معادل چهارصد میلیون تومان بود، یعنی ایران نه تنها محتاج گدائی و وام از بیگانگان نبود بلکه در این دوره بدون دریافت دیناری کمک خارجی اقدام به اجرای بزرگترین طرح های عمران و آبادانی و صنعتی و کشاورزی و غیره گردید.

بطور کلی در دوران سلطنت رضاشاه با افزایش تولیدات و محصولات و صادرات و اخذ صحیح مالیات ها و تثبیت قیمت ها ایران داری یک اقتصاد سالم بود و بدون در نظر گرفتن درآمد نفت در تمام مدت سلطنت رضاشاه یکبار هم کسری بودجه وجود نداشت، با تنظیم مقررات و قوانین گمرکی و ارزی و پشتوانه معتبر و کافی برای اسکناس، پول ایران در ردیف پول های معتبر آن روز جهان محسوب میشد.

عمران و شهرسازی

قبل از کودتا اکثر ساختمان های شهرهای ایران عبارت بودند از خانه های خشت و گلی با کوچه های تنگ و تاریک و پیچ در پیچ و خاکی که در تابستان ها مملو از آشغال و کثافت و گرد و خاک و در زمستان ها پراز آب و لجن بود.

در زمان سلطنت رضاشاه با احداث کوچه های سنگ فرش شده و خیابان ها و بلوارهای عریض آسفالتی و نصب چراغ های برقی در معابر و ایجاد میادین بزرگ و زیبا و بنای ساختمان های مدرن و چند طبقه برای

سازمان های دولتی و موسسات خصوصی و اماکن عمومی از قبیل مغازه، فروشگاه، بیمارستان، رستوران، باشگاه، استادیوم ورزشی، پارک ها و باغ ها و محل های تفریحی و درختکاری و گلکاری در میادین و خیابان ها و بلوارها و صدها طرح عمرانی دیگر چهره شهرهای ایران کاملاً تغییر کرد و شهرها از صورت مخروبه قدیمی خارج و در زمان خود نظیر شهرهای اروپا شد، برای نگهداری و نظافت شهرها در هر شهری ادارات شهرداری تاسیس گردید، درکناره های دریای خزر که دارای زیبایی های طبیعی بود به لحاظ جلب توریست و استفاده مردم، شهرهای کوچک ساحلی با پلاژهای شنا و هتل های زیبا و محل های تفریحی و گردش زیادی حادث شد.

تمام بناها و آثار باستانی و تاریخی مخصوصاً تخت جمشید که در اثر بی توجهی روبه ویرانی نهاده بودند مرمت و بازسازی شدند، برای بزرگداشت دانشمندان و نویسندگان و شعرا و بزرگان و شاهان ایران از قبیل بوعلی سینا، سعدی، حافظ، فردوسی، خیام، و نادرشاه و غیره به طرز آبرومند و زیبا آرامگاه و بناهای یادبود حادث گردید.

دادگستری

طبق روال بسیار قدیمی، بدون وجود ضوابط و قوانین به دعوی و شکایات مردم از طرف حکام و آخوندها و بر مبنای اصول عرفی و شرعی در دارالحکومه و یا محاکم شرع رسیدگی میشد، یعنی در هر موردی هر حکام و یا آخوندی بنابه میل و سلیقه خود رأی صادر میکرد. و چون به اصطلاح شریعت اسلام مبنای داوری بود بنابراین بدون در نظر گرفتن

حقوق انسان ها بایک ایرانی مسیحی و یازرتشتی و یایهودی هم طبق قوانین و شریعت اسلام رفتار میشد!! (کاری که جمهوری اسلامی بعد از نیم قرن مجدداً متداول کرد که نمونه های وحشیانه و غیرانسانی آن شلاق زدن، دست بردن و سنگسار کردن و غیره است!!).

در دوران سلطنت رضاشاه هیئتی مرکب از افراد تحصیل کرده و حقوقدان به ریاست علی اکبر داور تشکیل و با استخدام چند قاضی و حقوقدان و مشاوران کشورهای فرانسه و بلژیک اقدام به تهیه قوانین مدنی و جزائی و جنائی بر مبنای حفظ حقوق فردی و اجتماعی و برابری همه افراد ایرانی در برابر قانون بدون در نظر گرفتن اختلاف مذهب و یا اختلاف طبقه اجتماعی گردید، و تمام محاکم شرع تعطیل و دادگستری با قوانین جدید دایر شد، با تأسیس دانشکده حقوق افراد تحصیل کرده به عنوان قاضی و وکیل عهده دار امور قضائی شدند، و همچنین امور مربوط به ازدواج و طلاق و صدور اسناد مالکیت و غیره که در دست آخوندها بود، با تشکیل دفتر رسمی اسناد ازدواج و طلاق با مدیریت افراد تحصیل کرده تحت نظر وزارت دادگستری تشکیل گردید.

یکی از بزرگترین کار حقوقی که در زمان سلطنت رضاشاه در جهت حفظ حقوق همه ملت ایران انجام شد لغو حق قرون وسطائی کنسولی (کاپیتولاسیون) دول خارجی بود.

بجا است که بخاطر خدمات ارزنده ای که علی اکبر داور در تأسیس دادگستری انجام داده به نیکی و با احترام از او یاد بشود.

صنایع و معادن

قبل از زمامداری رضاشاه جز تأسیسات شرکت نفت، واحدهای صنعتی که بشود آن‌ها را کارخانجات تولیدی و صنعتی نامید وجود نداشت، ولی طی مدت زمامداری رضاشاه ایران از یک کشور عقب مانده غیر صنعتی به یک کشور پیشرفته نیمه صنعتی تبدیل گردید، با احداث کارخانجات مختلف بیشتر احتیاجات کشور و مواد مصرفی مردم در داخل کشور تولید می‌شد، بطور مثال به اسامی بعضی از این واحدهای صنعتی و کارخانجات بشرح زیر اشاره می‌شود:

قندسازی، پنبه پاک کنی و نخ ریزی، پارچه بافی، برنج پاک کنی، گونی بافی، چرم سازی، دارو و سرم سازی، مواد شیمیایی و صابون و رنگ سازی، کبریت سازی، توتون و تنباکو و سیگار سازی، کاغذ و مقوا و کارتن سازی، شیشه و بلور سازی، سنگبری و سیمان سازی، ذوب فلزات و آلیاژ سازی، چوببری و تخته سازی، کارخانجات تولید برق، پاک کردن و بسته بندی خشکبار، قالب بافی، خشک کردن و تهیه چای، روغن کشی، کنسرو و کمپوت سازی و ده ها طرح دیگر.

بطوری که در قبل ذکر گردید رضاشاه اقدام به اجرای سه طرح بسیار بزرگ صنعتی کرده بود که عبارت بودند از کارخانه هواپیما سازی، تانک و خودرو سازی، ذوب آهن که مقدمات هر سه طرح آماده و قسمت زیادی از کارهای ساختمانی آن طرح هاتمام و تعدادی از ماشین آلات نیز رسیده و در حال نصب بود، متأسفانه با شروع جنگ جهانی دوم خیلی از ماشین آلات در راه از بین رفت و با کناره گیری رضاشاه از سلطنت اجرای

هرسه طرح متوقف شد .

علاوه بر احداث کارخانجات و واحدهای صنعتی اقدام به استخراج مواد معدنی برای مصارف داخلی و صدوره خارج شد از قبیل :
ذغال سنگ ، سنگ مرمر و تراورتن ، گوگرد ، مس ، سرب ، سنگ آهن
و غیره .

در بدو شروع فعالیت های صنعتی به ناچار تعداد زیادی تکنسین
و مهندس خارجی مخصوصاً آلمانی امور صنعتی و کارخانجات را اداره می
کردند ، ولی باتاسیس مراکز آموزش فنی و ایجاد هنرستان های صنعتی
و هنر سرای عالی و دانشکده فنی و اعزام دانشجویه خارج از کشور برای
تحصیل در رشته های مختلف بتدریج متخصصین و مهندسین ایرانی جای
خارجی ها را گرفتند .

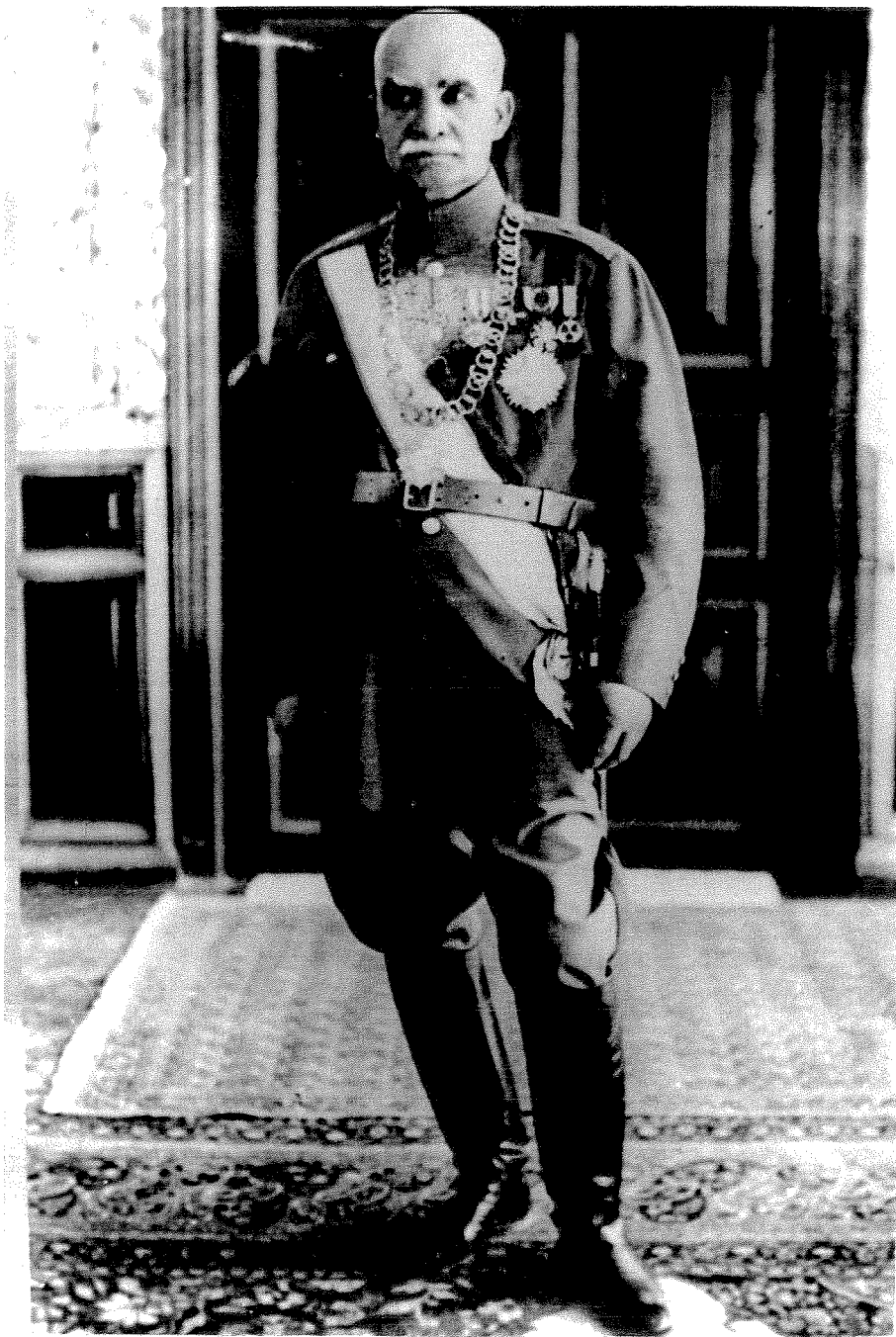
کشاورزی

پایه پای پیشرفت های صنعتی ، اجرای برنامه های توسعه
کشاورزی و دامداری هم به مورد اجرا گذاشته شد و بتدریج کشاورزی عقب
مانده و قدیمی و سنتی تبدیل به کشاورزی با اصول صحیح و در بعضی
نقاط مکانیزه گردید ، البته به علت وسعت مملکت و کثرت روستاها
و مدت کوتاه این تغییر وضعیت درهمه جا عملی نشد ، ولی با اجرای
چنین برنامه هائی در خیلی از مناطق ایران کارهای مهمی انجام و نتایج
خوبی بدست آمد ، با احداث بندها و مهار کردن آب رودخانه ها و ایجاد
کانال ها و شبکه های آبیاری و استفاده از زمین های بایر سطح کشاورزی

در تمام ایران مخصوصاً در استان های خراسان، گرگان، مازندران، گیلان، آذربایجان، کردستان و کرمانشاه و اطراف تهران چندین برابر افزایش یافت، با استخدام متخصصین خارجی و خرید ماشین آلات کشاورزی، تولیدات و محصولات کشاورزی بیشتر و بهتر گردید، با ایجاد صنایع وابسته به کشاورزی از قبیل برنج کوبی، کنف سازی، پنبه پاک کنی و نخ ریزی و بافندگی، خشکبار و کشمش، نیشکرو قند، روغن کشی، لبنیات سازی، کنسرو و کمپوت و آب میوه و شراب سازی، توتون و تنباکو و سیگار سازی و ده هامورد دیگر علاوه بر تامین مصارف داخلی به علت مرغوبیت محصولات کشاورزی و پاک و جعبه بسته بندی بودن آن ها همه ساله مقادیر زیادی فرآورده های کشاورزی به کشورهای خارجی مخصوصاً به آلمان صادر میگردید.

با ایجاد دانشکده های کشاورزی، دامپروری و دام پزشکی و سازمان های مختلف از قبیل حفظ جنگل ها و حیوانات و پرندگان، پرورش و صید ماهی، دامداری، اصلاح بذر، احداث مزارع نمونه و باغ های مرکبات و غیره اقدامات فوق العاده مهمی به عمل آمد بطوری که در اندک مدتی هزاران هکتار زمین زیر کشت رفت و مزارع وسیع گندم و غلات، چغندر قند، پنبه، توتون، کنف، برنج، مرکبات در سطح مملکت به وجود آمد و از این طریق ضمن تامین احتیاجات کشور و ایجاد کار و بهبود وضع کشاورزان همه ساله مقادیر معتنا بهی محصولات کشاورزی به کشورهای خارج صادر و به درآمد کشور افزوده میشد.

با تشکیل سازمان شیلات در مورد پرورش و صید ماهی و تهیه خاویار و همچنین باتریت کرم ابریشم و تولید ابریشم و تهیه پارچه های ابریشمی و صدور محصولات به خارج مبالغ زیادی عاید کشور گردید.



رضاشاه پهلوی (بین سال های ۱۳۱۸ - ۱۳۲۰)



رضاشاه پهلوی ساعت رسیدن قطار به ایستگاه تهران را کنترل می کند

(بیست فروردین سال ۱۳۱۷)

راه سازی

یکی از عوامل بسیار مهم در امر ایجاد امنیت و توسعه صنعت و کشاورزی همانا عبارت بود از احداث راه ها، طی دوران سلطنت رضاشاه هزاران کیلومتر راه های اصلی و شوسه بین شهرها و راه های فرعی بین قصبات و دهات کشیده شد و در ظرف چند سال راه های خاکی مال روتبديل به جاده های عریض و طویل اتوموبیل روگردید، بین شهرها به عوض کاروان و کالسکه و گاری واسب و شتر، اتوموبیل های سواری و باری و اتوبوس بکار افتاد.

یکی از کارهای مهم و با ارزش رضاشاه احداث راه آهن سرتاسری است که بندر شاهپور در خلیج فارس را به بندر شاه در دریای خزر وصل کرد، اعتبار اجرای این طرح بزرگ بدون دریافت وام از خارج، با تعیین مالیات برق و نود چای و شکرو همت تمام مردم ایران تامین گردید. (برنامه ریزی و اجرای یک چنین طرح عظیم مربوط به شخصی است که مخالفان و معترضان اجرای طرح را غلط و یا غیر اقتصادی و یا بدستوران کلیس هامیدانند!)، با احداث بنادری در خلیج فارس، از قبیل بندر عباس، بوشهر، چاه بهار، شاهپور، معشور، خرمشهر و آبادان و بنادری در دریای خزر از قبیل غازیان، پهلوی، شهنسوار، نوشهر، شاه و محمودآباد و ساختن اسکله ها و باراندازها و انبارها و تعمیرگاه های کشتی و بکار انداختن کشتی های باری و دایر کردن خطوط کشتی رانی مبادلات بازرگانی و واردات و صادرات کشور به میزان چشمگیری افزایش یافت.

بهداشت و پزشکی

با تاسیس دانشکده های پزشکی و دندان پزشکی و داروسازی و تربیت دکتر و متخصص و دایرشدن آموزشگاه های پرستاری و بهیاری و احداث صدها بیمارستان و درمانگاه در سطح کشور، اقدامات وسیعی در جهت بهداشت و درمان و سلامت مردم به عمل آمد.

قبل از مامداری رضاشاه به علت عدم وجود دکتر و دارو و مراکز بهداشتی، امراض مختلف و واگیر باعث مرگ و میر زیاد میشد، و بعضی امراض از قبیل کچلی، تراخم، تب نوبه، مالاریا شایع ترین امراضی بودند که بیش از نیمی از مردم ایران به آن امراض مبتلا بودند، با ایجاد سرم و داروسازی حصارک و افزایش تعداد پزشک و مراکز درمانی و وارد کردن انواع داروها و سرم ها از خارج، در ریشه کن کردن امراض همه گیر و موداوی بیماران اقدامات فوق العاده ای به عمل آمد.

تشکیل وزارتخانه ها و سازمان های دولتی

با دگرگونی و پیشرفت در امور اقتصادی و صنعتی و نظامی و سیاسی و اجتماعی و ازدیاد ارتباط با کشورهای خارج، قوانین و مقررات ناقص و قدیمی سازمان های دولتی جوابگوی نیاز و احتیاجات کشور نبود، لذا بایه ره گیری از اصول و روش متداول در کشورهای پیشرفته، وزارتخانه ها و سازمان های دولتی با طرح تشکیلات تازه و قوانین و مقررات جدید دایر گردید.

اصلاحات و رفورم های اجتماعی

عقب ماندگی ایران از کشورهای پیشرفته تنهادرزمینه های اقتصادی وفرهنگی ونظامی وصنعتی نبود، بلکه درخیلی مسائل وموارداجتماعی هم عقب ماندگی ونواقصی وجودداشت، بنابراین رضاشاه می خواست با ایجادنظام اجتماعی نوین، روش واصول وعادات قدیمی که منطبق باشرایط زمان نبودمتروک شده وایران راازهرلحاظ همپای کشورهای مترقی ومتمدن بنماید، لذاچنداقدام اساسی به شرح زیررابمورداجرا درآورد:

۱ - باکشف حجاب نیمی ازنفوس مملکت را که محروم ازمزایا وحقوق اجتماعی ودرکنج خانه هامانده بودند وارداجتماع کرد، زن هابابدست آوردن آزادی وامکان تحصیل وکار دست به فعالیت های اجتماعی زدند. اهمیت وعظمت انجام چنین کاری وقتی محسوس ومعلوم میشود که جامعه بی سوادوعقب مانده آن روزایران وقدرت ونفوذ طبقه ریاکاروشیادآخوند رادرنظر بگیریم!، انجام چنین امر مهم علاوه برروشنفکری وروشن بینی مستلزم قدرت وشهامت فوق العاده ای بوده، خوشبختانه رضاشاه باتمام اشکالات وخطرات زنجیراسارت وحقارت را ازدست وپای بانوان ایران گشودوچندین بلوا وشورش را هم که ازطرف آخوندهادرتهران وشهرستان هابه وجودآمده بود بشدت منکوب کرد وعده ای ازآخوندها رازندانی ویاتبعیدنمود.

بعدازگذشت تقریباً نیم قرن ازمزمان کشف حجاب، باروی کارآمدن حکومت واپسگرای جمهوری اسلامی متجاوزازربع قرن است که باتمام خشونت وشدت تلاش برای گرفتن حق آزادی از زنان ایران

رامیکند، ولی جامعه زنان ایران باتمام قدرت خودبرای حفظ حقوق و آزادی خود که هفتادسال قبل بدست آورده بود همچنان سرسختانه ایستادگی میکند .

۲ - وضع ظاهری مردم باپوشیدن لباس های عجیب و غریب و قدیمی از قبیل عبا ولباده وچادر وچاقچور، و گذاشتن عمامه وکلاه نمدی و دستتاریه سرمشابه مردم کاملاًعقب مانده امروزی در بعضی کشورهای افریقائی و آسیائی بود، بامنسوخ کردن پوشیدن آن نوع لباس ها و متداول کردن لباس به اصطلاح فورم فرنگی، قیافه ظاهر مردم آراسته تر و مطابق شکل و ظاهر ملل کشورهای مترقی شد .

۳ - طی چند قرن، مخصوصاً ازدوران سلسله قاجاریه به بعد، طبقه شیادوریاکاریه نام آخوندو روحانی بالاشاعه خرافات و موهومات، قدرت فوق العاده بدست آورده و در تمام شئون مملکت دخالت میکردند، و شاید بتوان گفت که وجود و اعمال این طبقه صددرد باعث بدبختی و عقب ماندگی ملت ایران شده بود، دردوران زمامداری رضاشاه از داخل مذهب باحکومت و سیاست بشدت جلوگیری به عمل آمد، بدین ترتیب اختیاراتی را که روحانیون طی سالیان دراز به دست آورده و در امور مملکتی به عناوین مختلف دخالت میکردند ممنوع گردید، مثلاً در جهت اصلاح وضع دادگستری و اجرای صحیح قوانین و اصول قضائی، همانطوری که در قبل اشاره شد کلیه محاکم شرع و دفترخانه های ثبت و صدور اسناد مالکیت و ازدواج و طلاق که قبلاً در دست آخوندها بود منحل و به جای آن ها دادگاه ها و دفاتر رسمی تشکیل شد و کارها به دست افراد تحصیل کرده و مسئول سپرده شد . .

یکی از اعمال زشت و خرافی عبارت بود از به راه انداختن دسته

های مسخره به نام عزاداری و به سروسینه زدن و پوست بدن را باسنجاق و میله سوراخ کردن و سر را با قمه شکافتن!! در دوران سلطنت رضاشاه بکلی از این اعمال وحشیانه جلوگیری به عمل آمد، یکی دیگر از کارهای رایج و مذموم عبارت بود از متحصن شدن در خانه مجتهدها و یاد خیل و ست نشستن در اماکن مقدس، یعنی اگر شخصی هر خطائی مرتکب میگردد، حتی قتل و در خانه مجتهدی متحصن میشود آن مجتهد او را می بخشد! (البته با گرفتن حق و حساب!!) هیچ کس نمی توانست مزاحم آن شخص بشود!، از این چنین اعمال قرون وسطائی جلوگیری به عمل آمد.

رضاشاه با این امر که شخصی و یا گروهی دارای اعتقادات مذهبی باشند مخالفتی نداشت، ولی از اینکه عده ای بخواهند باریا و تزویر و اشاعه خرافات و موهومات، در جهت منافع خود جامعه را آلوده و منحرف و از پیشرفت و ترقی مردم جلوگیری کنند، نه تنها مخالف بود بلکه بشدت متفربود، چون اکثریت قریب به اتفاق این طبقه فاقد سواد درست بودند، رضاشاه با تأسیس دانشکده معقول و منقول این طبقه را مجبور کرده بود که حتماً با سواد شده و با حقایق و واقعیت ها آشنا بشوند.

۴ - متأسفانه به علت تعلیمات و تلقینات ۱۴۰۰ ساله و با قدرت گرفتن طبقه ملا و آخوند، در جهت حفظ منافع خود تا آنجا که میتوانستند در مورد تضعیف حقوق و آزادی افراد اقلیت های مذهبی کوتاهی نمی کردند، زرتشتیان را که اصیل ترین ایرانی و یکتاپرست بودند، بنام آتش پرست و مجوس میخواندند، مسیحی و یهودی را بنام غیر مسلمان و کافرون جَس میدانستند، چنان در حفظ چنین افکار پلید مصر بودند که این اقوام

را مجبور کرده بودند در محله های مشخص و محدود ویدورا زمحل سکونت مسلمانان ساکن بشوند!، و یاد روزهای عزاداری و بارانی حق بیرون آمدن از خانه را نداشتند!، همه نوع ناحقی و بیعدالتی را در مورد پیروان مذاهب دیگر روا میداشتند.

در دوران سلطنت رضاشاه پیروان مذاهب دیگر با حفظ مذهب و سنن خود با آزادی کامل در مقابل قوانین و داشتن حق تاسیس معبد و کلیسا و کتابخانه و باشگاه و مدرسه و نشر روزنامه و مجله و کتاب به زبان قومی خود و به عنوان یک ایرانی متساوی الحقوق با سایر ایرانی ها شناخته شده و در کلیه امور فرهنگی و علمی و صنعتی و اقتصادی و اجتماعی دوش بدوش سایر هموطنان خود در ساختن ایران نوین کوشیدند.

۵ - رضاشاه نسبت به حفظ آبرو و حیثیت ایران و ایرانی در مقابل خارجی ها بشدت اهمیت قائل بود، به همین علت نمایندگانی که از طرف دولت ایران مأمور خدمت در کشورهای خارج میشدند، پاهیت ها و افرادی که برای شرکت در جلسات و کنفرانس ها به کشورهای دیگر اعزام می گردیدند، سعی میشد که از بهترین و ورزیده ترین و باشخصیت ترین افراد باشند، در این باره ذکر یک مورد بجا است:

غفار جلال وزیر مختار ایران در امریکابه علت تخلف در رانندگی از طرف پلیس امریکا توقیف میشود، چون مدرکی دال بر دیپلمات بودن به همراه نداشته مدتی در اداره پلیس بازداشت میشود، بعد از مذاکره سفارت ایران با اداره پلیس وزیر مختار آزاد میشود، وقتی رضاشاه از جریان مطلع میگردد بشدت به دولت امریکا اعتراض میکند و خواهان عذرخواهی از دولت ایران میشود، دولت امریکا عمل پلیس را قانونی و موجه دانسته حاضر به عذرخواهی نمی شود، با احضار وزیر مختار ایران عملاً رابطه

سیاسی ایران و امریکا قطع می‌گردد، موضوع بجای باریک می کشد و مورد درکنگره امریکا و روزنامه هاهم مطرح میشود، بالاخره وزارت امور خارجه امریکا رسماً از ایران معذرت خواهی کرده و مجدداً روابط برقرار می‌گردد.

۶ - رضاشاه به مسئله ناسیونالیسم و ملی گرایی اهمیت فوق العاده ای قائل بود، انتخاب نام پهلوی صرفاً ناشی از روحیه و اعتقاد ناسیونالیستی او بود، همیشه اصرار می ورزید که کشورهای خارجی ایران را به نام پرس ویا پرشیا که معرف بخشی از ایران باستان بودند نامند، بلکه به نام ایران که دارای ریشه آریائی و معرف ایران بزرگ و باستانی بودند نامیده شود.

جنگ دوم جهانی و اثرات آن در وضعیت ایران

باعقد قرارداد نظامی و سیاسی و عدم تعرض بین آلمان و شوروی
جنگ دوم جهانی در تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۱۸ خورشیدی برابر با ۳
سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی با حمله آلمان و شوروی به لهستان شروع گردید،
دول فرانسه و انگلیس به طرفداری از لهستان با قطع رابطه سیاسی به
آلمان اعلان جنگ دادند، آلمان با حمله به خاک فرانسه و تصرف آن
کشور، کشورهای اتریش و هلند و بلژیک و دانمارک را هم متصرف شد، و
بائیدید گرفته قرارداد عدم تعرض با شوروی در تاریخ اول تیرماه
۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ میلادی خاک شوروی
را مورد حمله قرارداد، در تاریخ ۲۱ تیر ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۱۲ ژوئیه
۱۹۴۱ میلادی انگلیس و فرانسه و شوروی به نام متفقین قرارداد همکاری
و جنگ علیه آلمان را امضاء کردند، آلمان و ژاپون و ایتالیا هم در تاریخ ۵
مهر ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱ میلادی اقدام به
عقد قرارداد همکاری به نام متحدین را کردند، با شروع جنگ رضاشاه
با واقع بینی و دوراندیشی اعلام بیطرفی کرد، ولی با وجود اعلام بیطرفی
روز سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۲۵ اوت ۱۹۴۱ میلادی ارتش
انگلیس از جنوب و غرب و ارتش شوروی از شمال، ایران را مورد تهاجم
و تصرف قرار دادند،

با توجه به محدودیت هایی که در دوران سلطنت رضاشاه برای
سلطه و استفاده جوئی ها و دخالت در امور داخلی ایران برای انگلستان
ایجاد شده بود، طبعاً روابط بین کشور چندان دوستانه نبود، و مخصوصاً
روابط بسیار نزدیک بین ایران و آلمان باعث ناراحتی و نگرانی انگلستان

شده بود، سرریدربولاردسفیرانگلیس درایران هم که ازرضاشاه دلخوشی نداشت درتشدیدسردی روابط بین انگلیس وایران موثربوده، وموردی که بیشترباعث ناراحتی انگلستان شد، عبارت ازاین بود، همانطورکه درقبل اشاره شدانگلستان به هرطریق که ممکن بودازپرداخت حق ایران ازبابت درآمدنفث خودداری میکرد، باشروع جنگ دوم جهانی وحمله آلمان به انگلستان، انگلستان ازهرلحاظ مخصوصاً اقتصادی درمضیقه وتحت فشارقرارگرفته بود، رضاشاه ازانگلستان مصرأخواست که حق تثبیت شده ایران را از۷۵۰ هزارلیره به ۴ میلیون لیره درسال افزایش دهد، انگلستان با اکراه واجباراین امرراقبول کرد.

یادداشت ها وگزارشات سرریدربولارد کاملاًشان میدهدکه انگلستان به علت کینه ای که ازرضاشاه داشته از مدت هاقبل برای انتقامجوئی ازرضاشاه درصددبرانداختن رضاشاه بوده، با شروع جنگ واتحادباشوری چنین موقعیتی برای انگلستان ایجادشد.

سوم شهر یورسال ۱۳۲۰ خورشیدی

انگلستان به سه علت شدیداً مخالف رضاشاه و ادامه سلطنت

اویود:

۱ - رضاشاه برای جلوگیری از نفوذ دوهمسایه متجاوز روس و انگلیس که ازهردویشدت متفرودریبی یافتن یک دوست و متحد بعنوان نیروی سومی بود که بتواند با وجود آن نیرو خطر تجاوز دشمن دیرینه را خنثی بکند، همانطوری که شرحش گذشت در زمان جنگ اول جهانی سعی کرده دوستی و حمایت دولت آلمان را جلب کند، به علت شکست آلمان در جنگ در این مورد توفیقی بدست نیاورد، بعد از جنگ اول جهانی که آمریکا بعنوان یک قدرت بزرگ وارد عرصه سیاسی و نظامی و اقتصادی جهان شده بود، رضاشاه بعد از کودتا در زمان نخست وزیری قوام السلطنه و نخست وزیری خودش خیلی سعی کرده با شریک کردن آمریکا در استخراج نفت شمال ایران بلکه بتواند آمریکا را به نحوی به عنوان دوست و شریک در مورد مسائل ایران ذینفع و ذیعلاقه بکند، در این مورد هم موفق نشد.

وقتی چند سال بعد از جنگ اول جهانی مجدداً آلمان با قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی به رقابت با کشورهای اروپائی مخصوصاً انگلیس و شوروی و فرانسه وارد میدان مبارزه شده بود، رضاشاه موقع را برای جلب دوستی و حمایت آلمان از ایران را مناسب تشخیص داد و اقدام به برقراری روابط بسیار نزدیک در زمینه های اقتصادی و سیاسی و نظامی نمود، توسعه روز افزون فعالیت و همکاری آلمان با ایران نه تنها باعث کاهش امتیازات و منافع و نفوذ چندین قرن انگلیس در ایران شده

بود، بلکه انگلستان رانگران این موضوع کرده بود که احتمال دارد که رضاشاه در جنگ هم اقدام به اتحادیاهمکاری با آلمان علیه متفقین بکند.

۲ - با توسعه جنگ و نزدیک شدن جبهه جنگ به ایران، حفاظت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و هندوستان، مخصوصاً منابع نفتی ایران و پالایشگاه آبادان که آن موقع بعد از آمریکا و شوروی سومین منابع تولید نفت در جهان بود، برای انگلستان جنبه حیاتی داشت.

۳ - برای کمک رسانی به شوروی که بتواند در مقابل آلمان ایستادگی کند، تصرف ایران و استفاده از راه های ایران ضروری بود.

باتوجه به مراتب فوق و توافق بین انگلستان و شوروی در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۱۹ جولای ۱۹۴۱ میلادی، هردو دولت یادداشتی تسلیم دولت ایران کرده و خواستار اخراج اتباع آلمانی از ایران شدند، دولت ایران در رد جواب یادداشت اظهار نمود که اتباع آلمانی در ایران مشغول انجام خدمات فنی هستند، و همه فعالیت آن ها تحت نظر مقامات امنیتی ایران است، و هیچگونه عملی برخلاف قوانین ایران انجام نمیدهند، مضافاً اینکه ایران با حفظ بی طرفی اجازه هیچ نوع فعالیتی را که مغایر اصول بیطرفی باشد به هیچ یک از اتباع خارجی نمی دهد، و با اشاره به ارقام زیر اظهار شده بود که اتباع آلمان در ایران کمتر از ۱۴ درصد اتباع بیگانه را تشکیل می دهند:

اتباع انگلیس ۲۵۹۱ نفر (اکثراً کارکنان شرکت نفت) - آلمان ۶۹۴ نفر - شوروی ۲۲۱ نفر - ایتالیا ۲۱۲ نفر - فرانسه ۲۰۷ نفر - چک اسلوواکی - ۱۸۵ نفر - یوگسلاوی ۱۴۱ نفر - آمریکا ۹۶ نفر - سوئیس ۶۷ نفر - ژاپن ۵۹ نفر - سایر کشورها ۲۷۸ نفر.

بعدازرد و بدل شدن یادداشت ها رادیو بی . بی . سی . لندن و جراید انگلستان شروع به انتقاد از رضاشاه و تشویق مردم ایران برای براندازی او نمود و وجود بیش از سه هزار نفر! آلمانی در ایران را خطر بزرگی برای صلح جهانی دانست!!، همزمان با گفتار بی . بی . سی . لندن رادیو مسکو هم دادن شعارهایی علیه رضاشاه را آغاز کرد، دودشمن دیرینه ایران علیه رضاشاه و ایران متحد شده بودند .

در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۲۰ خورشیدی دو دولت شوروی و انگلیس یادداشت دوم را ارسال و جواب ایران را دوستانه و قانع کننده ندانستند، دولت ایران در جواب یادداشت دوم اظهار نموده بود که اکثر اتباع آلمانی را از ایران اخراج کرده و بقیه هم بزودی خارج خواهند شد .

باتوجه به اعزام نیروهای انگلیس به مرزهای غربی ایران و بصره و تمرکز نیروهای شوروی در مرزهای شمالی، رضاشاه خطر جدی را حس کرد و با تماس با دولت امریکا از آن دولت خواست که در حفظ بی طرفی ایران و رفع سوء ظن همسایگان ایران، به ایران کمک کند .

متأسفانه در این موقع سفیر انگلیس در ایران شخصی بود به نام سرریدربولارد، این شخص یک انگلیسی تربیت یافته مکتب استعماری انگلستان و یک فرد متفرعن بدنه‌ادی بود (برخلاف سرپرسی لورن)، اونه تنها بار رضاشاه دارای میانه خوبی نبود، بلکه در جهت منافع انگلستان هر نوع اجحاف و تضییع حق و تجاوز در مورد ملی مثل ایران را روا می دانست، با ارسال گزارشات علیه ایران باعث تیرگی روابط ایران و انگلیس شده بود، بنابراین با همکاری اسمیرنوف سفیر شوروی در ایران طرح تصرف ایران و براندازی رضاشاه را ریختند، با ایجاد شدن چنین

مقدماتی ساعت یک بعدازنیمه شب روز سوم شهریور ۱۳۲۰ قوای انگلیس از غرب و جنوب ایران بدون اعلام جنگ با حمله غافلگیرانه و انهدام نیروی دریائی ایران، و قوای شوروی بامباران شهرهای شمالی و اردایران شدند و ساعت پنج صبح بولارد و اسمیرنوف به خانه رجبعلی منصور نخست وزیر رفته و ورود ارتش های خود به خاک ایران را اطلاع دادند!!، منصور مراتب رابه اطلاع رضاشاه رسانید، رضاشاه بلافاصله با جواد عامری معاون وزارت امور خارجه (آن موقع مظفر اعلم وزیر امور خارجه بیماروستری بوده) تماس می گیرد و به اود دستور می دهد که سفراء شوروی و انگلیس را برای مذاکره به دربار دعوت کند، رضاشاه علت چنین عمل خصمانه را جویامی شود، هردو سفیر با اشاره به یادداشت های قبلی دول شوروی و انگلیس اظهار میدارند که به علت وجود اتباع آلمانی و به خطرافتادن منافع دودولت شوروی و انگلیس، آن ها مجبوره انجام چنین کاری شده اند، رضاشاه می گوید اتباع آلمانی که از ایران اخراج شده اند، اگر نظر دول شوروی و انگلیس همکاری و ایجاد تسهیلات برای متفقین میباشد آن هم با مذاکره قابل حل است، و من برای جلوگیری از بروز هر نوع برخورد بین ارتش ایران و قوای متفقین دستور ترک مخاصمه را خواهم داد، هردو سفیر اظهار میدارند که مجازنه تصمیم گیری و انجام کاری نیستیم و نظراً علیحضرت رابه اطلاع دولت های خود خواهیم رسانید، جواد عامری که در آن جلسه حضور داشته گفته که سفیر شوروی مطابق معمول و دیدارهای قبلی با رعایت تشریفات و نهایت احترام و متانت بارضاشاه صحبت میکرد، ولی بولارد بانهایت بی اعتنائی و حتی بابی ادبی بارضاشاه برخورد نمود.

رضاشاه بعداً سفیر امریکا را خواسته و از او می خواهد که به دولت

خود فوراً اطلاع بدهد تا به هر طریقی که ممکن است از پیشروی قوای شوروی وانگلیس جلوگیری بشود و خودش هم در همین زمینه تلگرافی به روزولت رئیس جمهور امریکامی فرستد، ولی ظاهراً مثل اینکه انگلستان موافقت امریکارادرحمله به ایران قبلاً گرفته بوده، یعنی به اصطلاح کارازکار گذشته بود.

به لحاظ ثبت در تاریخ به دوموضوع کاملاً مهم واساسی درمورد حمله شوروی وانگلیس به ایران اشاره میشود:

۱ - زمان حمله متفقین به ایران محمداً ساعدسفیر ایران درمسکو بود، او با آشنائی و تسلط به زبان روسی ارتباط بسیار خوب و نزدیکی بادلتمردان شوروی داشته، چندماه قبل ازحمله متفقین به ایران ساعدمتوجه شده بود که دولت شوروی بشدت ازایران ناراضی است واحتمال خطر حمله شوروی به ایران را به رجبعلی منصورنخست وزیر و همچنین به دوستش علی اصغر سهیلی وزیر کشور اطلاع میدهد، ساعد در خاطراتش نوشته که بعد هامتوجه شدم که خبریه این مهمی به اطلاع رضاشاه نرسیده بود، شاید اگر رضاشاه بموقع وقوع خطر رami فهمید احتمالاً باتوسل به امریکامی توانست از بروز فاجعه وتصرف ایران جلوگیری بکند، سکوت منصور و سهیلی درباره چنین موضوع مهم برای مورخین سؤال برانگیز است.

۲ - سال ها بعد از واقعه شهریور ۱۳۲۰ از طرف بعضی از دولتمردان و یاعده ای که از حوادث و اتفاقات آن زمان اطلاعاتی داشتند مطالبی بصورت نوشته و کتاب یا خاطره و یادداشت منتشر شد، از جمله شخصی به نام اکبر مظفری سرهنگ بازنشسته خاطرات خود را در مجله خواندنیها منتشر نمود و چنین نوشته بود:

«من درسوم شهریوربادرجه سرگردی رئیس دفترسرلشگراحمدنخجوان کفیل وزارت جنگ بودم، روزششم شهریورازسفارت انگلیس تلفن شدوگفتندسفیرمی خواهدباتیمسارنخجوان صحبت بکند، مراتب رابه اطلاع تیمساررسانیدم، ازمذاکرات اطلاعی ندارم ولی تقریباًبعدازنیم ساعت سرتیپ علی ریاضی به دفترتیمسارنخجوان آمدهودونفربه اتفاق اذدفترخارج شدندوبعدازچندساعت مراجعت کردند، تیمسارنخجوان به من دستوردادکه تلفنی به چندنفرازامراء ارتش که عضوشورای عالی نظام بودنداطلاع بدهم که برای شرکت درجلسه شورابه دفترایشان بیایند، شوراتشکیل گردید، ازمذاکرات وتصمیماتی که درآن جلسه خصوصی گرفته شد،مطلع نیستم، ولی اذدستوراتی که به پادگان های ارتش برای مرخص کردن سربازهاصادرگردیدبطورحتم میدانم که سرلشگراحمدنخجوان وسرتیپ علی ریاضی بعدازملاقات باسفیر انگلیس تصمیم به انحلال ارتش گرفتند»

درتائیدنظرسرهنگ مظفری بجا است که دراین موردبه نوشته سناتورحسین دها که خاطرات خودرادرچهارجلدکتاب به نام «یادداشت های عمر» منتشرکرده اشاره ای بشود:

«سریریدبولاردکه درنظرداشت رضاشاه ازسلطنت کناربود، برگ دیگری به زمین زد، اوسرلشگراحمدنخجوان کفیل وزارت جنگ وسرتیپ علی ریاضی رابه سفارتخانه احضارکرده ازآنان می خواهدکه شورای عالی نظام راتشکیل دهندوبا انحلال ارتش موافقت کنند، شورای مزبورباحضورامرای ارتش تشکیل می شودوآنان به تصوراینکه انحلال به دستورشاه انجام می گیردزیرصورتجلسه مربوطه را امضاء می کنند، وتنهایک تن یعنی سرلشگرمحمدنخجوان (امیرموثق) ازامضاء صورتمجلس

اباء واستنکاف می ورزد، در همان ساعت دستورمرخصی سربازان صادروطی بخشنامه ای به همه استان هاوشهرستان ها ابلاغ می شود، هنگامی که رضاشاه ازانحلال ارتش آگاهی یافت، به غایت ناراحت وخشمگین شد، زیراوی مشاهده می کردکه با این عمل درطرف یک روزنتیجه زحمات بیست ساله اش برپادرفته وشیرازه ارتشی که درمذتی طولانی باتحمل مرارت های زیادنظم ونسقی بدان داده بوددریک چشم برهم زدن به دست بیگانه وآشنازهم پاشیده شده است، بخصوص هنگامی که به وی گفته می شودکه شورای عالی نظام با این انحلال موافقت کرده است به راستی تکان می خوردودستورمیدهدهمه اعضاء شورادرردربارحاضرشوند، وقتی که همه اعضای شورای عالی نظام دردربارحضورمی یابند، رضاشاه بانهایت شدت به آنان پرخاش می کند، پاگون ها (سردوشی - درجه نظامی) احمدنخجوان وعلی ریاضی رامی کندوهفت تیرمی خواهدتاهمه رابکشد، بولاردوزیرمختارانگلیس محمدرضاولیعهدراپای تلفن خواسته وبه اومیکوید، به پدرت بگوچنانچه دست به ترکیب امرای ارتش بزنندازکارخودزبان خواهددید، (معلوم نیست آقای سفیربه چه وسیله ازاحضارشورای عالی نظام باخبرشده؟! - ازنویسنده)، ولیعهدبی درنگ مطلب رابه گوش شاه می رساند، شاه که بی نهایت آزرده وپیشانشحال وناراحت است، فریادمی زند «فعلاً این پدرسوخته هارادراطاقی زندانی کنیدتابعداًبه کارشان برسم» آنگاه سرلشگرمحمد نخجوان راخواسته به وی میگوید دیدی این بی شرف هاچگونه ارتش رامنحل کردند؟».

درفاجه سال ۱۳۵۷ تاریخ تکرارگردید، بعداز۳۷ سال سپهبدفردوست وارتشبدقره باغی با اعلام بیطرفی ارتش همان عمل رانجام دادند،

ارتش رامتلاشی وعده زیادی از افسران پاک ومیهن پرست رادست بسته تحویل خمینی خون آشام عامل انگلیس دادندا و آنها را بدست جلادان آخوندویا ماجراجویان وآدمکشان حزب توده ومجاهدین خلق نیست و نابود کنند !.

این موضوع هم قابل توجه است که احمدنخجوان وعلی ریاضی بعد از وقایع شهریور هریک به دفعات در کابینه های مختلف به سمت وزیر شرکت داشتند !!.

رضاشاه سر لشکر محمدنخجوان را به سمت ریاست ستاد ارتش وسپهبداحمد امیراحمدی را به سمت فرماندار نظامی تهران وسرتیپ عبدالعلی اعتمادمقدم را به سمت رئیس شهربانی تعیین وتاحدودی نظم برقرار میشود ، از خروج آن عده از سربازان که هنوز در سربازخانه هامانده بودند جلوگیری وعده زیادی هم که در شهرها ویا جاده هاسرگردان بودند به وسیله افراد پلیس وژاندارمری به پادگان هابرجردانیده شدند ، به این ترتیب از انحلال قطعی ارتش جلوگیری به عمل آمد .

به هر حال قوای شوروی وانگلیس بادرهم کوبیدن شهرها و متلاشی کردن ارتش ایران به سوی پایتخت پیش می آمدند ، رضاشاه باتشکیل هیئت دولت اظهار داشت که نظر انگلیس وشوروی برکناری من از سلطنت است ، ومن بخاطر حفظ استقلال ایران حاضریه کناره گیری هستم ، بعد از بحث مفصل تصمیم گرفته می شود که دولت منصوراستعفاداده ومحمدعلی فروغی به سمت نخست وزیرانتخاب بشود با انتخاب فروغی به سمت نخست وزیر اوباسفراء انگلیس وشوروی تماس گرفته وترک مخاصمه وعدم مقاومت ارتش وهمچنین آمادگی رضاشاه برای استعفا از سلطنت رامشروط به اینکه قوای شوروی

وانگلیس وارد پایتخت نشوند و دول انگلیس و شوروی سلطنت محمد رضایپهلوی ولیعهد را به رسمیت به شناسند به اطلاع سفراء میرساند.

سفراء شوروی وانگلیس خواهان انجام سه مورد زیر میشوند:

۱ - استعفا و خروج رضاشاه از ایران

۲ - عقد قرارداد اتحاد و همکاری ایران با متفقین و اعلام جنگ علیه متحذین

۳ - ایران تعهد کند که کلیه امکانات و راه های دریائی و هوائی و زمینی را برای استفاده متفقین در اختیار آن ها بگذارد

استعفای رضاشاه از سلطنت و خروج او از ایران

رضاشاه در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ میلادی بعد از ۱۶ سال سلطنت، از سلطنت کناره گیری کرد و پسرش بنام محمد رضاشاه پهلوی به سلطنت رسید.

طبق نوشته های منتشر شده، امریکا با برکناری رضاشاه از سلطنت موافقت کرده بود، ولی موافق تبعید او نبود، روس ها هم اصرار چندانی در این مورد نداشتند، ولی انگلیس بطور جدی خواهان تبعید او بود، طبق مذاکره ای که فروغی بابولارد بعمل آورد بولارد گفته بود محل اقامت به انتخاب خود رضاشاه یکی از کشورهای امریکا یا جنوبی در نظر گرفته شود، ظاهراً به لحاظ داشتن آب و هوای مناسب کشور آرژانتین در نظر گرفته شده بود، رضاشاه برای خروج از ایران در معیت خانواده خود به اصفهان رفت، موقع اقامت در اصفهان رئیس ثبت اسناد را احضار و کلیه دارائی های منقول و غیر منقول خود را به نام

محمد رضاشاه صلح می کند و در صلحنامه قید میشود که تمام اموال و املاک و دارائی های او در جهت رفاه ملت ایران صرف عمران و آبادانی کشور شود، در اینجا ذکر مطلبی با وجود این که برای ملت ایران باعث تاسف و برای مفتری ها باعث سرافکندگی است ولی برای بیان حقایق تاریخی ذکر آن لازم به نظر میرسد:

بطوریکه گفته شد قبل از واقعه شهریور ۱۳۲۰ رادیویی . بی . سی . لندن و روزنامه های انگلستان و رادیو و نشریات شوروی علیه رضاشاه حملات شدیدی را شروع کردند، با استعفای رضاشاه و خروج او از تهران این تبلیغات سوء و حملات توهین آمیز به اوج خود رسید، به این هم اکتفا نکرده اتهامات زیادی به او وارد می کردند، یکی از اتهامات این بود که «رضاشاه در چندین جامه دان اسناد سهام شرکت نفت و جواهرات سلطنتی و مبالغ زیادی پول و طلا با خود می برد !!» عده ای از افراد زیون و چاپلوس و فرصت طلب که مال و مقام خود را از یرکت سلطنت رضاشاه بدست آورده بودند و تا دیروز با تملق گوئی جلور رضاشاه تا کمربند می شدند با هو و جنجال نا جوان مردانه بلندگوی بیگانگان شدند !!،

عباسقلی گلشائیان که در آن موقع کفیل وزارت دارائی بوده در خاطرات خود که در کتابی به نام «رضاشاه کبیر در آئینه خاطرات» درج گردیده در مورد جواهرات سلطنتی چنین توضیح میدهد:

شبی در هیئت دولت من به عرض رسانیدم که اجازه بفرمایند این جواهراتی که در عمارت موزه است مابه بانک ملی و خزانه بانک منتقل کنیم، روزی که بانک ملی ایران باز شد و قرار شد که نشر اسکناس با بانک ملی باشد، بنا بود که برای اسکناس مثل همه جای دنیا یک پشتوانه هائی باشد، شصت درصد پشتوانه مادر آن زمان طلا و نقره بود، یعنی شمش

طلاهائی بود که خریده بودند در ذخیره بانک بود و الان هم در ذخیره بانک است و چهل درصد بقیه را از جواهرات سلطنتی در نظر گرفته بودند، به این مناسبت شاید به جاهم بود این ها که پشتوانه اسکناس بانک است به بانک برود، اعلیحضرت فقید هم با این نظر موافقت فرمودند، من هم فردا صبح به وزارت دارائی که رفتم با مرحوم امیراعظم عضدی که معاون وزارت مالیه بود و آقای جم که وزیر دربار بود تماس گرفتم و قرار شد که با حضور صندوقدار باشی بروند این جواهرات را دانه دانه از صندوق ها مطابق آن دفتری که زمان تحویل از محمدعلی شاه داشتند (محمدعلی شاه وقتی به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد قسمتی از جواهرات را با خود برده بود که با مکلفاتی هیئت مدیره دولت موقت آن زمان موفق به پس گرفتن جواهرات شد - توضیح از نویسنده) تحویل بگیرند و در دفتر وارد بکنند و بعد از پلمپ کردن صندوق ها با اسکورت مخصوص به بانک ملی ببرند، مرحوم فرزین هم که در آن موقع رئیس بانک ملی بود با حضور معاونین بانک این ها را آنجا تحویل بگیرد و تمام را در خزانه جواهرات بگذارند، این عمل تقریباً دو روز تمام طول کشید و تمام این جواهرات را مطابق صورتی که قبلاً بود عیناً بازو دو مرتبه با تحویل و تحوّل به بانک ملی داده شد و یک صورت از آن راهم آوردند به بیوتات دادند و یک نسخه هم در وزارت مالیه موجود است، البته به نظر من این یک اقدامی بود که بسیار بسیار جا، چون در هر صورت می بایستی این میشد، بعد هم که گزارش را به اعلیحضرت فقید دادم بسیار هم خوشنود شدند که این عمل واقع شده است، چند روزی که از این واقعه گذشت یعنی مصادف شد با موقعی که اعلیحضرت فقید ایران را می خواستند ترک بکنند، یک مذاکراتی در مجلس شد وراجع به جواهرات که این جواهرات کجا است؟، من چون وزیر مالیه بودم

بلندشدم و گفتم، آقامن وزیرمالیه هستم ومسئول جواهرات مملکت هستم وتقاضای کنم برای اینکه مجلس وملت ایران مطمئن باشندکه جواهرات دست نخورده یک هیئتی ازمجلس شورای ملی معین شوندباحضوردادستان کل ورسیدگی بکنند، همینطورجریان راگفتم که مادفتری داریم که اازمان سلطنت قاجارازمحمدعلی شاه تحویل گرفته شده به بینندواگرنقصی، چیزی هست مسئولش دولت و وزارت مالیه است، البته این قضیه راهم من بانظرمرحوم فروغی ودولت وقت می گفتم، چون آن موقع مرحوم فروغی رئیس الوزراء بودندوایشان هم بسیارخوشحال شده بودندازاظهارات بنده، خلاصه مجلس هم قبول کردومرحوم حاجی سیدنصرالله تقوی رئیس دیوان عالی کشور و دو نفر ازوکلای مجلس که خوب به یاددارم یکی مویداحمدی بودویکی دیگرهم مثل اینکه سیدکاظم یزدی بود، خلاصه این ها مامورشدندکه برونندوآنرا رسیدگی کنندورسیدگی کردند، اینکارچهارماه طول کشید ودرموقعی که من وزیرمالیه نبودم دکترمشرف نفیسی وزیرمالیه بودگزارش رابه مجلس داد، این یکی ازخاطرات من بودکه ماتوانستیم با اجازه ودستوراعلیحضرت فقیدجواهرات سلطنتی رابریم دربانک واین موزه جواهراتی که امروزهست پایه اش ازآن تحویل جواهرات ازتالارموزه برلیان به بانک است.

دراین زمینه سناتوردکترمحمدحجازی که موقع اقامت رضاشاه دراصفهان، اوهم به اتفاق محمودجم وقوام الملک شیرازی دراصفهان بوده می نویسد:

اعلیحضرت ازشنیدن اخبارنا آرامی های مملکت سخت نگران وافسرده است، رادیویی، بی. سی. لندن ورادیومسکویاتبلیغات خود

اوضاع مملکت را متشنج ترمی کنند و بدترین حملات را علیه شاه به عمل می آورند، حتی مدعی هستند که شاه قسمت زیادی از جواهرات سلطنتی را می خواهد با خود از ایران خارج کند!، این حملات و اتهامات باعث ناراحتی ایشان شده، ولی وقتی شنید که در مجلس هم از طرف چند نماینده و یا چند روزنامه به او چنین اتهاماتی را وارد می کنند بشدت عصبانی و برافروخته شد، با فریاد گفت چگونه این نامردها حاضری شوند بایگانگان هم صدا شده و چنین دروغ هائی را بگویند؟!، من یک عمر برای این ملت و مملکت زحمت کشیده ام و امروز که از این مملکت بیرون می روم دارم رانده این ملت بخشیده ام، چون می دانم فردا که بمیرم جز چند متر کفن چیز دیگری را با خود نخواهم برد، چطور بایی شرمی ادعای کنند که من جواهرات را با خود می برم؟!، من در تمام عمرم جز این انگشتر فیروزه که آن را هم با پول خودم خریده ام هیچ نوع جواهری نداشتم.

با هو و جنجالی که چند نفر نماینده مجلس و روزنامه نویس به راه انداخته بودند هیئتی از طرف مجلس و دولت و دادگستری تعیین و به موضوع رسیدگی کردند، دولت عدم صحت شایعه را رسماً به اطلاع مجلس و جراید رسانید، با وجود این موقعی که رضاشاه در بندر عباس می خواست سوار کشتی شده و ایران را بسوی سرنوشت نامعلومی ترک کند ضمن برداشتن یک مشت از خاک ایران به مأمورین گمرک دستور می دهد که تمام جامه دان ها و اثاث او کاملاً مورد بازرسی قرار بگیرد و صورت مجلسی تهیه شود.

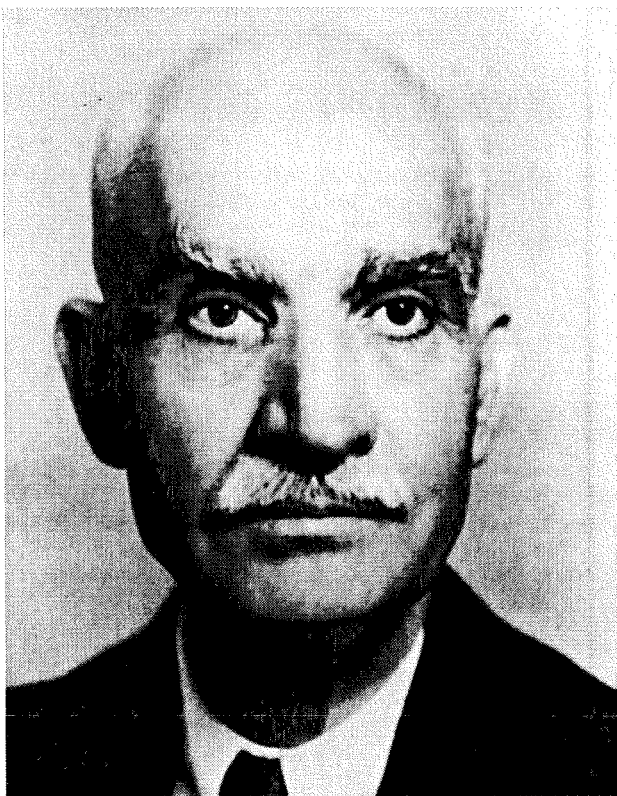
رضاشاه برای رفتن به بندر عباس از طریق کرمان و سیرجان عزیمت نمود، چند روزی را که در کرمان بود در منزل ابوالقاسم هرنندی که

شخص متشخص و متمول و بازرگان معتبری بود اقامت نمود ، ابوالقاسم هرندي و محمودجم در خاطراتشان نوشته اند:

يك روز قبل از حرکت اعلیحضرت به سیرجان من و آقای محمودجم و آقای ارجمندکه يکی از تجار بزرگ فرش بود در حضور اعلیحضرت بودیم ، اعلیحضرت سؤال فرمودند که در اینجایانک هست که بتوان ارز خرید؟ ، هرندي می نویسد که عرض کردم بانک ملی هست ، بعده آقای جم فرمودند من که دارم می روم پولی ندارم ، و سپس به آقای جم فرمودند وقتی ولیعهد درسویس تحصیل می کرد یک حساب بانکی داشت ، آیامی دانید در آن حساب پولی موجود است؟ ، آقای جم به عرض رسانیدند که تا آنجا که به خاطر دارم نیاید بیش از ۱۰ - ۱۲ هزار فرانک بیشتر باشد ، هرندي می نویسد من و آقای ارجمند عرض کردیم تا آنجا که مقدورمان باشد برای تهیه ارز اقدام خواهیم کرد ، اعلیحضرت به آقای جم فرمودند ، من که نمی دانم خودتان ترتیبش را بدهید و اگر لازم است شمارسیدی به آقایان بدهید و در اولین فرصت پولشان را به پردازید .

شاید ذکر دو مورد فوق درباره شایعه خارج کردن جواهرات و پول ، جوابی برای شایعه سازها باشد .

محمودجم نخست وزیر دوران رضاشاه و وزیر دربار آن زمان که تا آخرین روز اقامت رضاشاه با او همراه بوده می نویسد که به لحاظ داشتن آب و هوای مشابه با ایران مقصد و محل اقامت کشور آرژانتین انتخاب شده بود ، روز ۹ مهرماه سال ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۱ اکتبر ۱۹۴۱ میلادی رضاشاه از بندرعباس به وسیله کشتی باری انگلیسی به سوی مقصد نامعلوم حرکت داده شد ، وقتی کشتی به بمبئی می رسید معلوم می شود



رضاشاه پهلوی در ژوهانسبورگ (بین سال های ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳)



جسد مومیائی شده رضاشاه پهلوی در آرامگاه (نهم اردیبهشت ۱۳۲۹)

که مقصد جزیره موریس نزدیک سواحل افریقای جنوبی است، به هر حال مدّتی در جزیره موریس و سپس به شهر ژوهانسبورگ منتقل می شود و در چهارم مرداد ماه ۱۳۲۳ خورشیدی برابر با ۲۶ جولای ۱۹۴۴ میلادی در سن ۶۷ سالگی در شهر ژوهانسبورگ زندگی را بدرود گفت.

جنازه مومیائی شده رضاشاه به قاهره حمل و در آنجا بعنوان امانت نگهداری و سپس در اردیبهشت سال ۱۳۲۹ از قاهره به تهران منتقل و در برابر دیدگان اشک آلوداننده بارتوأم با احترام اکثر مردم پایتخت طی تشریفات و مراسم باشکوهی در آرامگاه به خاک سپرده شد.

دریغاکه روزگار سرنوشت بدی را برای ملّت ایران قلم زده بود!، باوقوع فاجعه سال ۱۳۵۷ نه تنها زندگی ملّت ایران زیر و رو شد، بلکه آرامگاه ناجی ایران و بانی ایران نوین هم بدست افراد خدانشناس آدمکش در کسوت روحانی!! بنام خمینی واعوان وانصارش با خاک یکسان گردید، ولی چیزی که از بین رفتنی نیست نام پرافتخار رضاشاه در صفحات تاریخ و یاد و خاطراتش در قلب ملّت ایران است.

در مورد تبعید رضاشاه ذکر این نکته ضروری است، همانطوریکه در قبل بیان شد روس ها و امریکائی ها اصرار چندانی برای تبعید رضاشاه نداشتند، تنها انگلستان بود که به لحاظ انتقام جوئی جداً اصرار می ورزید، صرف نظر از گفتار تهمت آمیز توهین آمیز رادیو بی. بی. سی. لندن و نوشته های جراید انگلستان درباره رضاشاه، انگلیس ها اورا با کشتی باری خارج و برخلاف موافقت قبلی رضاشاه رابه عوض آرژانتین به جزیره بدآب و هوای موریس و شهر ژوهانسبورگ بردند و طی مدّت سه سال تبعید با اوبانهایت بی ادبی و بی احترامی که نه تنها دور از اصول دیپلماتیک و سیاسی بود، بلکه دور از اصول اخلاقی و انسانی هم بود رفتار کردند.

همه میدانیم که با ناپلئون که بزرگترین جنگ هاراعلیه انگلستان انجام و خسارات مالی و جانی فراوانی را ایجاد کرده بود انگلیس هاجنین رفتار غیر انسانی رابه عمل نیآوردند! می دانید چرا؟ برای اینکه در پشت سر ناپلئون یک ملت با سواد و با ایمان و معتقد و فداکار چون ملت فرانسه ایستاده بود، انگلستان با اینکه ناپلئون را بزرگترین دشمن خود می دانست ولی به لحاظ احترام به چنان جامعه متمدن و ملاحظه مردم فرانسه رفتار غیر اخلاقی و انسانی که بارضاشاه نمودیک صدم آن رادرمورد ناپلئون روانداشت!!، چون انگلستان طی چندین دهه کاملاً پی به روحیات و نکات ضعف جامعه ایرانی برده بود، می دانست که ایرانی به علت قرن ها قرار گرفتن زیر سلطه و جور و ستم یونانی ها و تازی ها و ترک ها و بالاخره روس ها و انگلیس ها متحمل بدترین شکنجه های توأم با خفت و خواری شده، مذهب و همچنین مکتب صوفی گری و درویشی هم به او آموخته که هر بلاتی به سرش آمده و یا حادثه ای که بعداً به وجود بیاید مقدّر و مشیت الهی است و اجتناب ناپذیر! و شعار او الخیر فی مآقع است!!، ملّتی که اکثریت آن بی سواد یا تحت تأثیر یک گروه شیاد و دودغلکار بنام آخوند قرار گرفته و با مسائل حیاتی و اساسی به عنوان اینکه مقدّر و مشیت الهی است به سادگی و بی تفاوتی روبرو میشود و فقط در فکراین است که تنها کلیم خودش را از آب بیرون بکشد و در فکروطن و سایر هموطنانش نیست! هرگز چنین ملّتی نه برای انگلیس و نه برای دول و ملل دیگر نمیتواند قابل ملاحظه و احترام باشد!!.

شاید بیان چنین مطلبی خوشآیند بعضی از خوانندگان نباشد، ولی متأسفانه حقیقت تلخی است که باید شنید و به فکر درمان این درّزرگ اجتماعی

بود، و الا بازهم نظیرو قلیع سۆم شهریور ۱۳۲۰ بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ هاراشاهدوناظرخواهیم بود.

اوضاع ایران بعد از استعفای رضاشاه

با وجود اعلام قبلی بیطرفی و دستور ترک مخاصمه، قوای متفقین ارتش ایران را تقریباً از بین بردند، با از بین رفتن ارتش و استعفای رضا شاه از سلطنت و خروج او از ایران به یکباره شیرازه مملکت از هم پاشید، درب زندان هاشکسته شد و تمام زندانیان سیاسی و دزدان و قاتلان و یاغیان از زندان ها خارج شدند، تعداد زیادی از سران ایلات و عشایر که به علت یاغیگری زندانی یا تبعید بودند به محل های خود بازگشته و با حمایت انگلیس و یا روس با شدت شروع به یاغیگری و قتل و غارت و ایجاد نا امنی در تمام سطح مملکت نمودند، بیکاری و گرانی همه را مستأصل کرده و قحطی و بیماری باعث مرگ هزاران هزار نفر گردید، ظرف مدت چند ماه صدها روزنامه و مجله و ده ها حزب مثل قارچ از زمین روئیدند، عده ای شیاد و شارلاتان و فرصت طلب و استفاده جو در لباس نماینده مجلس، روزنامه نگار، رهبران احزاب و مردان سیاسی و آخوندها وارد میدان شده و مملکت را به هرج و مرج کشانیدند، چون شرح کامل تمام وقایع آن زمان در کتاب های مختلف نوشته شده، در این نوشته فقط به اشاره مختصری اکتفاء شد تا گفته شود امنیت و رفاه و آسایشی که ظرف بیست سال حکومت و سلطنت رضاشاه بوجود آمده بود که در تاریخ چند قرن اخیر ایران بی سابقه بود، چگونه در یک مدت کوتاه به دست بیگانگان و یادی آن ها و یک عده ماجراجو و خائن و دزد از بین رفت.

بخش چهارم

نظر موافقین و مخالفین در مورد اقدامات رضاشاه

مطالب مندرج در این بخش، تاریخ نویسی و یا وقایع نگاری نیست، بحثی است بر مبنای آراء و عقاید موافقین و مخالفین در رابطه با رضاشاه و اعمال و اقدامات او، بنابراین من آنچه را که تاکنون در این باره خوانده و یا شنیده ام مورد بحث و بررسی قرار داده ام، بدیهی است برای نتیجه گیری و قضاوت صحیح درباره مواردی که طرح گردیده رعایت دواصل لازم است:

۱ - توجه به شرایط زمان و مکان

۲ - تجزیه و تحلیل مسائل بانکرشی منصفانه و منطقی

موافقین معتقدند که رضاشاه در یک خانواده روستائی به دنیا آمده و در وطن اجتماع بزرگ شده و تنها با اتکاء به لیاقت و درایت خود تمام مراحل ترقی را پیموده و از پائین ترین طبقه به عالی ترین مرتبه رسیده ، بنابراین از تمام مصائب و مشکلات مردم و احتیاجات آن ها مطلع بود ، رضاشاه با عشق و علاقه ای که به میهن و هم میهنانش داشت ، با دارا بودن نبوغ و استعداد فوق العاده و لیاقت و شهامت ذاتی تصمیم به نجات

کشورش گرفت و در طی بیست سال دست به انجام چنان کارهای بزرگ و زیاد و حیرت آوری زد که بدون اغراق کمتر زمامداری در طی چند قرن اخیر موفق به اجرای کارهای مشابهی که رضاشاه انجام داده شده، بطور مثال اگر جورج واشنگتن و یا ژنرال دوگل و یا دکتر اندرانر در شرایط سخت و بحرانی کارهایی در جهت منافع ملت و مملکتشان به عمل آورده و اقدامات و خدماتی را انجام داده اند به علت این بوده که آن ها در جامعه ای مصدر کار شده اند که اکثریت مردم با سواد و با ایمان بودند و زمینه های فرهنگی و علمی و صنعتی و اجتماعی در جامعه وجود داشته، و اگر چنین افرادی موفق به انجام کارهایی شدند با اتکاء به اندوخته ها و توانایی ها و همکاری های ملتشان بوده، ولی رضاشاه زمامداری مملکتی را بدست گرفت که اکثریت مردم آن بی سواد بودند و تعداد افراد تقریباً متخصص و کارشناس و با سواد در حد دکتر و مهندس و افسر ارتش و مدیر و غیره در تمام ایران به صد نفر نمی رسید، کوچکترین اثری از علم و صنعت نبود، مملکت در حال تجزیه و مردم در آتش هرج و مرج و قتل و غارت و فقر و بیچارگی می سوختند، با وجود مبالغه گزافی قرض از کشورهای بیگانه نه دیناری پول در خزانه بود و نه امیدی به کسب درآمد فردا!

رضاشاه بدون داشتن کمک و نیروی انسانی با تجربه و تخصص علمی و فرهنگی و صنعتی لازم، بدون دریافت هیچ نوع قرضی از بیگانگان ظرف مدت بیست سال حکومت و سلطنت، ایران را از صفر به آن درجه از پیشرفت و ترقی رسانید که باعث تعجب و تحسین دوست و دشمن قرار گرفت.

در هر اجتماعی عده ای موافق باشخصی و یا انجام کاری هستند و عده ای دیگر مخالف، این امر مشروع و طبیعی است نه گناه است و نه غیر عادی، این اصل هم بدیهی است که هر کسی در طول زندگی اش

ضمن انجام صدها کار درست و مفید، ممکن است مرتکب انجام چند اشتباه هم بشود، یعنی به اصطلاح بشر جایزالخطا است و هیچ کسی هم بی عیب و نقص نیست و رضاشاه هم از این اصل مستثنای نبوده.

در جوامع متمدنی و متمدن و انسان های منصف و منطقی در مورد قضاوت درباره یک فرد، اعمال خوب و مفید او را در یک کفه ترازو و اعمال بد و غیر مفید او را در کفه دیگری می گذارند، چنانچه کفه اعمال خوب و مفید نسبت به کفه اعمال بد و غیر مفید وزن ترو سنگین تر باشد چنان شخصی را خادم و اعمالش را برای جامعه نافع می دانند.

درباره رضاشاه چهار گروه با تخطئه کردن تمام اعمال و اقدامات رضاشاه به مخالفت برخاستند و باعث انحراف افکار عمومی شدند:

۱ - دولت انگلیس به لحاظ انتقام جویی از رضاشاه به وسیله ایادی خود که مهمترین آن ها آخوندها و فتودال ها و سران یاغی ایلات و عشایر و فرصت طلب ها بودند علم مخالفت را برافراشتند.

۲ - دولت شوروی به جهت گسترش مرام کمونیسم در ایران، اقدام به تشکیل حزب توده نموده بود که اکثر رهبران آن حزب جزء ۵۳ نفر افراد کمونیست زندانی دوران سلطنت رضاشاه بودند این حزب و این افراد هم به مخالفت و مبارزه علیه رضاشاه برخاستند.

۳ - افرادی که به علت توطئه برضد رضاشاه و یا دولت ایران و یا دزدی و خیانت از کار برکنار شده بودند از قبیل سید ضیاء الدین، وثوق الدوله، قوام السلطنه و غیره یا زندانی ها و تبعیدی ها و یا فرزندان افرادی که به ادعای خودشان پدرانشان کشته شده بودند از قبیل ناصر و خسرو قشقایی، منوچهر تیمورتاش، مریم و مظفر فیروز، پسران خزعل و غیره وارد میدان شدند.

۴ - بطور کلی تمام آخوندها که رضاشاه بساط شیادی و دکانداری آن

هارا برچیده و دستشان را از کارهای دولتی و چاپیدن اوقاف و مفتخوری کوتاه کرده و از اشاعه خرافات و موهومات جلوگیری نموده بود و این خدانشناسان ریاکار که در دوران سلطنت رضاشاه چون موش هر کدام به سوراخی رفته و پنهان شده بودند، با رفتن رضاشاه از سوراخ هادرآمده مساجد و منابر تبدیل به مرکز تبلیغات علیه رضاشاه شد و با اهانت و تهمت تمام اقدامات رضاشاه را مخالف منافع و مصالح ملت ایران و مغایر با شرع مبین اسلام دانستند!!.

سال هاسمپاشی ویدگوئی ادامه داشت طبعاً عده ای هم تحت تاثیر این گروه هافرار گرفتند و ندانسته تبدیل به بلندگوی مغرضین و مفسدین شدند.

ملل متمدن و منطقی و قدرشناس به بزرگان و خادمین کشورشان احترام می گذارند و برای ایجاد افتخار برای خود و کشورشان در گفتار و نوشتار از آن هابا احترام و به نیکی یاد می کنند، متأسفانه هنوز هم به جهت عدم رشد لازم فرهنگی و اجتماعی اختلاف زیادی بین جامعه ما و جوامع پیشرفته و متمدن وجود دارد، چون چنان ملل برای بزرگداشت و یادبود خادمین کشورشان زیباترین و گرانیهاترین مجسمه آن هاراساخته و برای یادآوری به نسل های آینده آن مجسمه ها و بناهای یادبود را با احترام و افتخار حفظ می کنند، بطور مثال آرامگاه و بناهای یادبود برای جورج واشنگتن، ابراهام لینکلن، ژنرال شارل دوگل، ناپلئون بناپارت، گولدا مایر، ماهاتما گاندی، جمیله بوپاشا، مصطفی کمال اتاتورک، ژاندارک، وینستون چرچیل، گاریبالدی، ایندیرا گاندی و ده هازن و مرد نامدار دیگر.

با اینکه از ذکر این جمله شرمنده و به عنوان یک ایرانی سرافکننده ام، از خود و سایر هموطنانم می پرسم آیا مجسمه هاراشکستن

و بنای یادبود و قبر را با خاک یکسان کردن کاریک مردم مترقی و قدرشناس است؟!، گویانکه چنین اعمالی در گذشته به وسیله جُزب توده و در فاجعه سال ۱۳۵۷ به وسیله ماجراجویان و آدمکشانی به نام مجاهدین خلق و جلادان و خون آشامانی به نام آخوندانجام شد و ارتباطی به تمام ملت ایران ندارد ولی به هر حال پیداشدن چنین جانپان و خرابکارانی در یک اجتماع نمایانگر ضعف و عدم رشد فرهنگی و سیاسی و اجتماعی آن جامعه است.

باعث تأسف و تعجب است که در جامعه ماهنوز هم هستند افرادی که بدون ذکر یکی از هزاران خدمت رضاشاه انگشت روی چند موضوع گذاشته و قضاوت ناصحیح در مورد ابرمرد تاریخ کشورمان می کنند!، بنابراین لازم است مواردی که وسیله ای برای اعتراض و یا انتقاد و بدگوئی این گروه ها است مورد بحث قرار بگیرند.

* عامل انگلیس بودن

باتوجه به مطالبی که درباره اوضاع ایران قبل از کودتای ذکرگردید به خوبی معلوم می شود که رضاشاه سال ها قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی از بی سروسامانی و هرج و مرج و اوضاع آشفته کشور، خون دل خورده و رنج برده و برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران دائماً در فکر و تلاش بوده و برای رسیدن به هدف خود با دولت آلمان وارد مذاکره شده ولی در این کار به علت شکست آلمان در جنگ جهانی اول توفیقی بدست نیاورده ولی از منظور و هدف خود دست نکشیده، بعد از پایان جنگ جهانی اول دول روس و انگلیس به لحاظ مصالح خود با جلوگیری از برخورد قوای نظامی طرفین ارتش های خود را از ایران خارج کردند و فرماندهی نیروی قزاق عملاً بدست رضاشاه افتاد.

همانطوری که در قبل بطور کامل ذکر گردید انگلستان در جهت حفظ منافع خود در پی انجام دو مورد زیر بود:

۱ - حفظ نیروی قزاق و سپردن فرماندهی آن بدست یک فرد توانا که بتواند از حمله بلشویک های شمال جلوگیری بکند.

۲ - روی کار آمدن یک حکومت مرکزی مقتدر که ضمن حفظ منافع انگلستان حائل باشد بین روس و انگلیس تا با جلوگیری از نفوذ کمونیسم، منافع انگلستان در منطقه نفت ایران و خلیج فارس و هندوستان به خطر نیفتد.

بنابه عقیده محققین و مورخین و با استناد به مدارک محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان و خاطرات ژنرال ادموند آیرون سایید بخوبی معلوم می شود که بدست گرفتن فرماندهی نیروی قزاق از طرف رضاشاه و حرکت آن بسوی تهران کاملاً در شرایط استثنائی و اضطراری صورت

گرفته، نه بانقشه قبلی و طرح انگلستان!، بطوری که در قسمت کودتای ۱۲۹۹ ذکر گردید، رضاشاه بادرک حساسیت و شرایط زمان موضوع راقبلاً با امراء و سرداران نیروی قزاق و رجال سیاسی ایران مطرح و باموافقت آن هافرماندهی نیروی قزاق رابدست گرفته بود، زیرادربین افسران ارشدنیروی قزاق کسی باقدرت تروشایسته ترازاونبود، چون آبیرون سایددرنظرداشت که هرچه زودتر ارتش انگلیس را ازایران خارج کندبنابراین مجبوره کنارآمدن بارضاشاه شد، یعنی این انگلستان ویا آبیرون سایدنبودکه رضاشاه رابه سمت فرمانده نیروی قزاق تعیین کردوانجام طرح کودتارابه عهده اوواگذارنمود!، به عبارت دیگرانگلستان چه می خواست وچه نمی خواست رضاشاه این کارراانجام می داد، تنهاچیزی که درآن موقع ژنرال آبیرون سایدتوانست ازرضاشاه قول آن رابگیرد و موردزیربود:

۱ - به ارتش انگلیس موقع خارج شدن ازایران ازعقب حمله نکند و به منافع انگلستان لطمه واردنیآورد.

۲ - احمدشاه را ازسلطنت خلع نکنند و به افراددیگرهم اجازه انجام چنین کاری راندهد.

رضاشاه درشرایطی قرارگرفته بودکه برای نجات کشورش چاره ای جزقبول دوشرط فوق نداشته، ولی هرچه زمان می گذشت وزیرپای رضاشاه محکم ترمی شد، رضاشاه درجهت حفظ منافع ایران برخلاف قولی که داده بودمنافع انگلستان راندیده گرفت و امتیازاتی راکه انگلستان طی سالیان طولانی بانیرنگ و دسیسه و جبرو زوریدست آورده بودیکی پس ازدیگری لغووحذف گردید.

اولین اقدام رضاشاه برکنارکردن سیدضیاء الدین طباطبائی ازحکومت و اخراج او ازایران بود، تردیدی نیست که سیدضیاء یکی

از سرسپردگان و مهره های اصلی انگلستان در ایران بود و انگلستان امیدوار بود که با وجود سید ضیاء انگلستان همچنان امور سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران را با وجود مستشاران خود در دست خواهد داشت!، ولی رضاشاه بابرکنار کردن سید ضیاء و اخراج مستشاران اقتصادی و نظامی انگلیس امید انگلستان را تبدیل به یأس کرد و انگلستان با احساس عدم اعتماد و رضایت در صدد برکنار کردن او برآمد بطوری که چندین توطئه ای برای ترور او که از طرف عده ای از قبیل شیخ خزعل، قوام الدوله، مدرس، قوام السلطنه، جعفر قلی خان بختیاری (سردار اسعد) ترتیب یافته بود با اطلاع و موافقت انگلستان بوده (در مورد عوامل اطلاعاتی شوروی از موضوع با خبر شده و مراتب را به اطلاع رضاشاه رسانیده بودند، با کشف توطئه عاملین دستگیر و مجازات شدند).

با استحکام وضع ایران، رضاشاه به تدریج اقدام به لغو اکثر امتیازات انگلستان در ایران نمود، چون بعضی مطالب در بخش های پیشین مشروحاً بیان شده در اینجا برای یادآوری مجدد فهرست وار به چند مورد اشاره میشود :

لغو قراردادهای یکطرفه بازرگانی و تعرفه و معافیت های گمرکی، لغو حقوق کنسولی (کاپیتولاسیون)، گرفتن حق چاپ و انتشار اسکناس و خزانه داری از بانک شاهی و انتقال آن به بانک ملی و وزارت دارائی، انحلال پلیس جنوب، جلوگیری از انعقاد قراردادهای خصوصی بین دولت انگلیس با خوانین و رؤسای ایلات و عشایر جنوب، بازگردانیدن خوزستان و برکنار کردن شیخ خزعل و خاتمه دادن به حکومت تحت الحمایه انگلستان، ادعای مالکیت ایران نسبت به بحرین و چند جزیره در خلیج فارس و شکایت ایران به جامعه ملل در مورد بحرین و آیا دولت استعمارگران انگلیس که طی سالیان طولانی وبه بهای گزافی چنین

امتیازاتی را کسب کرده بود شخصی را مصدر کار می کند که امتیازات او را از دستش بگیرد؟! .

ولی سنول این است که انگلستان با آنهمه قدرت چطور نتوانست رضا شاه را در همان زمان برکنار کند؟ .

باتوجه به شرایط دنیای بعد از جنگ جهانی اول و وارد شدن دول بزرگ به صحنه رقابت های اقتصادی و مبارزات سیاسی و نظامی از قبیل آلمان و فرانسه و امریکا و ژاپون، مخصوصاً اتحاد جماهیر شوروی، انگلستان نمیتوانست مثل گذشته به آسانی دست به سلطه جوئی زده و بتواند حکومتی را برکنار کند، از آن گذشته در مقابل غول کمونیسم، رضاشاه تنها فرد با قدرتی بود که می توانست ایستادگی بکند، پس انگلستان در مقابل حفظ بزرگترین منافع خود که عبارت بود از نفت ایران و خلیج فارس و هندوستان با تمام عدم رضایتی که از رضاشاه داشت اجباراً وجود او را تحمل می کرد .

با تمام دلایل و مدارک موجود ولی مدعیان و معترضان و مخالفان، رضاشاه را عامل انگلستان دانسته و انجام کودتا و برقراری سلطنت رضاشاه را مربوط به خواست و نظر انگلستان می دانند .

سعی من در این نوشته این است که با استناد به مدارک و اسناد و نوشته های معتبر و نظرات افراد مطلع (چه ایرانی چه غیر ایرانی) وقایع و حقایق را بازگو کنم، بنابراین تا آنجا که مقدور بوده از اظهار نظر شخصی یا حاشیه پردازی دوری جسته ام، ولی دریغ آمد که در مورد عامل انگلیس نبودن رضاشاه به یک مطلب کوتاه که خود شاهد بودم اشاره ای نکنم:

سال هاقبل از وقوع جنگ جهانی اول به علت خرابی اوضاع سیاسی یا اقتصادی خیلی از ایرانی ها برای کسب دانش ویا کاروتجارت به کشورهای دیگر مهاجرت می کردند، به جهت رایج بودن زبان ترکی دریاکوواستانبول تعداد زیادی از ایرانیان آذربایجانی به این دوشهر رفته واقلیت بزرگی راتشکیل داده بودند، پدر بزرگ من در جوانی به استانبول رفته ودرسفارت ایران به عنوان کارمند مشغول به کار شده، بعد از چهل ودوسال خدمت درسمت مستشار سفارت بازنشسته شده ودر همان شهر هم وفات کرده، بنابراین پدر من در استانبول متولد شده ودوره ابتدائی رادر دبستان ایرانیان تمام کرده وسپس دبیرستان نظام ودانشکده افسری استانبول رابه پایان رسانده ومقارن شروع جنگ اول جهانی بادرجه افسری وارد خدمت در ارتش عثمانی شده، در ارتش امپراتوری عثمانی عده زیادی از افراد کشورهای تحت تسلط عثمانی ویا اتباع کشورهای دیگر از جمله ایران به عنوان نظامی خدمت می کردند.

بعد از شکست عثمانی در جنگ جهانی اول وجداشدن کشورهای مستعمره و به علت مشکلات بعد از جنگ ومحدود شدن ارتش وکشور ترکیه، دولت ترکیه از همه افسران کشورهای دیگر خواست که یاتابعیت ترکیه راقبول بکنند ویا این که از ارتش ترکیه استعفا بدهند، عده ای از ایرانیان که در ارتش ترکیه بودند و حاضریه ترک تابعیت ایران نبودند به ایران آمدند که اولین گروه عبارت بود از ۱۷ نفر افسر در درجات مختلف که از آن جمله کاظم خان سیاح بادرجه سروانی وپدرم بادرجه ستوان دومی وارد خدمت ارتش ایران شدند.

اشاره به مطلب فوق به منظور ذکر سابقه دوستی وهم دانشکده بودن پدرم باکلنل کاظم خان سیاح است.

همان طوری که در قسمت قبل از کودتا و انجام کودتا و حکومت سه ماهه سیدضیاء ذکر گردید چون کلنل کاظم خان افسر تحصیل کرده بود و به زبان انگلیسی آشنائی داشت بنابراین به عنوان افسر رابط بین ارتش ایران و مستشاران نظامی انگلیس از قبیل ژنرال دنسترویل، سرهنگ دیکسن، ژنرال آیرون ساید و سرهنگ اسمایس تعیین شده بود، از طرف دیگر دارای رابطه دوستی بسیار نزدیک با سیدضیاء بود، طبق مدارک مستند و معتبر، کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی با تعیین سیدضیاء از طرف نورمن و وزیر مختار انگلیس برای بدست گرفتن زمام امور حکومت ایران طرح ریزی شده بود، قبلاً طبق پیشنهاد سیدضیاء قرار بوده که برای کودتا از قوای ژاندارم و پلیس استفاده بشود، ولی بطوری که در قبل ذکر گردید با توجه به وضعیت نیروی قزاق مستقر در قزوین و تصمیم رضاخان میرپنج دایره حرکت بسوی تهران و موافقت آیرون ساید موضوع تغییر کرد و در شاه توانست با حرکت به سمت تهران ابتکار عملیات را بدست بگیرد.

کلنل کاظم خان به علت داشتن رابطه دوستی با سیدضیاء و آشنائی با رضاخان میرپنج و ارتباط با ژنرال آیرون ساید یکی از مهره های اصلی کودتا بوده که بعد از کودتا به عنوان فرماندار نظامی و سپس رئیس ستاد تعیین گردیده، بطور قطع یکی از افرادی است که به درستی از کم و کیف و تمام جزئیات کودتا مطلع بوده.

پس از بروز اختلاف بین احمدشاه و سردار سپه با سیدضیاء، سیدضیاء به همراه کلنل کاظم خان سیاح و مائورم سعودخان کیهان و آقای اپیکیان به وسیله سردار سپه از ایران تبعید شدند و تا سال ۱۳۲۰ در خارج از ایران به سر بردند.

کلنل کاظم خان چندسال قبل از فوتش به علت بیماری در خانه اش بستری بود، پدرم به جهت سابقه دوستی در ماه یکی دوبار برای احوال بررسی به دیدنش می رفت و ساعت هاباهم از خاطرات دوران جوانی و تحصیل در استانبول یاد کرده و یاتخته نردبازی می کردند، چندبار هم من فرصت پیدا کردم که در معیت پدرم به حضورشان برسم، چون اطلاع از حوادث و وقایع گذشته برایم جالب بود در یکی از دیدارها از آقای کاظم سیاح پرسیدم، شما که در تمام جریانات کودتای شرکت داشتید آیا این صحت دارد که انگلیس هارضا شاه را آماده کودتا کردند که بعداً حکومت را بدست اوسپارند؟ یعنی رضا شاه عامل انگلستان بود؟ اصولاً نظرتان راجع به رضا شاه و اعمال و اقدامات او چیست؟

آقای کاظم سیاح فرمودند:

«من باسیدضیاء دارای روابط دوستی نزدیک بودم، می دانستم او با رابطه ای که با نورمن وزیرمختار انگلیس دارد به زودی زمام امور مملکت را بدست خواهد گرفت، با اخراج افسران روسی از فرماندهی نیروی قزاق و تعیین سردار همایون به فرماندهی کل نیروی قزاق، انگلیس ها نگران از هم پاشیده شدن نیروی قزاق و حمله بلشویک ها به تهران بودند، چون در صورت غلبه بلشویک ها، ایران تحت تسلط شوروی درمی آمد و منافع انگلستان نه تنها در ایران بلکه در خاورمیانه و هندوستان و خلیج فارس صدمه در صدمه خطر می افتاد، بنابراین انگلستان در جهت حفظ منافع خود در نظر داشت که یک فرد توانائی فرماندهی نیروی قزاق و فرد دیگری زمام امور حکومت را بدست بگیرند، بعد از این که چند بار با ژنرال آیرون سایدوسر هنگ اسمایس بارضاخان میرپنج در قزوین دیدار داشتیم

از گفتار آبیرون سایدواسمایس فهمیدم که ازین همه افسران نیروی قزاق رضاخان میرپنج رابرای فرماندهی نیروی قزاق انتخاب کرده اند ، ازین تاریخ به بعدبه لحاظ شغلی که داشتم بارها بارضاخان میرپنج تماس وگفتگو داشتم وهمین ارتباطات باعث گردیدکه من اورا بیشتر بشناسم وبه جهت داشتن حس شدیدوطن پرستی ودرایت ومديریت ومخصوصاً داشتن شهامت وغرور در مقابل افسران انگلیسی واقعا به اوایمان پیدا کرده ومجنوبش شده بودم ووسیله آشنائی سیدضیاء بارضاخان میرپنج وچندباملاقات این دونفرهم من بودم ، بنابراین میتوانم بگویم که از شروع مقدمات کودتا تقریباً ازبیشتر مذاکرات وجریانات کودتا مطلع هستم .

میدانید که بعد از کودتا ظرف مدت کوتاهی بین سیدضیاء وسردار سپه اختلاف بروز کرد ومعلوم بود که یکی غالب ودیگری مغلوب خواهد شد ، دراین مبارزه سید باتندروی ورنجاندن وترسانیدن احمدشاه وخیلی از افراد دیگر باعث گردید که سردار سپه با استفاده از درایت وسیاست وقدرت خود در مبارزه برنده بشود وسیدضیاء رابرنکار و تبعید کند ، طبعاً من راهم که دوست نزدیک ومحررم سیدضیاء میدانست به اتفاق آقایان مسعود کیهان واپیکیان از ایران اخراج کرد ، انگلیس و وساطت احمدشاه نبوده رچهار نفرمان محکوم به اعدام می شدیم ، بدیهی است اگر سیدضیاء غالب وسردار سپه در مبارزه مغلوب میشد چه بسا سرنوشتی بدتر از ما پیدامی کرد ، بنابراین منظورم این است که بگویم من اگر امروز حرفی در مورد رضا شاه میگویم چنانچه از روی کینه ودشمنی نباشد بطور قطع از روی تملق یا گزافه گوئی نیست ، آنچه راکه میگویم شرافتاً و وجداناً عین حقیقت است وبه آن اعتقاد دارم وتاحالاهم همیشه روی نظر و گفته ام ثابت مانده ام وتا آخر عمرم هم ثابت خواهم

ماند، و چنین به صحبت خود ادامه داد:

من رضاشاه را یک ایرانی وطن پرست و یک آدم استثنائی با افکار روشن بینی و نواندیشی و شخصی بسیار باذکات و درایت و مخصوصاً فوق العاده با قدرت و شهامت شناخته ام که شاید نه تهادیرایان بلکه در جهان چنین افرادی نادرند، و فرقی که سردار سپه با سیدضیاء داشت این بود که سید جوانی بسیار عجول و جاه طلب و تاحدودی بی سیاست و برای حفظ مقام خود کاملاً مجری نظرات سفارت انگلیس بود، ولی در عوض سردار سپه آدم باتدبیر و سیاست بود و آنچه را که خود صلاح میدانست چه درست و چه نادرست انجام میداد، درست است که سردار سپه هم فرد جاه طلب و قدرت طلبی بود ولی او برای رسیدن به اهداف خود دارای طرح حساب شده ای بود و در آن زمان هم مخالفت با احمدشاه و یاعده ای از رجال و یا سفارت انگلستان را به صلاح خود نمیدانست.

و اما در مورد این که رضاشاه عامل انگلیس نبود باید بگویم، من میدانستم که سیدضیاء صد در صد از طرف انگلستان حمایت میشد، و جریان آمدن میرپنج رضاخان به تهران و ائتلاف با سیدضیاء برای بدست گرفتن حکومت چنین است:

زمانی که آبرون سایدتصمیم گرفت که ارتش انگلیس را از ایران خارج کند تنهارضاخان میرپنج را حائز شرایط و دارای قدرت فرماندهی نیروی قزاق تشخیص داده بود، در ملاقاتی که با حضور من بین رضاخان میرپنج و ژنرال آبرون سایدروی داد رضاخان میرپنج با نهایت عصبانیت و صراحت به آبرون ساید گفت، من نمیتوانم قزوین به نشینم و ناظر مرگ افراد نیروی قزاق باشم، من به هر قیمت شده به تهران خواهم رفت و تکلیف

خود و ملت ایران را بایک مشت دولتمردان دزد و فاسد و یازماداران ضعیف و ناتوان روشن خواهم کرد، یعنی می خواهم بگویم تا چند روز قبل از انجام کودتا نه آبرون سایدتصمیمی برای کودتا داشت و نه رضاخان میرپنج می دانست که انگلیس هاسیدضیاء را آماده زمامداری کرده اند، آنچه که من یقین می دانم این است که رضاشاه واقعا به قصد نجات ایران با سیدضیاءالدین همکاری کرد، ولی وقتی متوجه شد که سیدخیال های دیگری دارد چون فرد باهوش و با قدرت و جاه طلبی بود و خود را برای اداره مملکت ارجح تر از سیدمی دانست لذا به اصطلاح زیر پای او را جاذب کرد. با مروری به اعمال و اقدامات رضاشاه بعد از کودتا و دوران حکومت و سلطنتش به خوبی معلوم میشود درست است که بدست گرفتن فرماندهی نیروی قزاق و یاهمکاری او با سیدضیاء الدین با موافقت انگلستان صورت گرفت ولی در عمل نشان داد که نه تنها عامل انگلستان نبود، بلکه به هر ترتیبی که مقدور بود میخواست دست انگلیس را از دخالت در امور ایران کوتاه کند و بهترین شاهد بر این ادعا این است که اکثر اختیارات و امتیازات انگلیس را از بین برد و با دولت آلمان روابط بسیار نزدیکی را ایجاد کرد و دیدیم که در جنگ جهانی دوم انگلستان با تصرف ایران به بدترین وضع از او انتقام گرفت، این کارها که با عامل انگلیس بودن جور در نمی آید!».

صرف نظر از گذشته های دور با توجه به تاریخ دو قرن اخیر می بینیم که در بین ملل مختلف افرادی پیدا شده اند که با نیت پاک و خیریه خاطر منافع ملت و کشورشان با دولی همکاری نموده اند که به عنوان مثال به موارد زیر اشاره میشود:

۱ - جورج واشنگتن برای کسب استقلال امریکا از همه نوع حمایت

مادی و معنوی دولت فرانسه بهره مند شد.

۲ - لنین باحمایت دولت آلمان انقلاب روسیه را عملی کرد.

۳ - دولت انگلیس برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در آلمان و یاسایر کشورهای اروپائی حزب نازی و هیتلر را مورد حمایت قرارداد.

۴ - مائوتسه تونک و یا مارشال تیتو با حمایت دولت شوروی به قدرت رسیدند.

به شهادت تاریخ همه این افراد در جهت مصالح ملت و کشورشان اقدام کرده اند و هیچ کدام هم عامل بیگانه نبودند، فرض را بر این بگیریم که رضاشاه با حمایت انگلیس کودتا کرده حکومت و سلطنت رسید، چه فرقی بین عمل سیاستمداران و زمامداران فوق الذکر با عمل رضاشاه موجود است؟!.

* قرارداد نفت ۱۹۳۳

جریان عقد قرارداد نفت در سال ۱۹۳۳ میلادی در صفحات پیشین بطور مشروح بیان شد، رضاشاه برای استیفای حقوق ایران قرارداد داری را لغو کرد و با توجه به شرایط زمان و تشکیل جامعه ملل و به علت حضور دول بزرگ در صحنه مبارزات و رقابت های سیاسی و اقتصادی و نظامی جهان، رضاشاه فکرمی کرد که زمان برای احقاق حق ایران در مورد درآمد نفت فرارسیده، بنابراین به امید پشتیبانی جامعه ملل و دول بزرگ مخصوصاً شوروی وارد میدان شد ولی متأسفانه و بدبختانه دول بزرگ در جهت حفظ منافع خود یا بده بستان هائی که بین خود انجام دادند (مخصوصاً شوروی با انگلستان) و عدم حمایت جدی جامعه ملل از ایران، رضاشاه به بن بست رسید.

باتوجه به نوشته سرجان کدمن رئیس هیئت مدیره شرکت نفت و اسنادمربوط به وزارت امورخارجه انگلستان، دولت انگلیس موافقت مجلس انگلستان را گرفته بود تا در صورت عدم تمدید قرارداد و امضاء آن از طرف ایران دولت انگلیس دست به اقدامات نظامی بزند و ایران را مجبوره امضاء قرارداد بنماید.

رضاشاه در جهت حفظ منافع و احقاق حق ایران به امیدبیش ازینجاء در صدد دست به چنان قمارى زد، اگر طرح او در عمل به علت سازش و یا عدم حمایت دول بزرگ و جامعه ملل درست از کار در نیامد این کار را بایده حساب بدشمانسى ایران و یا اشتباه رضاشاه در محاسبه قدرت طرف و شرایط زمان دانست نه خیانت و عامل انگلیس بودن!.

* احداث راه آهن سرتاسرى

در مورد احداث راه آهن سرتاسرى به اطلاع خوانندگان مى رساند که به منظور تأمین هزینه اجرای این طرح مالیاتی برای چای و قند تعیین گردید و موقع تصویب قانون هم بنابه صورت جلسات مجلس شورای ملی از طرف هیچکدام از نمایندگان بحثی در مورد اینکه اجرای طرح غیر ضرورى و غیر اقتصادى است و یا در جهت منافع بیگانگان است نشده.

عده ای که ناظر و شاهد ناتوانى و وضع اسفناک ایران در گذشته بودند باور نمى کردند که اجرای چنین طرح عظیمى بدون دخالت بیگانگان و یازیر بار قرض سنگین آن ها رفتن عملى بشود، عده ای هم به علت نداشتن اطلاعات اقتصادى و فنى اجرای طرح را غیر ضرورى و یا مسیر آن را اشتباه مى دانستند.

رضاشاه با انجام چنین کاربزرگی که در زمان خود برای کشوری نظیر ایران، اجرای یک طرح فنی و ساختمانی بسیار بزرگ و مستلزم سرمایه گذاری هنگفتی بود ثابت کرد که ملت ایران نه فقیر است و نه عاجز، و قادر است بدون دراز کردن دست گدائی بسوی بیگانگان با تحمل مختصر افزایش هزینه زندگی اقدام به اجرای بزرگترین شاهکار صنعتی در زمان خود بکند.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ و تصرف ایران به وسیله قوای متفقین و بهره برداری آن ها از راه آهن سرتاسری عده ای از مخالفین رضاشاه ضمن برشمردن اشتباهات یا خطاهای او، احداث راه آهن سرتاسری را که در جنگ دوم جهانی مورد استفاده متفقین قرار گرفته بود یکی از کارهایی میدانستند که رضاشاه در جهت خواست انگلستان انجام داده بود! آن ها ادعای کردند که انگلستان میدانست که چند سال بعد جنگ دوم جهانی شروع خواهد شد، بنابراین به عاملش دستورات تا پاول ملت ایران اقدام به احداث راه آهن سرتاسری بکنند تا متفقین برای پیروزی در جنگ از این راه استفاده بکنند!!.

در این مورد من نظرات سطحی وی منطق و یا باسفسطه و مغرضانه را از افراد مختلفی شنیده ام که در این جابه یکی از آن ها اشاره می کنم:

کسی که ادعای فوق را مطرح میکرد شخصی بود با درجه فوق لیسانس از یکی از دانشگاه های اروپا که با صراحت می گفت احداث راه آهن سرتاسری که هزینه آن به ملت ایران تحمیل شد بنابه خواست و نظر انگلیس و در جهت منافع آن دولت بوده!، از ایشان پرسیدم که در این مورد دلیل و مدرکی دارد؟، گفت چه دلیلی گویا ترا این که اجرای یک چنین طرح با هزینه هنگفت در آن زمان نه ضروری بود و نه اقتصادی و با

اتمام طرح، آن تأسیسات مورد استفاده و بهره برداری انگلیس قرار گرفت، به ایشان گفتم که نه تنها انگلیس بلکه متفقین، وازهمه بیشترشوروی بهره مندشد، ولی ساده ترین راه برای ردادعای کلی شما این است که اگر شما این موضوع را بایک نفر فرد خارجی بی نظر که دارای تحصیلات و اطلاعات کافی در امور اقتصادی و فنی باشد مطرح بکنید و نقشه جغرافیای ایران را جلوی بگذارید و از او به پرسید:

آیا اصولاً احداث راه آهن برای کشوری مثل ایران اقتصادی و ضروری بوده یانه؟.

آیا تحمیل هزینه سنگین آن به ملت ایران صحیح بوده یانه؟.
آیا مسیری که از شمال به جنوب انتخاب شده به صرفه و صلاح ملت ایران بوده یانه؟.

مطمئن آن شخص در مورد سئوالات شما جواب هائی در این حدود خواهد داد و خواهد گفت:

دردنیای امروزیاتوجه به گسترش ارتباط بین ملل، وجود راه های ارتباطی الزامی شده، بنابراین احداث راه آهن نه تنها برای ارتباط با خارج و تسهیل حمل و نقل کالا و مسافر لازم است، اصولاً خطوط راه آهن در جهت پیشرفت و آبادانی و توسعه صنایع و کشاورزی برای یک کشور به منزله شریان های خون در بدن است، به همین دلیل امروز عقب مانده ترین و فقیرترین کشورهاییزه هرقیمتی که برایشان مقدور است اقدام به احداث راه آهن می کنند، طبعاً هزینه چنین طرح هائی را هم باید مردم آن مملکت تقبل کنند.

و اما در مورد مسیر آن خواهد گفت شما که برای اولین بار اقدام به احداث راه آهن می کردید دوراه بیشتر نداشتید، یا از شمال به جنوب و یا از غرب به شرق، و سپس از شمالی پرسد اکثر واردات و صادرات و ارتباط

شمالباکشورهای دیگر در کدام منطقه و از کدام مرزها انجام می شود؟، جواب شمالبایدین باشد که باکشورهای اروپائی از طریق راه زمینی روسیه و ترکیه و یاراه آبی دریای خزر، و در جنوب هم در ارتباط با سایرکشورها و کشورهای سواحل خلیج فارس از طریق بنادر خلیج فارس، اومجدداً خواهد پرسید ارتباط و معاملات و واردات و صادرات شمالباکشور همسایه شرقی در چه حد است؟، جواب درست بایدین باشد که به علت فقیر بودن آن کشور مصادراتی به آنجانداریم، ولی واردات ماتریاک و کالاهای قاچاق است!، مجدداً خواهد پرسید با همسایه غربی چطور؟ حتماً خواهید گفت که واردات ماکالاهای قاچاق و صادراتمان رفتن تعداد زیادی زائر برای زیارت قبور ائمه اطهار و دادن خمس و زکات به علماء اعلام و حجج اسلام! و صدور استخوان مرده برای دفن در اماکن مقدس!! آن شخص به شما خواهد گفت، کدام آدم عاقل با تحمل این همه خرج و زحمت حاضرمی شود که به عوض خط سرتاسری شمال به جنوب، راه آهن را از شرق به غرب بکشد که در حدود پانصد کیلومتر از مسیر آن باید از کویر خشک بگذرد که دارای هیچگونه مزایای اقتصادی و صنعتی و مبادلات بازرگانی هم نیست، و مضافاً این که برای انگلستان یک راه بسیار با اهمیت برای اتصال بین النهرین به افغانستان و هندوستان که آن موقع هرسه کشور تحت الحمایه انگلیس بودند محسوب میشد.

به ایشان گفتم با توجه به سؤال و جواب و توضیحات به شرح فوق فکر نمی کنم اخلاقاً و وجداناً بتوانید به یک نفر خارجی بگوئید که ماشاء کشورمان را که تمام عمرش را صرف برقراری امنیت و آسایش ما کرد، و صدها طرح صنعتی، فرهنگی، اجتماعی، کشاورزی و بهداشتی را ایجاد نمود که راه آهن سرتاسری هم یکی از آن ها است، بخاطر انجام چنین طرحی ما او را عامل انگلیس می دانیم !!.

توضیح دادم که طرح احداث راه آهن ایران تنها منحصربه خط سرتاسری شمال به جنوب نبود، بلکه به صورت شبکه و دربرگیرنده اکثر شهرها و استان های ایران بود، کما اینکه خط استان خراسان در اوایل سلطنت رضاشاه تا بین سمنان و دامغان و خط استان آذربایجان تا بین قزوین و زنجان کشیده شده بود و طرح های دیگر که جزء برنامه کار آینده بود ولی متأسفانه با شروع جنگ دوم جهانی و رفتن رضاشاه از ایران متوقف ماند عبارت بودند از خط آهن همدان کرمانشاه، خط اصفهان و شیراز و کرمان و زاهدان و بلوچستان، به هر حال هر کدام از این طرح ها شروع و خاتمه می یافت به نظر مدعیان و مغرضین بنابه منطق «دائی جان ناپلئون» کار کارانگلیس هابه حساب می آمد!

این نکته نیز قابل ذکر است که در تهیه پروژه و نظارت و اجرای طرح و خرید ماشین آلات و لوازم و تراورس (قطعات الوارزیریل) ریل ها، واگن های مسافری و باری، لکوموتیوها و غیره اکثر شرکت ها و موسسات کشورهای اروپائی از قبیل دانمارکی، آلمانی، فرانسوی، چکسلواکی، شوروی مشارکت داشتند، و شرکت ها و موسسات انگلیسی جز در فروش قسمت کمی از ریل ها مشارکتی نداشتند، بنابه مطالب فوق کاملاً مشخص است که عنوان کردن چنین ادعاهائی راجز به غرض ورزی و دشمنی و یا بی اطلاع بودن از مسائل فنی و اقتصادی به چیز دیگری نمی توان تعبیر کرد.

* ایجاد حکومت دیکتاتوری وعدم اجرای قانون اساسی

شعاردادن وحرف های خوش آیندمردم گفتن یکی ازشگردهای سیاسی است که بعدازوقایع سال ۱۳۲۰ حزب توده به نحو احسن درجهت منافع کشورشوراهاوقبله سوسیالیزم از آن استفاده کردوبرای پیش بردمقاصدخود، دیکتاتوری سوسیالیستی وکمونیستی استالین گرجی را لازم وموجه ودیکتاتوری رضاشاه ایرانی راغیرموجه وخطاوگناه می دانست!!.

مملکتی که نودونه درصدمردم آن بی سوادویاکم سودبودند، اکثریت مردم بیکاروفقیروعاطل وباطل، عده زیادی معتادبه تریاک ویا مبتلابه بیماری های واگیرازقبیل سل، تراخم، جذام، مالاریا، امراض مقاربتی وغیره زمین گیربودند، درعوض یک عده معدودبه نام خان وحاکم وآخوندبه این ملت ورشکسته مشرف به موت حکومت میکردند!، برای برطرف کردن آن همه بدبختی وبه حرکت درآوردن یک ملت وامانده ونا امیدوکوتاه کردن دست تجاوزکاران وفاسدان ودزدان، رضاشاه بایدچچه نوع حکومتی را برقراروچه نوع قوانینی را اجرامیکرد؟!، آیتوقع این است که درآن زمان رضاشاه می بایست یک حکومت دموکراسی برپایه اصول حزبی وپارلمانی مثل حکومت کسورهای چون اسکائندیناوی وسویس وفرانسه وامریکارا ایجادمینمود؟!، باتوجه به شرایط زمان ومکان باوجودافرادی چون مدرس، قوام السلطنه، سرداراسعد، وثوق الدوله، عین الدوله، نصرت الدوله فیروز، شیخ خزعل ها آیا امکان برقراری دموکراسی ویادادن آزادی مقدوربود؟!، آیهامان سال اول چنین افرادی رضاشاه راچون امیرکبیرازبین نمی بردند!!.

سؤال این است که رضاشاه کدام قانون رازیپا گذاشت؟ آیا قبل از رضاشاه در زمان حکومت سلسله قاجاریه که شاهان و دولتمردان و حاکمان بی رحمانه و جابرانه حاکم بر جان و مال و ناموس مردم بودند قانونی وجود داشت؟ آیا روزی که شاه و اطرافیانش به هردلیلی و حتی برای سرگرمی انسان هائی را بدست جلادان می سپردند تا جل و چشمشان آن هارا کور و یا معدوم کنند قانونی وجود داشت؟!.

بعد از انقلاب مشروطیت که بدست آخوندهائی از قبیل سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبائی، شیخ فضل الله نوری، میرزا ابوالقاسم امام جمعه غیره با مشارکت مستبدین و مرتجعین از قبیل ناصرالملک قراگوزلو، عین الدوله، فرمانفرما، سعدالدوله، وثوق الدوله، میرزا علی اصغر خان امین السلطان، سپهدار اعظم و غیره که مشروطیت را به بی راهه کشیدند آیا قانون اساسی که حافظ منافع ملت باشد و یا قوانین قضائی و اداری که باعث برقراری عدالت اجتماعی باشد وجود داشت و اجرامی گردید؟!، به غیر از این بود که محاکم و قدرت قضائی و موقوفات دردست یک عده دزد و ریاکار به نام آخوند و حکومت هم دردست یک عده حاکم ظالم و خان های بی رحم و جانی قرار داشت؟!.

برای اطلاع خوانندگان به قسمتی از یک ماده قانون اساسی اشاره میشود تا معلوم گردد این قانون چگونه در جهت حفظ منافع شاه و شیخ تدوین شده و چه تحفه گران بهائی بوده که رضاشاه با اجرانکردن آن مرتکب گناه و خطای بزرگی شده!!.

اصل دوم متمم قانون اساسی

..... و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر عهده علمای اعلای اعلام ادام الله برکات وجودهم

بوده و هست، لہذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتہدین و فقہای متدینین کہ مطلع از مقتضیات زمان ہم باشند بہ این طریق کہ علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما کہ دارای صفات مذکورہ باشند معرفی بہ مجلس شورای ملی بنمایند، پنج نفر از آن ہا را یا بیشتر بہ مقتضای عصر اعضاء مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بہ حکم قرعہ تعیین نمودہ بسمت عضویت بشناسد تا مواردی کہ در مجلس عنوان میشود بدقت مذاکرہ و غور و بررسی نمودہ و ہر یک از آن مواد معنویہ کہ مخالفت با قواعد مقدسہ اسلام داشتہ باشد طرح و رد نمایند کہ عنوان قانونیت پیدا نکنند و رأی این ہیئت علمادراین باب مطاع و متبع خواہد بود و این مادہ تا زمان ظہور حضرت حجت عصر عجل اللہ فرجہ تغییر ناپذیر خواہد بود.

آری رضاشاہ بہ چنین قانونی کہ با ہمدستی مستبدین و مرتجعین و آخوند ہاتھیہ شدہ بود و در همان موقع عملاً ولایت فقہار ابرقرار کردہ بودند پیشیزی ارزش قائل نبود.

تمام قوانین قضائی و اداری و اجتماعی منطبق با شرایط زمان و طبق قوانین کشورهای پیشرفتہ در دوران سلطنت رضاشاہ تدوین و جهت برقراری عدالت اجتماعی و نظم و ترتیب بادقت و شدت بہ مورد اجرا گذاشتہ شد، انجام چنان کارہائی نہ تنها خطا نبودہ، بلکہ خدمتی بودہ در جهت رفاه و آسایش جامعہ و ملت ایران.

* ایجاد اختناق و جلوگیری از آزادی بیان و قلم

در مورد اختناق و ممانعت از آزادی قلم و بیان، باید بہ این مطلب اشارہ بشود کہ نشریات (روزنامہ و مجلہ و کتاب) علاوہ بر این کہ نشان دہندہ

افکار و نظرات نویسندگان است در اصل نمایانگر طرز فکر جامعه می باشد، متأسفانه در جامعه های عقب مانده و یاد دوران هرج و مرج اکثراً این وسایل مفید و ناشر افکار عمومی تبدیل به وسیله انحراف افکار جامعه و یاکلاشی و باجگیری و تهمت و فحاشی میشوند، نمیدانم امروز تا چه حد دسترسی به کتاب ها و نشریات دوران قبل و بعد از سلطنت رضاشاه در ایران مقدور است، ولی در آمریکا اگر کسی سری به کتابخانه کنگره آمریکا بزند تعداد بسیار زیادی کتاب و روزنامه و مجله دوران قبل از کودتای ۱۲۹۹ و بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ را پیدا خواهد کرد، بایک نظر اجمالی و مشاهده آن همه بی بندوباری و آشفته حالی جامعه، هرزه درائی و یاه و سرائی، اتهام و افتراء و فحاشی و هتاک که بر زبان و قلم به اصطلاح روشنفکران و آزادی خواهان جاری و ساری شده برخود می لرزد! و از هر چه نماینده مجلس سیاست باز و حزب ساز و روزنامه نگار است که خودشان را رهبران جامعه می دانستند متنفر و از داشتن چنان آزادی قلم و بیان بی زار و پشیمان می شود،

رضاشاه به خوبی در جامعه ایرانی راتشخیص داده بود، می دانست تازمانی که این مردم با سواد نشوند نمی توانند در شد سیاسی و اجتماعی پیدا کنند، بنابراین با دادن آزادی حساب نشده و بی موقع مطمئناً مردم آلت دست شیادان مذهبی و یاسیاسی خواهند شد، به همین دلیل از اولین روز رسیدن به حکومت با ایجاد مدارس و دانشگاه و اعزام محصلین به خارج تمام سعی اش در با سواد کردن مردم و بالا بردن سطح دانش و بینش آن ها بود، چون می دانست جامعه ای که اکثریت آن بی سواد و فاقد شعور سیاسی و اجتماعی باشد بطور قطع آزادی و دموکراسی را با هرج و مرج و بی بندوباری به اشتباه خواهد گرفت.

* مجازات خطاکاران و منکوب کردن مخالفین

میگویند رضاشاه بامردم با شدت عمل و خشونت رفتار کرد و حتی عده ای را ازین برد .

در تمام دنیا و در همه ادوار با توجه به شرایط زمان و مکان و اوضاع اجتماعی، سیاست و حکومت با شدت عمل و سختگیری توأم بوده، رضاشاه مسئول اداره امور مملکتی شده بود که طی سالیان طولانی به علت عدم وجود قدرت حکومت مرکزی و رواج ملوک الطوائفی و هرج و مرج، مخصوصاً دخالت بیگانگان نه نظم و قانونی وجود داشته و نه رعایت کننده نظم و قانون، بدیهی است برای تغییر روش و وضعیت و برقراری آسایش و امنیت در کشور مجبوره اعمال شدت عمل و مجازات افراد خاطی و خائن بوده، چه بسا شخص دیگری هم به جای او بود چاره ای جز آن نداشت .

گسانی که منشأ اثر بوده و خدماتی انجام می دادند بهترین پاداش ها و بالاترین مقامات را بدست می آوردند، ولی اگر صاحبان چنان مقاماتی مرتکب خطا و یا خیانتی می شدند نه تنها گذشت نمی کرد بلکه مجازات را ولو طرف برادر و یا فرزند و یا بهترین یار و همکارش بود در موردشان اجرامی کرد، به چند مورد در این باره اشاره می کنم:

* زمانی که سردار سپه برای جنگ با قوای انقلابیون شمال نیروی نظامی به شمال اعزام نمود، به فرماندهان گروه ها گفته بود که هر کسی بتواند دودستگاه توپ از متجاسرین بگیرد یک درجه ارتقاء مقام خواهد یافت، یا و فضل الله بصیردیوان (سپهبد زاهدی بعدی) موفق شده بود که چهار دستگاه توپ از متجاسرین بگیرد، بنابراین با دو درجه ترفیع به درجه سرهنگ تمام رسید .

سرهنک زاهدی طبق طرح و دستور سردار سپه مأمور دستگیری شیخ خزعل و اعزام او به تهران گردید، چون در این مورد هم کار را به نواح حسن انجام داده بود، بنابراین یک درجه ترفیع پیدا کرد و به درجه سرتیپی رسید.

در سال ۱۳۱۰ خورشیدی سرتیپ زاهدی فرمانده نیروی ژاندارمری استان فارس بود، ایل قشقائی با چندین ایل دیگر دست به شورش زده و باعث ایجاد ناامنی در فارس و منطقه جنوب ایران شدند، در موقع شروع شورش و بروز حادثه سرتیپ زاهدی در محل خدمت نبوده (ظاهراً برای شکار به منطقه دیگر رفته بوده) رضاشاه با اطلاع از جریان زاهدی را از سمت فرماندهی ژاندارمری عزل و با تنزل به درجه استواری مدتی هم زندانی میشود، بعد از مدتی و آزاد شدن از زندان همچنان با درجه استواری خدمت می کرد، تا این که پس از چندی بخشیده شده و مجدداً با درجه سرتیپی مشغول به کار میشود.

* احمد آقاخان امیراحمدی (سپهبد امیراحمدی) یکی از یاران صدیق و فداکار رضاشاه بوده که بطور قطع در به ثمر رسیدن کودتا و بعداً در استحکام و دوام حکومت و سلطنت رضاشاه نقش بسیار موثر و ارزنده ای داشته که بسیار هم مورد علاقه و توجه رضاشاه بوده، اولین افسر ارتش بود که به درجه سپهبدی و دریافت عالیتین نشان های نظامی نائل گردید، ولی با انجام یک خطا موقعیت و مقام خود را از دست داد، داستان چنین است:

قبل از حکومت رضاشاه متداول ترین کاراکتر رجال و زمامداران، حتی شاهان و ابستگي و ارتباط با بیگانگان و جلب حمایت آن ها بوده، رضاشاه بعد از به قدرت رسیدن طی صدور بیانیه ای اعلام نمود که هیچ

کسی اجازه مرافقه و ارتباط با مأمورین دول بیگانه راندارد ، زمانی که سپهبدامیراحمدی درهمدان بوده هاورد رایزن سفارت انگلیس به دیدن اومی رود ، امیراحمدی هم وقتی که به تهران آمده بودازاودیدن می کند ، رضاشاه با اطلاع ازجریان اوراازکاربرکنارکرده ومیگوید :

«دیگرکاری ازاین قبیل اشخاص برنمی آیدکه دیدارمی کنید»

سپهبدامیراحمدی دراثرچنین اشتباهی چندین سال ازکاربرکناربود .

* جعفرقلی خان بختیاری (سرداراسعد) به خاطرخدمات پدرش درانقلاب مشروطیت بسیارموردعلاقه وتوجه رضاشاه بود ، شایدتوان گفت درآن زمان یکی ازمحارم ونزدیکان رضاشاه محسوب می شد ، ضمن این که دائماً معاشر ومصاحب وحریف تخته نردرضاشاه بودوزیرجنگ هم بود .

به رضاشاه اطلاع داده بودندکه سرداراسعدبرای ایلات بختیاری مخفیانه مقادیری اسلحه فرستاده ، وقتی که رضاشاه برای برگزاری مسابقات اسب دوانی عازم گرگان بوده روزقبل ازحرکت ، میرزارضاخان افشاراستانداراصفهان خودرابه تهران رسانده وازتوطئه ای که به وسیله سرداراسعدبرای تروررضاشاه ترتیب یافته بودرضاشاه راباخبرمی کند ، باتحقیق واطلاع ازصحت خبردایربراین که عده ای افرادبختیاری درسره رضاشاه کمین کرده اندکه بارسیدن رضاشاه به آن محل اوراموردحمله قراردهند ، رضاشاه پیش دستی کرده وبا اعزام عده ای نظامی بختیاری هاراغافلگیروهمه رادستگیری کنند ، ظاهراًقرارنبوده دراین مسافرت سرداراسعدهمراه رضاشاه باشد ، زمان نزدیک به حرکت رضاشاه به سرداراسعدمی گوید توهم بامن بیاکه تنهانباشم ، شب که به گرگان می رسندبعدازخوردن شام رضاشاه بانهایت خون سردی

باسرداراسعدمشغول بازی تخته نرد می شود ، اتفاقاً سرداراسعدبازی رامی بازد ، رضاشاه به اومیگویدسردارمثل این که بخت باتوهمراه نیست ! سرداراسعدمی گویدحتمأدست دیگرخواهم برد ، رضاشاه میگویدفکرمی کنم دست دیگری درکارنباشد ، همین موقع می گویدافرادی که دستگیرشده اندبیآیند (گویاسرداراسعدازدستگیری افرادبختیاری بی خبربوده) چندنفربختیاری که دستگیرشده بودندواردمی شوندوهمه اعتراف می کنندومی گویندمابه دستورسرداراسعدآمورشده بودیم ، رضاشاه دستورمی دهدکه افراددستگیرشده آزادباشوندوسرداراسعده تهران اعزام وزندانی می شودوپس ازممتی درزندان فوت می کند .

* میرزارضاخان افشاردرازاء چنان خدمت بزرگی به وزارت راه منصوب می شود ، بعدازممتی به رضاشاه اطلاع داده می شودکه میرزارضاخان افشارمرتکب سوء استفاده شده ، اوزوزارت عزل وتحویل دیوان عالی کشوری شود .

* رجبعلی منصور (پدرحسینعلی منصورنخست وزیرمقتول) که یکی ازنزدیکان رضاشاه بودگویادرزمان تصدی وزارت راه اوهم مرتکب سوء استفاده هائی شده بود ، به همین علت اوزوزارت عزل وتسليم دادگستری گردیدوبعدازممتی تبرئه شد .

* ازهمه این ماجراهااسرنوشت عبدالحسین تیمورتاش (سردارمعظم) شنیدنی است ، تیمورتاش یکی ازافرادتحصیل کرده ، روشنفکروباپشتکاردوران رضاشاه است که به حق بایدگفت که درطراحی ساختن ایران نوین وهمفکری وهمکاری بارضاشاه نقش بسیارمهمی رابه عهده داشته ، به علت درایت ومديریت بی نهایت موردتوجه رضاشاه قرارداداشت ، بدون اغراق بایدگفت بعدازرضاشاه دومین نفرتصميم گیرنده

در تمام مسائل مملکت بوده، متأسفانه جاه طلبی و خودبزرگ بینی و زیاده روی های تیمورتاش، باعث شد که ایران از داشتن چنان شخصیت با ارزش و پر قدرتی محروم گردد.

تیمورتاش به اوج مرتبت و قدرت رسیده بود، رضاشاه هم به علت درایت و مدیریت او همه نوع اختیارات را به او داده بود، ولی متأسفانه تیمورتاش قدر این همه اعتبار و اعتماد را ندانست و به فکر سوء استفاده از مقام و موقعیت خود افتاد.

داستان از اینجا شروع شد، وقتی که تیمورتاش در مقام وزارت درباراً مورد مذاکره در مورد لغو قرارداد داری شد چون باز مامداران دولت انگلیس به توافق نرسیده مسکومیرود، با توجه به سابقه تحصیل در روسیه مورد پذیرائی شایان از طرف زمامداران شوروی قرار می گیرد و باروس ها در جهت واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به شوروی و جلب حمایت شوروی از او مذاکرات و توافق هایی به عمل می آید.

موقع برگشت تیمورتاش از مسکویه تهران کیف دستی او مفقود می شود (در این مورد در قسمت مربوط به قرارداد ۱۹۳۳ مطالبی بیان شده) به احتمال نزدیک به یقین انگلیس ها رضاشاه را از مذاکرات و توافق های تیمورتاش با روس ها را مطلع کرده بودند، چون بعد از برگشت تیمورتاش از مسکو تیمورتاش مخضوب و از کار برکنار و زندانی شد و پس از مدتی در زندان درگذشت.

* نصرت الدوله فیروز فردی بود که در انگلستان و فرانسه تحصیل کرده و با اکثر مردان سیاسی انگلیس و فرانسه دوستی و ارتباط داشت و به اوضاع و مسائل اروپا آشنا بود، رضاشاه از وابستگی نصرت الدوله فیروز به انگلستان و حتی دریافت پول از آن ها کاملاً مطلع بوده.

توضیح: زمان وقوع کودتای نصرت الدوله فیروز هم جزء عده ای از رجال و زمامداران آن موقع دستگیروندانی بوده، وزیرمختار انگلیس نزد سردار سپه رفته و بایان این موضوع که نصرت الدوله فیروز دارای نشان ازانگلستان است و تحت حمایت دولت انگلیس می باشد درخواست آزادی اورامی کند، سردار سپه باتندی به وزیرمختار جواب می دهد که بروید نشانتان را بگیرید، ضمناً بانصرت الدوله هم مثل سایر اتباع ایرانی رفتار خواهد شد، اگر تقصیری نداشته باشد آزادی می شود.

رضاشاه در اوائل حکومت و سلطنتش به وجود چنین افراد تحصیل کرده شدیداً احتیاج داشت، لذا بان دیده گرفتن تخلفات و سوابق گذشته نصرت الدوله به او مقام وزارت داد به امید این که برای جبران اعمال خلاف گذشته خود، از آن به بعد خادم کشور و مملکتش باشد، ولی مطلع شد که این شخص نه تنها اصلاح پذیر نیست بلکه با همدستی عده ای و به احتمال نزدیک به یقین با اطلاع انگلستان مشغول توطئه برای براندازی و یاکشتن رضاشاه می باشد، بنابراین از وزارت عزل و زندانی شد، بعد از چندی در زندان یا مرد و یاکشته شد.

* در مورد سوابق و دسایس مدرس و خیانت شیخ خزعل هم در قبل مطالبی بیان شد، به هر حال وجود چنین افرادی که به حق و یابه ناحق مخالف رضاشاه بودند باعث از بین رفتن رضاشاه و متوقف ماندن برنامه های اومی شد، رضاشاه تصمیم گرفته بود بابدست گرفتن زمام امور مملکت، ایران را نجات بدهد، توطئه ها و تحریکات و اقدامات افراد استفاده جو و جاه طلب و یا عوامل بیگانه از قبیل سید ضیاء، شیخ خزعل، قوام السلطنه، مدرس، سردار اسعد، و ثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز و تیمورتاش ها موضوع ساده ای نبود که بشود ندیده گرفت و سرنوشت ملت و مملکتی را بدست چنین افرادی سپرد، بنابه گفته

خودرضاشاه اوهم کسی نبود که دستش رادردست این افراد بگذارد تا آن ها چون امیرکبیر رگ دستش رابزنند .

درمورد ابراز خشونت و یا ازین رفتن مخالفین سه گروه علیه رضاشاه باهم همصدا شدند:

۱ - بازماندگان افرادی که ادعای کردند پدرانشان در دوران سلطنت رضاشاه کشته شده اند از قبیل فرزندان صولت الدوله قشقائی ، شیخ خزعل ، تیمورتاش ، نصرت الدوله فیروز ، مدرس ، محمدولی خان اسدی ، یوسف خان امیر مجاهد ، سردار اسعد و غیره و یا افرادی که سال هازندانی و تبعید بودند .

۲ - ایادی شوروی که در رأس آن ها اعضاء حزب توده قرار داشت .

۳ - ایادی انگلستان که در رأس آن ها آخوندها قرار داشتند .

درمورد افراد ردیف اول صرف نظر از این که آیا آن ها گناه کار و خطا کار بوده اند یا نه ؟ به هر حال چون برای بازماندگان آن ها موضوع جنبه عاطفی و احساسی داشته و یا افرادی که خود را بی گناه و زندان و تبعید را به ناحق می دانستند چه به حق و چه به ناحق اعتراض و یادشمنی آن ها را بار رضاشاه و عکس العملشان قابل درک و توجیه است .

درمورد افراد ردیف ۲ و ۳ باید گفته شود که موضوع کاملاً در جهت مقاصد بیگانگان و بهره برداری سیاسی بوده و به هیچوجه دارای جنبه انسانی و اخلاقی نبوده ، زیرا همان روشنفکران و اندیشمندان حزب توده که دم از آزادی و عدالت اجتماعی و حفظ حقوق انسان های زدند و رضاشاه را جلاد و جانی می خواندند و جهان کمونیسم و سوسیالیسم را جهان صلح و دوستی و آزادی و مدافع حقوق انسان ها و زحمتکشان می نامیدند !! هرگز نمی گفتند که در آن مدینه فاضله و بهشت آزادی چند میلیون انسان

بی گناه به جرم ساده ترین اعتراض برای نبودن نان و کار به جوخه های اعدام سپرده شد و یادرسپاه چال ها و تبعیدگاه ها مردند و یادریز برف و یخ های سیبری مدفون گردیدند؟!، هرگز نمی گفتند که چند هزار نفر از سران انقلاب، بلشویک ها، منشویک ها به جرم عدم موافقت با طرز اداره مملکت و یا با اعمال و کشتار استالین، تیرباران شدند؟!، هرگز نمی گفتند که چند میلیون مردم کشورهای دیگر به اسارت درآمدند و یا بارگبار مسلسل و یازیر زنجیر چرخ تانک هانیست و نابود شدند؟!.

در مورد عوامل انگلیس و نحوه سرانی آخوندها سابق سرپاریا و وزیر این گروه خیانتکار و چندین سال حکومت دژخیمی و جنایتکارانه آخوندی و کشتار هزاران نفر و اسیر و بی خانمان کردن میلیون ها ایرانی ماهیت این طبقه را نشان می دهد و احتیاج به توضیح بیشتر ندارد.

در طول تاریخ ایران رضاشاه جزء معدود شاهانی است که در موقع تغییر حکومت و بدست گرفتن سلطنت کوچکترین خون ریزی و کشتاری بوجود نیامد، احمدشاه و ولیعهد با خانواده و حرم خانه و ثروت خود صحیح و سالم از ایران خارج شدند، نه تنها هیچکدام از مامداران و دولتمردان شاغل در حکومت قبلی کشته نشدند، بلکه عده زیادی از آن ها در حکومت جدید مصدک را شدند و در تمام دوران بیست ساله حکومت و سلطنت رضاشاه تعداد افرادی که به جرم خیانت و توطئه کشته شدند بیست نفر نرسید، گوا اینکه کشته شدن یک انسان از نظر عاطفی و انسانی مورد ایراد است ولی از نظر سیاستمداران و حکومتمداران در جهت حفظ مصالح و منافع یک ملّتی و بقای یک دولت و مملکتی ازین رفتن عده ای خاطی و خائن اجتناب ناپذیر است.

* تصاحب املاک

رضاشاه تار رسیدن به مقام سردار سپهی دارای یک خانه وزندگی معمولی بوده، کسانی که اورا طی سالیان طولانی می شناختند همه معترفند که او به هیچوجه اهل زدو بند و کسب درآمد نامشروع نبوده و تنها با حقوق ماهیانه خود هزینه زندگیش را تأمین میکرد، بطوریکه در قبل ذکر شد سرپرسی لورن در گزارشی که در مورد سردار سپه به وزارت امور خارجه انگلیس ارسال داشته به صحت عمل سردار سپه اشاره کرده، در دوران نخست وزیری که دارای حقوق بیشتری شده بود قطعه زمینی در مجاور باغ سالار لشگر خرید و اقدام به احداث ساختمانی نمود، بعد از به سلطنت رسیدن زمین های مجاور خریداری و با تخریب خانه قبلی چند کاخ در آن محل بنا گردید.

رضاشاه ایران را از نابودی حتمی نجات داده بود و در مقام شخص اول و شاه مملکت استحقاق داشتن بهترین و مجلل ترین زندگی را داشت و به حق هم ملت ایران کلیه امکانات را در طبق اخلاص گذاشته و تقدیم حضورش کرده بود، یعنی رضاشاه در بالاترین مقام ثابتی قرار گرفته بود که همه چیز برایش فراهم بود، پس منطقاً نباید به جهت ترس از فردا و یابی کاری و ننداری در فکر مال اندوزی باشد، ولی عملاً رضاشاه در دوران سلطنتش صاحب املاک و مستغلات زیادی مخصوصاً در مازندران و گیلان و گرگان شد، این موضوع باعث رنجش و اعتراض عده زیادی گردید بطوری که بعد از رفتن رضاشاه از ایران انتقادات شدیدی در این مورد علیه او شروع شد و شاید خود من هم داشتن چنان حرص و طمع و مال اندوزی را برای چنان مرد بزرگی برازنده نمی دانستم و با خود می گفتم ای کاش رضاشاه این نقطه ضعف را نداشت

تالک‌های سیاهی در تاریخ زندگی اش به وجود نمی آمد، باتوجه به دومورد زیر تا حدودی قضاوت تعدیل یافت:

۱ - انسان هادارای طبایع و خصایل متفاوت و خوب و بد هستند، رضاشاه هم مثل میلیون ها انسان دیگر از این اصل مستثنی نبوده.

۲ - با وجود مذموم بودن حرص مال و یا تملک املاک برای شخص اول مملکت، ولی در حقیقت ملت ایران از این عمل متضرر نشد چون:

اولاً اکثر املاک و زمین ها که متعلق به مالکین بزرگ و فئودال ها بوده و طی سالیان دراز به صورت بی مصرف و علفزار و یا باتلاق و لجنزار پوشیده خیز و غیر قابل کشت درآمده و روستا نشینان هم در نهایت فقر و بدبختی و ابتلا به امراض مختلف مخصوصاً مالاریا به سر می بردند، با تملک آن املاک تمام آن مناطق تبدیل به مزارع کشاورزی شد و وضع و رفاه کشاورزان به مراتب بهتر از پیش گردید، که نمونه زنده آن شهرک ها و روستاهای آباد و سبز و خرم مازندران و گیلان است که همه در زمان سلطنت رضاشاه به وجود آمده.

ثانیاً وقتی رضاشاه ایران را ترک کرده همه آن املاک و مستغلات آباد شده در ایران ماند و رضاشاه اموالش را واگذار کرد که به مصرف آبادانی ایران و رفاه مردم ایران برسد.

با وجود توجه موضوع به شرح فوق ولی به اصطلاح ته دلم راضی نبود تا این که مدت ها قبل خاطرات آقای محمود جم را در این مورد خواندم شاید بازگو کردن آن جوابی باشد برای کسانی که هنوز نسبت به این موضوع معترضند.

آقای جم چنین نوشته :

وقتی اعلیحضرت از سلطنت استعفا داد و به اصفهان رفت

و در آنجا هم تمام املاک و اموالش را صلح نمود همان شب من به اتفاق آقایان قوام الملک شیرازی و دکتر محمد سجادی در حضور اعلیحضرت بودیم، نفس عمیقی کشیده و گفتند که امروز سنگین ترین بار را از دوشم برداشتم، و آن عبارت بود از تحویل مال ملت ایران به خودشان، بعد با عصبانیت گفتند می بینید بیگانگان و دشمنان من در مورد املاک و اموال من چه هو و جنجال و بلوائی براه انداخته اند؟!، درست است که من اسمادارای اموال و املاک زیادی بودم، ولی من که پادشاه این مملکت بودم احتیاجی به ملک نداشتم، من می دانستم که استان های گرگان و مازندران و گیلان دارای استعداد فوق العاده برای کشاورزی و آبادانی است ولی این کارنه از عهده کشاورزان فقیر و ناتوان برمی آمد و نه ارباب های پولدار به خود زحمت این کارها را می دادند، بنابراین تصمیم گرفتم با خریدن آن املاک خودم آن ها را آباد کنم، البته باید این راهم بگیریم شاید در این کار سخت گیری هاشد ولی من نمی خواستم و به هیچ کدام از مأمورین هم نگفته بودم که املاک مردم را به زور و بیامفت تملک کنند، مخصوصاً تأکید کرده بودم که کوچکترین بی عدالتی در مورد خرده مالکین یادهقانان نشود و بیاضایت آن ها املاکشان به قیمت عادلانه روز خریداری بشود، ولی بودند مالکین و یا ارباب های گردن کلفتی که یا چند برابرهای املاکشان را می خواستند و یا اصولاً بیادریافت پول هم حاضر به فروش نمی شدند و عملاً باعث ایجاد اشکالات و توقف کار آبادانی می گردیدند، با این که در این مورد هم گفته بودم که با مسالمت و کدخدانم نشانه رفتار بشود ولی بنابه مثل معروف وقتی به یک مأمور می گفتند برو کلاه را بیاور، می رفت کلاه را با سر می آورد! من که شخصاً نمی توانستم به همه کارها برسم که به کسی اجحاف نشود، ای بسابه عده ای هم ظلم شده باشد، به

شمامی سپارم که به پسرِم بگوئید در این مورد دستور رسیدگی دقیق رابدهد تا اگر از کسی حقی ضایع شده باشد احقاق حق بشود .

* جلوگیری از تشکیل احزاب و انتخابات آزاد

انقلاب مشروطیت در بدو امر بر اساس یک حرکت سیاسی و بایایدنولوژی و یا در جهت تغییر رژیم به وجود نیامد ، چون اکثریت مردم اطلاعی از نوع حکومت های استبدادی یا مشروطه و یا جمهوری و فرق آن ها بایکدیگر نداشتند که برای تغییر آن قیام کنند ، بلکه قیام و طغیان مردم از شدت بدبختی ، فقر ، بی عدالتی ، بی قانونی و ظلم و ستمی بود که از طرف شاه مستبد و درباریان و حکام ظالم به مردم اعمال میشد ، تعداد معدودی افراد صالح و روشن فکر در جهت تأمین حق و حقوق ملت و برقراری قانون و عدالت اجتماعی برای رهبری توده مردم پیش قدم شدند و مردم را به حق و حقوق خودشان آشنا کردند بطوری که بعد از مدتی در تمام شهر ها قیام رنگ دیگری گرفت و مردم خواهان تشکیل مجلس ملی مرکب از نمایندگان ملت و تنظیم قانون اساسی و برقراری حکومت مشروطه شدند .

متأسفانه و بدبختانه آخوندها از قبیل سید محمد طباطبائی ، سید عبدالله بهبهانی ، شیخ فضل الله نوری ، میرزا ابوالقاسم امام جمعه و غیره وارد میدان شده و رهبری توده عوام را بدست گرفتند و با سازش با مستبدین و مرتجعین ، مشروطیت را به بی راهه کشیدند و از فردای اعلام مشروطیت و تشکیل مجلس و حکومت ، مستبدین و مرتجعین ، همان هیئت حاکمه پیشین از قبیل: عین الدوله ، فرمانفرما ، سعدالدوله ، میرزا علی اصغر خان اتابک ، ناصرالملک قراگوزلو ، محمدولیخان

سپهدار اعظم، وثوق الدوله و غیره لباس مشروطه خواهی پوشیده و با همکاری آخوندهارشته امور حکومت و مجلس را بدست گرفتند!، نتیجه این سازش ریاکارانه تصویب قانون اساسی بود که در قیل مختصر اشاره ای به آن شد.

قبل از شروع سلطنت رضاشاه احزاب سیاسی وجود نداشتند که با آمدن رضاشاه از فعالیت آن هاجلگیری شده باشد، چون همان طوری که در بحث مربوط به اختناق و عدم آزادی بیان و قلم ذکر گردید رضاشاه معتقد بود تا مملتی با سواد نباشد و رشد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی پیدا نکند چون معنی واقعی آزادی قلم و بیان و تشکیل احزاب سیاسی را بدرستی نمیداند، لذا بطور حتم آلت دست بیگانگان و سیاست بازان دغلکار و یا روحانیون ریاکاری شود، پس با توجه به جمیع جهات و شرایط زمان تشکیل احزاب سیاسی را در آن موقع صلاح نمی دانست.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ و کناره گیری رضاشاه از سلطنت همان طوری که قبلاً اشاره شد ده ها حزب سیاسی و صدها روزنامه و مجله با اسامی و اهداف مختلف بوجود آمد، افراد زیادی هستند که آن روزها و احزاب خلق الساعه را به یاد دارند و لطمات و صدماتی که این احزاب و یار هبران شان به ملت و مملکت ایران وارد آوردند فراموش نکرده اند، بنابراین به اختصار به موارد زیر اشاره می شود:

۱ - بزرگترین حزب سیاسی عبارت بود از حزب توده ایران، این حزب بوسیله تعدادی از کمونیست های زندانی شده دوران رضاشاه و افراد مدعی روشنفکری و آزادی خواهی و سوسیالیست ها و کمونیست ها تشکیل و با انحراف افکار طبقه جوان و وعده و وعیدنان و بهداشت و مسکن و تحصیل مجانی به کارگران و کشاورزان عده زیادی را به دور خود جمع کردند، این

حزب بطور علنی و رسمی با حمایت دولت شوروی و در جهت حفظ منافع آن دولت تشکیل شده بود و در طول فعالیت سیاسی خود از هیچ اقدام برخلاف منافع ملت ایران و از هیچ خرابکاری و ایجاد هرج و مرج و کشتار و خیانت کوتاهی نکرد که برای اثبات این ادعا، اقرار و اعتراف و نوشته های سران آن حزب از قبیل دکتر کشاورز، دکتر کیانوری، ایرج اسکندری، صمد کامبخش، احسان طبری، بزرگ علوی، انور خامنه ای و همه حاکی از خیانت و عامل بیگانه بودن رهبران آن حزب است.

۲ - حزب اراده ملی به رهبری سیدضیاء با حمایت دولت انگلیس و در جهت حفظ منافع آن دولت و مبارزه با حزب توده تشکیل شده بود.

۳ - حزب دموکرات ایران به رهبری قوام السلطنه که صرفاً برای تثبیت قدرت و موقعیت قوام السلطنه با عضویت عده ای استفاده جو و منتظرین وکالت و وزارت و پست های حساس و نان و آب دارد دولتی تشکیل شده بود، بزرگترین فعالیت این حزب عبارت بود از اجیر کردن افرادی به عنوان عضو و سیاهی لشکر و به راه انداختن تظاهرات و زد و بند های مالی، در آن روزها که مایحتاج مردم از قبیل قند و شکر و چای و سیگار و پارچه و لاستیک و اتوموبیل گران و کمیاب بود، عده ای استفاده جو و کار چاق کن و دلال به نام اعضاء این حزب با جواز دولتی و به قیمت ارزان این اجناس را خریده و به چند برابر به مردم فقیر و بیچاره می فروختند.

۴ - حزب ایران با عضویت عده زیادی از افراد جوان و تحصیل کرده تشکیل شده بود ولی متأسفانه بغیر از چند نفر انگشت شمار افراد پاک و خوشنام از قبیل اللهیار صالح، مهندس جهانگیر حق شناس و غیره که متأسفانه در اقلیت بودند اکثر اعضاء هیئت مدیره و گردانندگان حزب را افراد سازشکار و معامله گروا هل زد و بند تشکیل می دادند، دلیل واضح

این امر عبارت است از این که بابه قدرت رسیدن فرقه دموکرات در آذربایجان و گسترش فعالیت حزب توده، حزب ایران با ائتلاف بافرقه دموکرات و حزب توده با آن هارسماً همکاری کرد!، بعد از برچیده شدن فرقه دموکرات و غیرقانونی شدن فعالیت حزب توده روسوی قوام السلطنه و حزب دموکرات ایران برد!، بعد از برکناری قوام السلطنه و بسته شدن حزب دموکرات و اوج گیری نهضت ملی شدن نفت سر به استانه درب خانه دکتر مصدق گذاشت!، بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با اظهارندامت عده زیادی از گردانندگان آن حزب با ساواک و هیئت حاکمه کنار آمده و بابدست آوردن شغل و مقامات و مقاطعه ها و معاملات بزرگ بر سر سفره گسترده شده نشسته و به استفاده جوئی پرداختند، بعد از فاجعه سال ۱۳۵۷ دیدیم که یکی از لیدر ها و چهره های درخشان آن حزب به نام دکتر کریم سنجابی چگونه بانهایت پستی و رذالت برای بدست آوردن چند روز صندلی وزارت امور خارجه به پابوس آخوند جنایتکار خمینی رفت و مرتکب بزرگترین خیانت به ایران و ایرانی شد.

شاید توضیح بیشتر درباره احزاب و گروه های دیگر از قبیل حزب زحمتکشان و بابه عبارت درست تر حزب چاقوکشان! دکتر مظفر بقائی، یا گروه های تروریست مذهبی مثل مجمع مسلمانان مبارز و فدائیان اسلام و.... وابسته به آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، و آیت الله سید محمد بهبهانی و آیت الله خمینی و غیره باعث تصدیع و اطاله کلام بشود.

با وجود این که سطح تحصیلات و معلومات و رشد فکری و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی نسبت به دوران اولیه حکومت رضاشاه به میزان بسیار زیاد و چشم گیری تغییر کرده و بالا رفته بود، ولی می بینیم هنوز جامعه به درجه رشد لازم نرسیده بود، و به عبارت دیگر

گواين که درخت دانش و پيش به بارنشسته بود ولی میوه آن هنوز نارس بود، زیرا باکناره گیری رضاشاه از سلطنت به اصطلاح با به وجود آمدن فضای بازسیاسی این هانمونه ای از احزاب سیاسی بود که بدست رهبران سیاسی و روشنفکران و آزادیخواهان بوجود آمد!

و اما در مورد انتخابات و مجلس اشاره به این مطلب ضروری

است:

بعد از صدور فرمان مشروطیت، اولین دوره مجلس شورای ملی در ۱۴ مهر سال ۱۲۸۵ خورشیدی تشکیل گردید، تا شروع سلطنت رضاشاه یعنی ظرف ۲۰ سال فقط چهار دوره مجلس تشکیل شده بود، با توجه به این که هر دوره مجلس آن موقع دو ساله بود بنابراین شش دوره انتخابات انجام نشده بود، یعنی ۱۲ سال مجلسی وجود نداشته!، به شهادت مدارک انکارناپذیر در طول ۱۶ سال سلطنت رضاشاه ۸ دوره انتخابات انجام و مجلس بدون یک روز تأخیر در تاریخ معین تشکیل گردیده.

همان طوری که اشاره شد از فردای برقراری مشروطیت مجدداً مرتجعین و مستبدین و آخوندها زمام امور مملکت را بدست گرفتند، در سال های اول که هنوز تب انقلاب مشروطیت نبریده بود تعدادی از نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه یافتند، ولی در دوره های دوم و سوم بتدریج اکثریت بافتدوال ها و ملاکین و ثروتمندان و مستبدین و مرتجعین و آخوندها و تعداد زیادی هم افراد مورد حمایت سفارت انگلیس به عنوان نماینده به مجلس راه یافتند و نمایندگان واقعی مردم در اقلیت ماندند.

افراد زیادی هستند که انتخابات دوره های بعد از سال ۱۳۲۰ را به خوبی به یاد دارند که چگونه با وجودده ها حزب و صدها روزنامه و مجله

و فعالیت هزاران نفر افراد سیاسی و به اصطلاح خودشان روشنفکران انتخابات به چه وضع مبتذل و آلوده ای کشیده شد، چگونه افراد مزدور بیگانه و بیادنام و شیاد به نام نماینده ملت به مجلس راه یافتند! اکثریت نمایندگان عبارت بودند از افرادی که بطور رسمی و علنی از طرف دول انگلیس و شوروی و یاهیت حاکمه و فتودال هاو ثروتمندان و گروه های مذهبی حمایت می شدند، اعمال نفوذ، صرف مبالغ زیاد برای خرید رأی مردم عامی و عادی و یاروستانشینان، رشوه به مسئولین امور انتخابات و مأمورین دولت، تعویض صندوق های رأی، ازکارهای متداول بود!، یعنی افراد خوشنام و پاکدامنی که به عنوان نماینده واقعی مردم محسوب می شدند از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کرد و کاملاً در اقلیت بودند، این ها واقعیت محض است و هنوز هم هستند افرادی که آن روزها و صحنه سازی ها را با خطر دارند، با توجه به وضعیت انتخابات دوران قبل و بعد از سلطنت رضاشاه و مقایسه آن با انتخابات دوران سلطنت رضاشاه دیده می شود که بقول روشنفکران! همان انتخابات و مجالس فرمایشی دوران رضاشاه با توجه به شرایط زمان به مراتب سالم تر و منطقی تر بوده، زیرا نحوه انتخابات در آن دوره چنین بوده:

از طرف فرمانداران و استانداران، فرماندهان نظامی، رؤسای شهرستانی هر محل اسامی افراد شناخته شده و خوشنام و موجه و مورد قبول اهالی در سه لیست مختلف تهیه و جداگانه به مرکز ارسال می شد، با تشکیل کمیسیونی عبارت از نخست وزیر، وزیر دربار، وزیر کشور با بررسی دقیق بهترین افراد و اجد شرایط انتخاب و مراتب به اطلاع رضاشاه رسانیده می شد، چنانچه رضاشاه نظر خاصی به جهت عدم صلاحیت فردی نداشت آن صورت به فرمانداران و استانداران ابلاغ می شد و چون رقیبی

وجودنداشت طبعاً همان افراد مشخص شده از طرف دولت به نمایندگی انتخاب می شدند، بنابراین نه احتیاجی به اعمال نفوذ و صرف مبالغی به عنوان رشوه و یا خریدن رأی بود و نه احتیاجی به حمایت این و یا آن سفارتخانه و دولت خارجی.

رضاشاه در مورد انتخاب افراد صالح و سالم و مورد قبول و احترام مردم و معرفی از طرف مسئولین امر توجه خاصی داشت و کمترین خلاف را به شدت مجازات میکرد، در این باره بد نیست که به یک مورد اشاره ای بکنم:

برادرزن رضاشاه (برادرملکه مادر) شخصی بود به نام تیموری که متأسفانه اسم کوچکش را به خاطر ندارم، این شخص یک فرد لاابالی و بی قید و بند بود و رضاشاه از او خوشش نمی آمد، او مدتی کارمند شهرداری اصفهان و سپس به رضائیه (زادگاه من) منتقل شد و در آنجا هم با دختر خانمی از آشنایان ما ازدواج کرد و تا وقایع شهریور ۱۳۲۰ در همان شهر زندگی میکرد، موقعی که در اصفهان بوده استاندار فکری کرده بود چون او بارضاشاه نسبت دارد اگر اسم تیموری را در لیست کاندیداهای بنویسد یک نوع خوش خدمتی کرده، رضاشاه وقتی اسامی رامی بیند با عصبانیت به وزیر کشور میگوید در اصفهان شخصی بی لیاقت تروید نام ترا از تیموری نبوده؟!، ضمن این که اسم او را خط می زند دستور توبیخ استاندار رامی دهد.

با توجه به مطالب فوق با وجود عدم احزاب سیاسی و انتخابات آزاد اکثر افرادی که در دوران رضاشاه به عنوان نماینده انتخاب شده بودند با مقایسه با نمایندگان قبل و یا بعد دوران رضاشاه هر یک در سطح حوزه انتخابیه خود افرادی بودند شایسته و شناخته شده و با سواد و خوشنام و موجه

و بطور نسبی قابل قبول عامه، بطوری که بعدها تعداد زیادی از آن هادرمقامات و تصدی مشاغل مختلف منشأ خدمات ارزنده ای شدند.

متأسفانه بعد از وقایع سوّم شهریور ۱۳۲۰ و خروج رضاشاه از ایران بیگانگان به وسیله ایادی خود چونامساعدی را ایجاد کردند و مغرضانه روی تمام اعمال رضاشاه رنگ سیاه زدند، طبعاً در چنان دوران هرج و مرج و سردرگمی، توانستند باعث انحراف افکار عمومی شده وعده ای افراد ساده لوح را همراه کنند، ولی از آنجاکه باکشیدن پرده حیل و فریبکاری نمیتوان حقایق را برای همیشه پوشیده نگاه داشت، امروز که بیش از ۶۰ سال از دوران سلطنت رضاشاه می گذرد و مردم ایران و تاریخ در مورد اعمال رضاشاه به دور از اغراض به درستی به قضاوت نهسته اند، به خوبی روشن می شود که خدمات آن مرد بزرگ بقدری زیاد و با اهمیت بوده که لازم است دانشمندان و پژوهشگران و محققین و مورخین با توجه به شرایط زمان، چنین مسائل را از نظر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند.

بطوری که در قبل اشاره شد با وجود این که رضاشاه دارای تحصیلات عالی نبود، ولی به جهت داشتن درایت و نبوغ ذاتی به خوبی در مملّت ایران و علّت اصلی عقب ماندگی کشور ایران را که همانابی سواد بود کاملاً تشخیص داده بود، به همین جهت از روز اوّل زمامداری علاوه بر ایجاد امنیت و حفظ تمامیت ارضی و اقدامات آبادانی، بیشتر سعی و فکر خود را در احداث مراکز آموزشی علمی و فنی برای بالا بردن دانش و بینش مردم ایران متمرکز کرد، چون می دانست جامعه بی سواد و یا کم سواد قداریه اداره امور مملکت خود نخواهد بود، برای این که مملّت ایران به حد کمال از لحاظ دانش و بینش سیاسی و علمی و اجتماعی برسد و در آینده

باکفایت و درایت زمام امور کشور خود را بدست بگیرند، در سال ۱۳۱۷ اقدام به تشکیل سازمان پرورش افکار نمود، که نه تنها تا آن زمان چنین فکرو سازمانی وجود نداشت، بلکه تا امروز هم در این مورد اقدامی عملاً انجام نشده، رضاشاه با ایجاد چنین سازمانی در نظر داشت که برای فردای ایران، مردان و زنان دانا و تواناتریت بکند تا این افراد بتوانند در آینده باتشکیل اجتماعات و احزاب موفق به انجام انتخابات آزاد و برقراری دموکراسی در جهت مصلحت و منفعت ملت و کشور ایران بشوند، اعضاء سازمان فرهنگی پرورش افکار در تهران و شهرستان ها مرکب بودند از اساتید دانشگاه، رؤسا و دبیران دبیرستان ها، نویسندگان و محققین و روزنامه نگاران و شخصیت های برجسته و خوشنام و ممتاز جامعه آن روز، بطور مثال هیئت مرکزی عبارت بودند از آقایان:

دکتر محمد حسین ادیب - دکتر علی شایگان - دکتر عیسیا صدیق - دکتریدیع الزمان فروزانفر (استادان دانشگاه) امیر اشرف ممتاز - یدالله امیر خیزی - محمد باقر فرهودی - حسین شکرانی (رئیس و دبیران دبیرستان ها و فرهنگی ها) عبدالرحمان فرامرزی (روزنامه نگار) رشیدیاسمی - دکتر قاسم غنی (مورخ و محقق و نویسنده)

سازمان علاوه بر هیئت مرکزی دارای کمیسیون هایی بشرح زیر بوده:

کمیسیون سخنرانی به ریاست جمشیداعلم و وزیر امور خارجه - کمیسیون رادیو به ریاست وزیر پست و تلگراف - کمیسیون نمایش به ریاست دکتر علی نصر - کمیسیون کتاب های درسی به ریاست غلامحسین رهنما - کمیسیون موسیقی به ریاست مین باشیان - کمیسیون مطبوعات به ریاست محمد حجازی - کمیسیون امور اجتماعی به ریاست علی اصغر حکمت و زیر فرهنگ .

رضاشاه با تشکیل چنین سازمان هائی و انتخاب چنین افرادی

درفکرپرورش مردان و زنان دانا و توانائی برای فردای ایران بود .

مواردی که درفوق اشاره شدند نظرات مخالفین و موافقین درباره

اعمال و اقدامات رضاشاه بود ، نظرراتی بود که می شد در مورد آن ها بحث

و گفتگو کرد ، ولی متأسفانه با ایرادات و سئوالاتی برخورد می شود که

هرشنونده ای از خود می پرسد ، آیا گوینده و یا سئوال کننده چنین مطلبی

از سلامت عقل برخوردار است ؟! ، مثلاً چنین اظهار می کنند :

* اگر رضاشاه در فکر مدرن کردن مردم ایران و یاکشف حجاب و منزوی

کردن روحانیت از اجتماع نبود این ها در داخل اجتماع پنهان نمی شدند که

بعد از رفتن رضاشاه با قدرت و شدت ظاهر میشوند ! ، رضاشاه با این

کارها باعث شده که حجاب و روحانیت با استقبال مردم دوباره به جامعه

ایرانی برگردد ! ، واقعاً که به نظر و استدلال این نوع افراد واقع بین

باید مرحبا گفت ! ، یعنی اگر رضاشاه نصف نفوس ایران را از قید و بند اسارت

و خرافات و راه و روش قرون وسطائی آزاد نمی کرد و آخوندها هم به همان

ترتیب که قرن ها مخصوصاً در دوران قاجاریه به نام دین و شریعت

سوار برگشته ملت شده بودند همچنان مشغول تحمیق مردم و روضه

خوانی و سروکسه کردن مردم و چاپیدن بیت المال و انجام وظایف دینی

باقی می ماندند ، یک روز معجزی صورت میگرفت و خود به خود وجدان

خفته این طبقه ریاکار بیدار میشد و می گفتند :

«ای مردم اگر ما زن هارا تا کنون در پس پرده و کنج خانه ها به صورت

اسیر پرده و عاطل و باطل نگاه داشته بودیم امروز بیدار شده ایم ، وجدان

و شرف و عقل و انصاف ما حکم می کند که بگوئیم ، زن ها هم مثل یک



رضاشاه پهلوی هنگام ایرادخطابه درمراسم کنگره هزاره فردوسی که
 باحضور بیش ازپانصد نفررجال ، دانشمندان ، استادان ، مستشرقین و
 مدعوین کشورهای خارجی درسال ۱۳۱۳ خورشیدی برابر با ۱۹۳۴
 میلادی درمحل بنای یادبودفردوسی (شهرطوس) برگزارگردید

انسان کامل با آزادی و حقوق برابر حق حیات دارد، ماهم قول می دهیم که دست از ریاست و ریاست خوار بر داریم و مثل سایر مردم با شرافت کار و زندگی کنیم!».

نمایانگر وجدان و شرافت این طبقه، سابقه چندین قرن گذشته و ربع قرن حکومت جمهوری اسلامی است!!، امروز ملت ایران به خوبی به ماهیت این طبقه پی برده و بردستی کار رضاشاه صخه می گذارد.

* می گویند رضاشاه یک قزاق بی سواد بود، سؤال این است زمان کودکی یا نوجوانی رضاشاه، درس خواندن و سوادآموزی جز در خدمت مکتب خانه ها چیز دیگری بوده؟، آیا هم دوره ای هاویاهم پایه هاو همکاران رضاشاه چه لشگری چه کشوری اکثرآزاد دانشگاه های کمبریج، آکسفورد، هاروارد، سوربن، سنسیر، ویست پوینت فارغ التحصیل شده بودند و تنها رضاشاه بود که بین آن همه رجال با سواد دانشگاه دیده نبود؟!، او هم مثل صدها رجل و یا امیر ارتش سواد خواندن و نوشتن را در خدمت معمولی داشته، ولی دارای چنان نبوغ و استعدادی بوده که توانسته بعد از رسیدن به حکومت و سلطنت سطح سواد خود و خواندن و نوشتن را به میزان زیاد افزایش بدهد، دلیل این امر سخنرانی ها و خواندن خطابه ها و نوشته های او است که صحت این ادعا را ثابت می کند، چنین ایرادی نه تنها کسر شأن و یا نقطه ضعف نیست بلکه باعث افتخار رضاشاه است که یک نفر با سواد کم بتواند آن همه مسائل فنی، علمی، صنعتی، اقتصاد، نظامی و سیاسی را درک و تجزیه و تحلیل و طراحی و اجرا بکند که خیلی از اروپا رفته ها و تحصیل کرده ها از فهم و درک آن مسائل عاجز بودند، همین امر نبوغ و استعداد و استثنائی بودن آن ابرمرد تاریخ ایران را ثابت می کند، بنابراین به حق برازنده و شایسته داشتن لقب کبیر است.

درخاتمه لازم است گفته بشود ، چنانچه زمان اجازه می داد که رضاشاه چندسال بیشتر حکومت بکند و به اجرای برنامه هایش و سرآورده شدن آرزوهایش که در رأس آن باسواد کردن اکثریت مردم بودند ائیل بشود ، باعث عشق و علاقه ای که به ترقی و تعالی مردم و مملکت ایران داشت باتوجه به دوراندیشی و آینده نگری او ، بدون تردید شاهد آزادی قلم و بیان و تشکیل احزاب صالح و سالم سیاسی و انتخابات آزاد و حکومت پارلمانی برپایه اصول دموکراسی می شدیم ، ولی افسوس آنچه را که رضاشاه ظرف ۱۶ سال سلطنت خود ساخته و یاپی ریزی کرده بود بدست بیگانگان و عواملشان از بین رفت .

برای قضاوت منصفانه در مورد اقدامات رضاشاه باید باتوجه به شرایط زمان و مکان ، اوضاع قبل و بعد و حال ایران را با دوران سلطنت رضاشاه مقایسه کرد تا حقایق و واقعیت ها بدرستی مشخص شوند .

یادش گرامی و نامش جاوید باد

منابعی که در تهیه این کتاب از آن ها استفاده شده

* اسنادبایگانی وزارت امور خارجه انگلستان منتشر شده در سال های ۱۹۴۵ و ۱۹۷۱

Great Britain Foreign Office 1915 - 1940 No K/L/375

* اسنادبایگانی وزارت امور خارجه شوروی (مربوط به بین النهرین، ایران، افغانستان) منتشر شده در سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۲

- * خاطرات و خطرات نویسنده : مهدیقلی هدایت
- * ایران در جنگ بزرگ مورخ الدوله سپهر
- * تاریخ بیست ساله ایران حسین مکی
- * احزاب سیاسی ایران محمدتقی بهار
- * رضاشاه از تولد تا سلطنت رضانیازمند
- * زمینه های اجتماعی کودتا ابراهیم صفائی
- * رضاشاه در آئینه خاطرات ابراهیم صفائی
- * ایران در عصر پهلوی مصطفی الموتی
- * برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار سیروس غنی
- * سیمای احمدشاه جوادشیرخ الاسلامی
- * تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ ایرج ذوقی
- * انگلیس هادرمیان ایرانیان دنیس رایت
- * دیده هاوشنیده ها ابوالقاسم کحال زاده
- * یادداشت های عمر حسین دها

* تاریخ معاصر ایران نوین ، نوشته پیتراوری استاد دانشگاه کمبریج
Modern Iran , by Peter Avery - London 1967

* اتفاقات اخیر ایران ، نوشته جیمز بالفور عصوهیئت اقتصادی انگلیس
در ایران

Recent Happenings In Persia , by J. M Balfour - London 1922
* یادداشت های ژنرال ادموند آیرون ساید
The Diaries of Major General Edmond Ironside - London 1945

علاوه بر کتاب های فوق الذکر ، مطالبی که تا قبل از سال ۱۳۵۷ به صورت
مقاله و یا خاطرات و یادداشت هادر مجلات منتشر شده از قبیل خاطرات
حسن تقی زاده ، محمود جم ، سپهبد امیر احمدی ، دکتر علی سیاسی ،
دکتر محمد سجادی ، عباسقلی گلشائیان و غیره در این نوشته از آن هاهم
مطالبی نقل شده .

آشنائی بانویسنده

نادرپیمائی در شهر رضائیه (ارومیه) آذربایجان متولد شده و تحصیلات خود را در رشته مهندسی مکانیک در ایران و تخصص در توربین های آبی را با درجه فوق لیسانس در انگلستان به پایان رسانده .

در سال ۱۳۵۶ (یکسال قبل از انقلاب) به امریکا آمده و در رشته کارهای فنی و ساختمانی شروع به فعالیت نموده.

در مدت سه دهه اقامت در خارج از ایران شروع به مطالعه و تحقیق درباره تاریخ ایران و تاریخ ادیان نموده که حاصل سال ها پژوهش او کتاب هایی است به شرح زیر:

- ۱- مهری گری یا میترائیسم
- ۲- بررسی ادیان سه گانه سامی (ادیان ثلاثه)
- ۳- تاریخ ایران (ایران ۲۵ قرن در آئینه زمان)
- ۴- تاریخ آذربایجان (آتورپاتکان در آئینه زمان)
- ۵- ایرانیان و ترکان در عرصه تاریخ
- ۶- رضاشاه پهلوی «از آلاشت تا ژوهانسبورگ»
- ۷- محمدرضا شاه پهلوی و بازیگران دوران سلطنت او
- ۸- از بهائیت چه می دانید؟
- ۹- بابک فرزند آذربایجان و قهرمان ایران
- ۱۰- فرودیک تمدن بزرگ و فرازیک حکومت بدوی
- ۱۱- فلات ایران، خاستگاه فرهنگ کهن

Reza Shah

(THE KING OF IRAN)

FROM ALASHT TO JOHANNESBURG

BY
NADER PAYMAI